



# جنگ خلق

چریکهای فدائی خلق ایران  
( ارتش رهاییبخش خلقهای ایران )

ارکان  
تنوریک - سیاسی

مرداد ۱۳۶۶

شماره ۶

سال دوم

• «سرنوشت یک مرگ تاریخی»  
تحلیلی اکونومیستی از تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق

• شورای ملی مقاومت:

یک آلترناتیو امپریالیستی (۲)

فهرست

صفحه

- ۱ - شورای ملی مقاومت : يك آلتزاتيو امريالېستی (۲) ۱
- ۲ - برخسورد اپورتونېستی ۲۶
- ۳ - یاد واره ای از چريك فدائی خلق، رفیق اسماعیل حبشی (فرشاد) ۳۱
- ۴ - " سرنوشت يك مرگ تاریخی " : تحلیلی اکنومیستی از تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق ۳۵
- ۵ - اطلاعیه چریکهای فدائی خلق ایران ( ارتش رها ئیبخش خلقهای ایران) پیرامون قطعنامه مشترك ۶ جریان سیاسی در ارتباط با قطع درگیریهای حزب دمکرات و کومه له ۵۷
- ۶ - گزارشی از خلاصه اقدامات ۶ جریان سیاسی برای پایان دادن به درگیریهای حزب دمکرات و کومه له ۵۹
- ۷ - گزارشی از نتایج اقدامات ۶ جریان سیاسی برای قطع درگیریهای حزب دمکرات و کومه له ۶۴

# شورای ملی مقاومت:

## يك آلترناتیو امپریالیستی ( ۲ )

### فصل دوم

#### پروسه تشکیل و تکوین شورای ملی مقاومت

بی شك ارزیابی از روندی که طی آن ش.م.م شکل گرفت و خود را بصورت يك آلترناتیو حکومتی در مقابل رژیم جمهوری اسلامی قرار داد ، می تواند بخوبی بر ماهیت این شورا پرتوافکند و مضمون برنامه و عملکرد آنرا عریان تر سازد . همه میدانیم که ش.م.م در چه شرایط و اوضاع واحوال سیاسی شکل گرفت ، به هنگام وسعت گیری جنبش انقلابی در نیمه اول سال ۶۰ که مصادف میان خلق و ضد خلق ، میان انقلاب و ضدانقلاب ، اوج نوینی یافته بود ، تضاد میان جناحهای امپریالیستی در درون حاکمیت یعنی حزب جمهوری اسلامی و جریان بنی صدر که علا از قدرت و کارایی رژیم در سرکوب جنبش توده ها می کاست و حاکمیت را شدیداً آسیب پذیر می نمود ، نیز به يك نقطه عطف تعیین کننده ای رسید ، بنحوی که دیگر امکان همزیستی و مبارزه در چارچوب حکومت و دور از چشمان توده ها ناممکن گردید . پرده ها بکنار رفت و گنداب متعفن حکومت جنایت و خیانت و فریب و نیرنگ تماما رخ گشود . جریان حزب جمهوری اسلامی به رهبری خمینی که طی سالهای قبل توانسته بسود اهرمهای اصلی قدرت را در اختیار خویش بگیرد در يك تهاجم گسترده رئیس جمهور منتخب ۹۰ درصدی " را از حاکمیت بیرون انداخت و بیک تصفیه خونین در درون ارگانهای دولتی دست زد و همراه با آن تمام ماشین بوروکراتیک - نظامی خود را برای سرکوب جنبش انقلابی و قلع و قمع کلیه مخالفین در ابعاد بی شمار گسترده و بطرزی چون آسا بکار انداخت . جریان بنی صدر که تصور میکرد در درون حاکمیت و بالاخص در ارتش دارای نفوذ و حامیان قابل اعتمادی است در یك ائتلاف سیاسی با سازمان مجاهدین خلق به تشکیل ش.م.م دست زد ، با این خیال که میتواند

با انگار به نیروی نظامی و سازمانی مجاهدین از یکسو و همکاری و پشتیبانی ارتش و عناصر با نفوذ در درون دیگر ارگانهای حکومتی بزودی جناح رقیب را از قدرت بزیر کشیده و خود بعنوان جریسان عمده و غالب بر قدرت تکیه زند . در همین راستا بود که این شورا به یکسری اقدامات گسترده و حاد بر علیه مبره های رژیم دست زد و در عین حال با اعزام رئیس جمهور " منتخب مردم " و مسئول شرم م به خارج از کشور ، تلاش نمود در میان جناحهای امپریالیستی و همچنین در افکار عمومی بین المللی اعتبار کسب کند . اما بطیرغم همه این تلاشها و کوششها این شورا نتوانست کاری از پیش ببرد و سرنگونی زود رس " رژیم خمینی " علنا ناکام ماند . با اینوصف مبارزه میان دو فراقسیون عمده حاکمیت آنچنان حاد و گسترده جریان داشت که میتوان گفت مبارزه آنها در آزمان کل فضای سیاسی جامعه را تحت الشعاع خود قرار داده بود و وضعیتی را موجب گردیده بود که مبارزه مستقل توده های مردم بر علیه حاکمیت امپریالیستی تحت تاثیر این جو عمومی سیاسی قرار گرفت .

اینک این سؤال مطرح است که مضمون واقعی این جنگ و جدالها میان دو فراقسیون عمده حاکمیت بر سر چه بود و این شورا از درون چه تضاد های معین اجتماعی سر بیرون آورد . با ارزیابی از اینس تضادها باسانی میتوان به علت پیدایش شرم م و مقاصد سیاسی معینی که این شورا دنبال می نماید دست یافت . برای حصول باین مقصود مقدمتا لازم است کمی بعقب برگردیم و ریشه تضاد های میسان دو فراقسیون عمده در درون رژیم جمهوری اسلامی را از سر منشا حیات این رژیم مورد ارزیابی قرار دهیم .

بدنبال رشد جنبش انقلابی و علی الخصوص جنبش مسلحانه انقلابی در دهه ۵۰ در ایران و به موازات تشدید تضاد میان جناحهای گوناگون امپریالیستی در منطقه خاور میانه بطور اعم و در ایران بطور اخص که خود تا حدودی از برهم خوردن توازن قوای امپریالیستی ریشه میگرفت ، اوضاع سیاسی در ایران تدریجا دستخوش تحولاتی گردید . جریانات مختلف امپریالیستی ضمن وحدت بر سر مقابله و سرکوب جنبش انقلابی ، بر سر تسلط بر حاکمیت سیاسی در ایران و شیوه های سرکوب جنبش در مقابله آشکاری با یکدیگر قرار داشتند . در همین چارچوب و در جهت مقابله با جنبش روباغلا مردم و تنظیم مناسبات نوین مابین جناحهای امپریالیستی است که تحت عنوان " دفاع از حقوق بشر " برنامه ای جهت " ایجاد فضای باز سیاسی " در ایران آغاز میگردد . اما تشدید تضاد میسان جریانات مالی امپریالیستی و شکاف برداشتن در سلطه امپریالیسم خود زمینه ای گسردید که در رابطه با آن جنبش انقلابی توده های مردم سریععا و در مقیاس بسیار عظیم و توده ای گسترش یابد . نیروی محرکه انقلاب که سالیان طولانی در پشت سد عظیم دیکتاتوری امپریالیستی انباشته شده و تحت تاثیر سر جنبش مسلحانه انقلابی بحرکت درآمده بود ، اینک که با تشدید تضاد در میان جبهه امپریالیستها ، سد دیکتاتوری و اختناق شکاف بر میداشت ، چون سیلی جاری گشت . توده های وسیع مردم

خیابانها ریختند و صدای اعتراض و اعتصاب در همه جا تدریجا بالا گرفت. در این اوج بحران سیاسی، جناحهای رقیب امپریالیستی نیز میکوشیدند ضمن کنترل و مهار جنبش در چارچوب اختلافات تاکتیکی مابین خود، از این نیروی عظیم ایجاد شده در جهت ارتقاء موقعیت و مواضع سیاسی خویش بهره برداری کنند. در آغاز اینطور بنظر میرسید که همه فراکسیونهای امپریالیستی در این امر که میزان تخییرات در دستگاه دولتی می بایست در چارچوب حفظ شاه، ارتش و بوروکراسی محدود بماند متفق اند و تلاش میکنند که در چارچوب حکومت مشروطه سلطنتی مناسبات نوین میان خود را تنظیم کنند. اگر به مجادلات درون بخشهای گوناگون بورژوازی در آن دوره توجه کنیم می بینیم که در ابتدا هیچگاه شاه و دستگاه سلطنت بطور کلی مورد انتقاد قرار نمیگرفت، خرابیها و معضلات اجتماعی به این یا آن مورد خلاصه میگردد و رژیم شاه (و نه خود شاه) تحت عنوانی همچون نقض حقوق بشر، نقض آزادیهای دموکراتیک، اعمال شکنجه و سانسور و... محکوم میگردد. آنها خواستار اجرای قانون اساسی بودند و مردم را نیز تشویق میکردند که در این چارچوب خواسته های خود را طرح کنند. نامه های پند و اندرز به شاه نوشته میشد که او را به اجرای اصلاحات و رعایت قانون اساسی دعوت مینمود. با اینحال سیر وقایع آنگونه که این جریانها انتظار داشتند پیش نرفت جنبش توده های مردم مردم فزونی میگرفت و اعتراضات و اعتصابات اقتصادی وسیعا سیاسی میگردد و رژیم حاکم را مستقیما نشانه میگرفت. طبیعی بود، برای مردمی که سالیان دراز در زیر دیکتاتوری رژیم پهلوی فشرده شده و هر صدای اعتراض حق طلبانه آنها بشدت سرکوب گردیده بود، اینک که زمان انتقام فرا میرسید، سرنگونی رژیم شاه حداقل خواستشان باشد. با اوج گیری جنبش خلیسی زود شعار "مرگ بر شاه" در هر کوی و بوزن طنین افکن شد.

در چنین اوضاع سیاسی، طبیعی بود که آن جناح از سرمایه مالی که بر ماشین دولتی در ایران هژمونی داشت و اهرمهای اصلی سیاسی اش شاه، دربار، بوروکراسی و ارتش بودند بشدت خود را در مقابل جنبش توده ها آسیب پذیر ببینند. همین واقعیت مبارزاتی این جناح را در مواجهه بسا جنبش رو به اعتلا مردم و همچنین مبارزه با جناح رقیب بر سر مسئله حاکمیت بسیار ناتوان می ساخت و در عین حال همین اوضاع و احوال سیاسی به جناح رقیب این امکان را میداد که با همرنگ ساختن خود با جو سیاسی موجود در جامعه بتواند جناح حاکم را ایزوله نموده و خود کنترل امور را در دست بگیرد. این فراکسیون بورژوا - امپریالیستی بعینه میدید که شعار "شاه حکومت کند نه سلطنت" دیگر نمیتواند حتی عقب مانده ترین قشر جامعه را بسیج کند. در اینجا بود که جناح حاکم در ایران برای اینکه بتواند در مبارزه میان جریانها مختلف سرمایه انحصاری موقعیت خود را تحکیم کند و در عین حال در یک موقعیت بهتری جنبش انقلابی توده های مردم را بشکست بکشد، خود با علم نمودن خمینی در اپوزیسیون رژیم شاه قرار گرفت. این جناح که تمام قدرت دولتی را در اختیار داشت و از

امکانات بسیار وسیع برخوردار بود، خیلی زود توانست آلتزناثیو خود را در راس جنبش قرار دهد. بدین ترتیب حزب فراگیر رستاخیز بسرعت رنگ باخت و جای خود را به حزب جمهوری اسلامی سپرد. شاه به گورستان تاریخ سپرده شد و خمینی از اعماق تاریخ بیرون کشیده شد و با چهره‌ای بزرگ کرده در سیمای یک رهبر قدرتمند جلوساخته راند. شد، تا ارتش برادر ملت معرفی شود و سلطنت مذہبی منکی بر ولایت فقیه بجای سلطنت آریامبری بنشیند.

این تاکتیک در واقع آنچنان دقیق طرحریزی شده بود و آنچنان ماهرانه به اجرا درآمد که امروز هم بسیاری از نیروهای سیاسی از درک مضمون و محتوای آن ناتوانند. گرچه امروزه برخی از جریانات سیاسی در ارزیابی از رژیم کنونی میان سلطنت طلبان و جریان جمهوری اسلامی بلحاظ مضمون عملکردها و اهداف طبقاتی که دنبال می نمایند تفاوتی نمی بینند، با اینحال پوشش ظاهری و ایدئولوژی ادعائی رژیم آنها را با این تصور می اندازد که گویا این دو، دو فراکسیون متفاوت پوزیوا - امپریالیستی هستند و در اپوزیسیون یکدیگر قرار دارند. بهر حال هنگامی که بر سر این تاکتیک میان امپریالیستهای آمریکائی، اروپائی و ژاپنی در کنفرانس گوادولوپ توافق حاصل گردید، همه دیدیم که چگونه خمینی با استفاده از تمام امکانات امپریالیسم و رژیمی که می بایست با آن تحویض گردد، در مدت بسیار کوتاهی در راس یک جنبش عظیم توده‌ای قرار گرفت، ارتش با اعلام همبستگی بسا خمینی از زیر ضربات جنبش توده‌ها خارج گردید، دستگاه عریض و طویل بوروکراتیک امپریالیستی همچنان دست نخورده به رژیم جدید تحویل داده شد. بدین ترتیب جناح امپریالیستی حاکم در ایران با اتخاذ چنین تاکتیکی توانست نه تنها خود را از آماج حملات توده‌ها بیرون کشیده و خود را در رهبری جنبش قرار دهد، از آن فراتر با بدست آوردن یک چنین موقعیتی این امکان را نیز بدست آورد که باسانی در مقابل جناحهای دیگر امپریالیستی که آنها نیز میکوشیدند مواضع و موقعیت خویش را استحکام بخشند بایستد و آنها را همچنان وادار به پذیرش هژمونی خویش سازد.

البته ممکن است برخی به ما ایراد بگیرند که پس نتیجه ایشمه مبارزات توده‌ها، فداکاریها، خون دادنها، ایستادگی در مقابل حکومت نظامی شاه و بالاخره قیام ملیونی توده‌ها به کجا رفت؟ آیا ما این واقعیتها را انکار نمیکنیم، آیا ما قصد نداریم که دستاورد های مبارزات انقلابی توده‌ها را به هیچ انکاریم، و...؟ باید گفت در بررسی رویداد های این دوره قبل از هرچیز باید دو پروسه مبارزاتی را از یکدیگر منفک کنیم، دو پروسه‌ایکه نه تنها از لحاظ ماهیت و مضمون خود با یکدیگر متفاوتند، بلکه در عین حال ضمن همزیستی در کنار یکدیگر در یک موقعیت آنتاگونیستی نسبت بهم قرار دارند. یک پروسه بیانگر مبارزات توده‌های وسیع مردم بر علیه سلطه امپریالیستی و رژیم نشاندۀ آن است و پروسه دیگر در واقع مبارزه‌ای است میان بخشهای گوناگون سرمایه وابسته بر سر هژمونی بر دستگاه دولتی. بدیهی است که مضمون و خصلت این دو پروسه مبارزه با یکدیگر متفاوتند.

گرچه این دو پروسه از این لحاظ که برای تصاحب قدرت دولتی مبارزه میکنند ظاهراً با هم وحدت دارند و در کنار یکدیگر قرار میگیرند، اما بلحاظ اینکه از دو زاویه کاملاً متفاوت باین روند مینگرند، با یکدیگر متضادند. یک جریان میکوشد تا از طریق خرد کردن ماشین دولتی وابسته به امپریالیسم، حاکمیت توده‌های انقلابی را متحقق سازد و راه را برای انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی هموار گرداند، در حالیکه جریان دیگر میکوشد با سرنگونی جناح رقیب ماشین دولتی را به جنگ آورده و با اعمال هرز مونی خود بر دستگاه دولتی و تحکیم هرچه بیشتر سلطه امپریالیسم، منافع استثمارگرانه خویش را گسترش دهد. روشن است که این دو پروسه مبارزاتی هیچگونه نقطه اشتراک و وحدتی با یکدیگر ندارند، که هیچ، بلکه در یک تعارض شدید آنتاگونیستی با هم بسر میبرند. در کشاکش مبارزات سال‌های ۵۷-۵۶ در حقیقت هر دوی این پروسه‌ها بسیار فعال بودند، هر دوی این جریان‌ها تلاش میکردند تا از وضعیت و اوضاع سیاسی ایجاد شده، حداکثر بهره برداری سیاسی را بنمایند. جنبش انقلابی توده‌های مردم و در راس آن مبارزات طبقه کارگر که تحت شرایط موجود وسیعاً گسترش یافته بود، در صورت وجود یک رهبری کمونیستی، بخوبی میتوانست از تشدید تضاد میان جناح‌های امپریالیستی و شکافی که در صفوف دشمنانش پدیدار شده بود، استفاده نموده و انقلاب را تا نابودی دشمنان طبقاتی‌اش به پیش راند. اما همانطور که همه دیدیم، ضدانقلاب با ابزارها و امکانات بسیاری که در اختیار داشت این خلا رهبری را پرکرد و انرژی عظیم توده‌ها را در جهت مقاصد سیاسی خویش سازمان داد. جناح‌های مختلف سرمایه‌انحصاری هنگامیکه مشاهده کردند، تصفیه حساب‌های درونی و مبارزه قدرت در بالا، مبارزه حاد و شدیدی را در پائین دامن زده و ادامه وضع موجود ممکن است به آنجائی کشیده شود که قبل از آنکه آنها بتوانند جابجائی دلخواه خود را بانجام برسانند، کنترل امور از دستشان خارج شده و جنبش انقلابی مردم همه آنها را برپود و از قدرت بزیر کشد، در هراس از آنکه وحدت مبارزه میان فراکسیونهای بورژوا - امپریالیستی کسل منافع طبقاتی آنها را به مخاطره افکند، در چارچوب معینی با هم بیک سازش موقتی دست یافتند.

اگر به حوادث سال‌های ۵۷-۵۶ برگردیم، میتوان درک نمود که چگونه این دو پروسه در کنار یکدیگر عمل مینمود. از یکسو جنبش‌های خود بخودی مردم گسترش مییافت و با تشدید تضاد در بالا این مبارزات هر روز ابعاد وسیعتری بخود می‌گرفت و از سوی دیگر جدال در بالا و در میان فراکسیونهای بورژوا - امپریالیستی نیز جریان داشت. این مبارزات نخست محدود میگردد به انتقاد از این یا آن مهره رژیم و یا آنکه مثلاً قانون اساسی رعایت نمیکرد. بتدریج و همپا با گسترش جنبش که لبه تیز حمله آن متوجه کل حاکمیت امپریالیستی بود، دامنه فعالیت‌های "انتقادی" در بالا نیز گسترش یافت. اگرچه رژیم سعی میکرد که در همان چارچوب محدود یعنی "شاه سلطنت کند و نه حکومت" جنبش را محصور کند و از گسترش این مبارزات تا حدی که بخواهد شاه، در بار و بوروکراسی را مورد

حمله قرار دهد، بطرق گوناگون جلوگیری میکرد. با این وجود دامنه مطالبات توده ها خارج از کنترل رژیم، دائما گسترش مییافت. نه وعده و وعید های رژیم مبنی بر اینکه به آزاد یهای سیاسی متعهد میگردد، حزب رستاخیز منحل شده و احزاب گوناگون آزاد میشوند و نه توبه و التماس خود شاه که "صدای انقلاب شما را شنیدیم" دیگر هیچکدام نمیتوانست بر جنبش مهارزند. از سوی دیگر از آنجا که مبارزه درون کمپ امپریالیسم نتوانسته بود به نتایج خاصی دست یابد، امکان سرکوب قطعی جنبش نیز ناممکن بود و شیوه هائی هم که رژیم در مقابل جنبش بکار میگرفت عمدتاً خصلتی کنترلی داشت. هدف سرکوب قطعی جنبش نبود بلکه کنترل آن در چارچوبی بود که کل منافع امپریالیسم را بخطر نیافکند. حتی هنگام اجرای حکومت نظامی در یازده شهر ایران، علیرغم تصور بسیاری که فکر می کنند حکومت نظامی نتوانست کارائی داشته باشد، هدف سرکوب قطعی جنبش نبود، بلکه این حکومت نظامی اصولاً برای کنترل جنبش و جلوگیری از گسترش آن و به منظور ایجاد فرصتی برای حل اختلافات در بالا با اجرا درآمد.

بهر حال هنگامیکه اعتلای روز افزون جنبش انقلابی، حل و فصل سریع اختلافات را به امپریالیستها تحمیل نمود، بر سر اخراج شاه، ختم رژیم پهلوی و ایجاد یک رژیم جمهوری اسلامی توافق حاصل میگردد. در همین رابطه است که شاه از ایران می رود و خمینی به ایران باز میگردد. اما جدا از این مبارزه مستقل توده های مردم که بر علیه سلطه امپریالیسم و دستگاه بوروکراتیک - نظامی وابسته بآن جریان داشت، در قیام روزهای ۲۱-۲۲ بهمن ماه به اوج خود رسید. میلیونها تن از مردم بسه خیابانها ریختند و علیرغم آنکه بلندگوهای تبلیغاتی حکام کنونی مرتباً اعلام مینمودند که خمینی اعلام جهاد نداده و کسانی که دست به شورش میزنند عوامل امپریالیسم و ضد انقلاب هستند، به پادگانها حمله برده و به خلع سلاح ارتش و دیگر ارگانهای نظامی رژیم، مجازات خائنین و مهره های شناخته شده رژیم دست زدند. همین قیام مردم که حاکمان کنونی به اشکال مختلف تلاش داشتند از بروز آن جلوگیری کنند، تا حدودی حل و فصل موقتی مسائل را سریعاً در مقابل امپریالیستها قرار داد. قیام خیلی زود و در نیمه راه متوقف شد و بدنبال آن خلع سلاح توده های مسلح آغاز گردید.

بدیهی است آنچه که انجام گرفت، یک انقلاب نبود، بلکه تغییری بود که در شکل حاکمیت سیاسی و فرهنگی امپریالیستی و در صف آرائی قوا میان جناحهای مختلف سرمایه انحصاری صورت گرفت. تحولی که با قیام توده ها مصادف شد، بدون آنکه دستاورد تاریخاً پایداری از خود برجای بگذارد. روی کار آمدن دولت موقت بازرگان، اما پایان مخاصمات درون کمپ امپریالیسم را اعلام نمیداشت. این حکومت اساساً بیانگر شکل حکومتی متناسب با توازن قوا میان جناحهای امپریالیستی و شکلی متناسب سطح کیفی جنبش بود. از همین روست که می بینیم از همان بدو روی کار آمدن این حکومت



مبارزه میان جناحهای امپریالیستی همچنان با شدت و حدت جریان یافت. اما وضع جدید، یک تفاوت با وضع سابق داشت و آن اینکه، تحت رژیم جمهوری اسلامی اگر چه مبارزه در کمپ امپریالیسم بر سر مسئله هژمونی در دستگاه دولتی همچنان ادامه یافت، اما این رژیم این ویژگی و مطلوبیست را برای امپریالیستها داشت که تحت این شکل حاکمیت جهت مبارزه توده ها که خصلتی خود بخودی داشت منحرف گردید. امپریالیستها تحت این شکل حاکمیت توانستند تا درجات بسیار زیادی از گسترش مبارزه انقلابی جلوگیری کرده و زمینه سرکوب آنها فراهم سازند.

روند بعدی تغییر و تحولات درونی رژیم بیان آشکاری از حدت مبارزه میان جناحهای امپریالیستی داشت. هنوز مدتی از سازش میان این جناحها و روی کار آمدن دولت موقت بازرگان که دولت محصول این سازش بود، نگذشته بود که واقعه اشغال سفارت آمریکا توسط حزب جمهوری اسلامی و در راس آن خمینی طرحریزی گردید. این جناح با این تاکتیک، رقبا سیاسی خویش را در دستگاه دولتی یک گام بیشتر بعقب راند، قانون اساسی را رسمیت بخشید و تحت ستمک مبارزه با آمریکا قدمهای استواری در سرکوب جنبش توده ها جلو برداشت. بدین ترتیب حزب جمهوری اسلامی که اهرمهای اصلی قدرت را در اختیار داشت، با انکاء به قانون اساسی و اصل ولایت فقیه موقعیت خود را در دستگاه دولتی تحکیم و تثبیت نمود. از این پس مبارزه میان دو فراقسیون درون حاکمیت حول انتخاب ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس تمرکز یافت. با انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری، جریان رقیب این موقعیت را بدست آورد که علیه جناح حاکم وارد عمل شود. اکنون هر دو جناح دارای تشکیلات مستقل، روزنامه مستقل بوده و از ارگانهای تبلیغاتی دولتی مثل رادیو و تلویزیون بطور جداگانه استفاده مینمودند. هر دو فراقسیون درون حاکمیت برای پیشبرد اهداف خویش تلاش میکردند، امکانات خود را توسعه داده، نیروی ه چه وسیعتری را به سمت خود جذب میکنند و ارگانهای اصلی سرکوب را در اختیار خویش درآوردند. در چارچوب همین سیاست بود که بسیاری از نیروهای سیاسی در خدمت این یا آن جناح امپریالیستی قرار گرفتند. برخی بدفاع از حزب جمهوری اسلامی و خمینی و برخی دیگر بدفاع از بنی صدر و ریاست جمهوری برآمدند. آن یکی تحت پوشش حمایت از خرد و بورژوازی ضد امپریالیست بدفاع از خمینی میرداخت و این یکی در پوشش دفاع از بورژوازی ملی و دمکراسی در دفتر ریاست جمهوری مشغول بکار شد. بهر حال آنچه که امروزه حتی این نیروهای سیاسی هم بدان اذعان دارند، این است که هر دو فراقسیون درون حاکمیت در سرکوب جنبش انقلابی و بانحرف کشاندن مبارزه توده ها در توافق کامل بودند. نه پس ضد امپریالیستی حزب جمهوری اسلامی و نه چهره بظاهر لیبرالی جریان بنی صدر هیچیک واقعی نبود. آنجائیکه منافع حیاتی و طبقاتی آنها مطرح میگردد، هر جا که جنبش انقلابی خطری را متوجه منافع امپریالیسم مینمود، هر دو جریان بدون هیچگونه بحث و اختلافی، و در اتحاد کامل کمر به

سرکوب جنبش می بستند . آنها در سرکوب جنبش خلق کرد ، خلق عرب ، خلق ترکمن ، سرکوب جنبشهای دهقانی در سراسر ایران ، سرکوب اعضا بات و مبارزات کارگری ، سرکوب جنبش دانشجویی و تصفیه دانشگاهها ، تحلیل حجاب اجباری به زنان و در یک بیان در ایجاد ثبات و امنیت امپراتوری ایلیستی تحت حکومت سرنیزه و خفقان متفقا تلاش مینمودند . اما برسر موقعیت شان در دستگاه دولتی با یکدیگر می ستیزیدند و همین تضاد بود که گاهها جریان بنی صدر را که از موقعیت ضعیفتری در دستگاه دولتی برخوردار بود ، در موضع اپوزیسیونی قرار میداد که ظاهرا مدافع دموکراسی و مخالف حکومت ولایت فقیه بود . این چهره بظاهر لیبرالی و این داعیه دموکراسی بهیچ وجه بیانگر گرایش طبقاتی و خواستی متفاوت از آنچه که حزب جمهوری اسلامی عمل مینمود نبود ، بلکه از وضعیت ایمن جریان در قدرت ناشی میشد . حزب حاکم و در رأس آن خمینی اهرمهای اصلی قدرت را در اختیار داشت و دهها ابزار نوین سرکوب را سازمان داده بود و این موقعیت مسلط این امکان را به او میداد که بدون هرگونه پرده پوشی و آشکارا جنبش را سرکوب سازد ، در حالیکه جناح رقیب برای احراز برتری در دستگاه دولت نیاز بیشتری به جمع آوری قوا داشت . پزی که جریان بنی صدر در ایمن مخاصمات بخود میگرفت بخوبی نشان میداد که این جریان با ظاهری لیبرالی و در پوشش دفاع از دموکراسی تلاش میکند توده ها را بگرد خود بسیج سازد . البته از آنجائی که این دو جریان ، دو فرآکسیون مختلف سرمایه انحصاری را نمایندگی میکردند ، طبعاً در بسیاری از مسائل خرد و ریز سیاسی و اقتصادی میتوانستند با یکدیگر اختلاف داشته باشند . اما آنچه که اهمیت دارد این است که اختلافات آنها بیانگر دو پایگاه طبقاتی متفاوت نبود ، هر دو این جریانها از سلطه امپریالیسم سرمایه انحصاری در برابر مبارزه انقلابی توده ها دفاع مینمودند .

تحولات سیاسی سال ۶۰ و بطور مشخص وقایع ۳۰ خرداد اوج تضاد درون کمپ امپریالیسم را اعلام نمود . جدال قهری بین دو جناح بیانگر این واقعیت بود که این دو فرآکسیون امپریالیستی یعنی حزب جمهوری اسلامی و جریان بنی صدر دیگر نمیتوانستند در کادر رژیم جمهوری اسلامی مبارزه خویش را تداوم بخشند ، رشد جنبش انقلابی از یکسو و توازن قوا میان جناحهای امپریالیستی در قدرت سیاسی از سوی دیگر وضعیت را پدید آورد که جناح حاکم یعنی جریان حزب جمهوری اسلامی در موضع حل قطعی تضاد یا رقابت سیاسی خویش و سرکوب قطعی جنبش قرار گرفت . در مقابل جناح بنی صدر هم در موقعیت دولت بازرگان نبود که براحتمی با تکنیک اشغال سفارت پارامی کنار گذاشته شود ، بلکه این جناح نیز که تا آن مقطع کوشیده بود بشیوه مسالمت آمیز و از طریق نفوذ در ارگانهای دولتی بویژه ارتش جای پای خود را در قدرت سیاسی محکم کرده و در شرایطی مناسب و از موضعی قوی به تصفیه رقیب دست زند ، هنگامیکه با این یورش جریان غالب مواجه گردید ، با تمام قوا به مقابله پرداخت . جریان مبارزه میان این دو نشان میداد که هر دو جناح از قبل برای یک

چنین رویارویی تدارك دیده بودند ، آنها از خیلی قبل نیرو گرد میآوردند ، قوای خود را تجهیز میکردند ، نفوذ خود را در ارگانهای مثل ارتش و سپاه توسعه میدادند و در جلب افکار عمومی بسیار فعال بودند . هرکدام از آنها نیروهای سیاسی مخالف را با وعده و وعید های گوناگون بسه ارد وی خود فرا میخواند و از آنها در جهت پیشبرد اهداف خویش استفاده مینمود .

در واقع تشکیلاتی شرم-م از سوی جریان بنی صدر و با همکاری سازمان مجاهدین خلق و برخی جریانات و شخصیتهای سیاسی دیگر تاکتیکی بود که از سوی این جناح برای مقابله با حزب جمهوری اسلامی طرحریزی گردید . این جناح که در مبارزه علیه حزب جمهوری اسلامی و در چارچوب این رژیم نتوانسته بود کاری از پیش ببرد و بعینه میدید که حزب جمهوری اسلامی با قبضه کردن تمامی مراکز اصلی و ارگانهای کلیدی قدرت در دست خود ، هر روز پیش از پیش رقبای خود را از صحنه بیرون میراند ، ادامه وضع موجود را کاملاً به ضرر خود در این مبارزه ارزیابی نمود . بنی صدر که خود بارها اعلام کرده بود ، با وجود اختلافاتی که در شیوه اداره امور کشور مشاهده میکند حاضر است در چارچوب قانون اساسی فعالیت نماید ، در مقطع سال ۶۰ دیگر این چارچوب را نمیتوانست مبنای مناسبی برای مبارزه با جناح رقیب بداند .

حوادث سال ۶۰ ، در عین حال تضادهایی را که در جریان شکل گیری رژیم جمهوری اسلامی و بعد از آن عمل مینمود بطرز آشکاری بیان میداشت . مبارزه قدرت میان جناحهای امپریالیستی بر سر هژمونی بر دستگاه دولتی ، که در نتیجه قیام توده ها در سال ۵۷ این فرصت و امکان را نیافته بود که بیک نتیجه نسبتاً قطعی و پایداری بیانجامد ، در این مقطع میبایست به فرجام مطلوب خویش منتهی میگردد . اگر توجه کنیم جناح بنی صدر در مقطع سال ۶۰ نیز همان مسائلی را مطرح میکرد که از همان آغاز شکل گیری رژیم جمهوری اسلامی در میان محافل و مطبوعات اپوزیسیون بورژوازی وابسته طرح بود . مثلاً بهنگام جریان رفتارندوم میان رژیم شاهنشاهی و رژیم جمهوری اسلامی برخی مخالفان بر رژیم جمهوری دموکراتیک اسلامی تاکید داشتند . و یا هنگام بحث بر سر قانون اساسی و ولایت فقیه ، همین مجادلات دنبال میشد . آن بخش از سرمایه انحصاری که حول بنی صدر متشکل شده بود علناً اعلام میداشت جریانی که حاکمیت میکند مورد قبولش نیست ، خمینی یا دجالگری اش آنها را فریب داده ، و طی این مدت برخلاف قول و قرارهایی که داده بود عمل کرده است . او که قرار بود به قم رفته و در حوزه علمیه به امور مذهبی بپردازد ، اینک تمامی مواضع و مراکز قدرت و ارگانهای دولتی را تحت انحصار خویش درآورده و عملاً آنها را از قدرت سیاسی بعقب رانده است . در حقیقت کسه جدال هم بر سر همین مسئله بود . جریان بنی صدر که تا آنزمان بسیار تلاش کرده بود با افزایش نفوذ خود در دستگاه دولتی و از بالا جناح رقیب را از میدان بدر کند ، اکنون خود را بازنده مییافت طی همان مدت حزب جمهوری اسلامی همان حد نفوذی را هم که این جریان در آغاز شکل گیری

رژیم در دولت داشت از دست او بدر آورده بود و بتدریج افکار عمومی را هم برای تصفیه آن مهیّا میکرد. بدین سان بود که جریان بنی صدر با همکاری مجاهدین کوشید مبارزه خود را بر علیه جناح حاکم گسترش دهد. اما پاسخ جناح حاکم یک چیز بود و آنهم سرکوب قهری. او نیز منتظر ایستادن فرصت بود تا با مستمکی قابل توجه یکباره این مزاحم سمج را از پیش پای خود بردارد. یک مبارزه مرگ و زندگی به جریان مخالف تحمیل گردید.

حال میتوان دریافت که پدایشی ش.م.م توسط چه نیروی اجتماعی و به منظور حل چه تضاد معینی شکل گرفت و مضمون برنامه و اهداف آن چه بود. جریان بنی صدر میخواست که بازیهایی قدیمی از سر گرفته شود. مضمون برنامه ای که این جریان پیشنهاد میکرد، در حقیقت بازگشتی بود به نقطه آغازین مبارزه. حذف خمینی، استقرار دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی کل مطالباتی بود که از سوی این شورا در مخالفت با حکومت ولایت فقیه، دولت جمهوری اسلامی و مجلس خبرگان طرح گردید.

\*

\*

\*

در اینجا قبل از آنکه بخواهیم به روند تغییر و تحولات درونی ش.م.م طی سالهای اخیر بپردازیم لازم است که روی یک موضوع مهم که در تشکیل این شورا و تکامل بعدی آن جایگاه ویژه ای پیدا نمود مکتب کنیم و آنهم "ائتلافی" بود که در جریان شکل گیری ش.م.م بین جریان بنی صدر و سازمان مجاهدین خلق صورت گرفت. با اعتقاد ما بر خلاف تصور بسیاری از جریانات سیاسی "ائتلاف مذکور "ائتلافی" میان خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال نبود، بلکه در این پیوند، سازمان مجاهدین خلق و برخی دیگر از جریانات سیاسی به کمپیک جناح امپریالیستی پیوستند. نظر به اهمیت این موضوع و با توجه باین واقعیت که سازمان مجاهدین خلق در تکامل بعدی ش.م.م تا درجات زیادی نقش تعیین کننده ای ایفا نمود، لازم است که در اینجا به تفصیل پیرامون این اتحاد سخن بگوئیم تا بتوانیم روند تکاملی ش.م.م را در این رابطه مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

ما تا اینجا عوامل پایه ای و تضادهای معینی که تشکیل ش.م.م را موجب گردید روشن ساختیم و اهداف و برنامه های این شورا را در مبارزه اش با رژیم جمهوری اسلامی توضیح دادیم اینک در ادامه این بحث و در توضیح تحولات درونی شورا و وضعیت کنونی آن طبعاً ناگزیریم مضمون پیوستن سازمان مجاهدین خلق به جریان بنی صدر و نقش را که این سازمان در تضادهای میان جناحهای امپریالیستی بر عهده گرفته است مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. طبعاً در این بررسی ما باید این موضوع را روشن سازیم که آیا پیوستن سازمان مجاهدین خلق به جریان بنی صدر و این امر که این سازمان در تکامل بعدی شورا، که نقش اساسی و تعیین کننده ای بر عهده گرفته است، میتواند

در ماهیت طبقاتی این شورا تغییری ایجاد نماید؟ یا نه، سازمان مجاهدین خلق و دیگر همالگیها<sup>۱</sup> فعلی اش در درون شورا جبرا مجبورند در چارچوب همان اهداف و برنامه ها، خود را سازمان داده و وظایف سیاسی معینی را پیش ببرند؟

از نظر زمینه تاریخی پیدایش سازمان مجاهدین خلق، باید گفت که بعد از سرکوبی و شکست نهضت‌های ضدامپریالیستی خلق در اوائل دهه ۶۰، برزمینه ورشکستگی و بن بست برنامه هسا و تاکتیکیهای بورژوازی ملی (و همینطور حزب توده)، همراه با تلاشی اقتصادی و سیاسی آن و تحکیم و گسترش سلطه امپریالیسم در شکل نوستعمراتی آن، دو جریان متفاوت شروع به رشد کردند. از بطن جنبش ضدامپریالیستی و در ارتباط با جنبش طبقه کارگر، جنبش نوین کمونیستی زاده شد، جنبش نوین کمونیستی یا نفی اپورتونیزم و روزیژنیسم و اشکال مبارزاتی و سازمانی فعالیت قدیم بوجود آمد. و از بطن همین جنبش ضدامپریالیستی و بخشی که به نهضت "ملی" یعنی ناسیونالیستی معروف است جریان فکری مجاهدین شکل گرفت. این جریان سیاسی - ایدئولوژیک ضمن آنکه در چارچوب اهداف و برنامه های احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی موجود قرار داشت، با اینحال از لحاظ سیاسی تا درجات زیادی با این احزاب خفا. کسی نموده و علیرغم ایدئولوژی مذهبی اش گرایش رادیکالی از خود نشان میداد. آنچه که در آغاز بطور مشخص ایسن گسست را بیان میداشت، اتخاذ شیوه ها و روشهای نوین مبارزه یعنی توسل به مبارزه مسلحانه بود. این سازمان در دهه ۶۰ بفعالیت مسلحانه انقلابی بر علیه سلطه امپریالیستی روی آورد و علیرغم ایدئولوژی مذهبی اش در جریان تکامل خود هرچه بیشتر به سخنگوی جناح چپ خرده بورژوازی یعنی خرده بورژوازی رادیکال مبدل شد. اگر چه اصولا استنتاجات سیاسی - علی این جریان متأثر از مذهب بود، با اینحال از آنجا که از لحاظ سیاسی، مواضع رادیکالی در قبال سلطه امپریالیسم اتخاذ نموده بود، ایدئولوژی مذهبی اش مانع از آن نمیشد که به جریانات کمونیستی همپیوستن سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نزدیک نگردد. همین نزدیکی و همکاری با سازمانهای چپ و کمونیست که قبل از هرچیز از مواضع رادیکال این جریان در مبارزه بر علیه سلطه امپریالیستی ناشی میشد به موقعیت سازمان مجاهدین خلق در صفوف جریانات مختلف خرده بورژوازی در ایران و بویژه در صفوف خرده بورژوازی مذهبی برتری بخشید. این سازمان توانست بر اقتدار گوناگون خرده بورژوازی که تعلقات مذهبی قوی نیز داشتند، همزمنی خویش را اعمال نماید و نسبت به کلیه طیفهای خرده بورژوازی بلحاظ سیاسی در موقعیت مسلطی قرار گیرد. اما این موضع رادیکال و انقلابی با ایدئولوژی مذهبی دارای تناقضاتی بود که در بیا زود می بایست در حرکت این سازمان خود را انعکاس میداد. اگر سازمان مجاهدین خلق بخاطر اتخاذ مواضع رادیکال سیاسی و علیرغم ایدئولوژی مذهبی ضمن مبارزای حاد و رادیکال با رژیم وابسته به امپریالیسم پهلوی و در غین حال همکاری و نزدیکی با سازمانهای

چپ و کمونیستی توانست موقعیت خود را در میان طبقات خرد و بورژوازی تقویت نماید، اما همیسن موقعیت خود زمینه نئی این سازمان را فراهم ساخت. بدین معنی که ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق به مثابه یک ایدئولوژی بورژوا - دمکراتیک در مجموع دامنه فعالیت‌های نیروهای این سازمان را محصور می‌داشت و مضمون عمل آنرا تا حد یک جنبش بورژوا - دمکراتیک محدود میکرد با پراتیک سیاسی رادیکال آن که مجبور بود از این چارچوب فراتر رفته و مبارزه بر علیه سلطه امپریالیستی را با مبارزه با خود سرمایه و با بسیج وسیع توده های مردم مرتبط سازد، یعنی چیزی که از عهده نیروهای پرولتری انقلابی در یک جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک ساخته است، در تضاد قرار میگرفت. سازمان مجاهدین خلق مبلغ یک ایدئولوژی شبه سوسیالیستی و بیان یک ایدئولوژی پیولیستی بود که همواره تلاش میکرد همه اختلافات طبقاتی را منحل شده اعلام دارد، این ایدئولوژی در عمل و در برخورد با واقعیات عینی مبارزه نمیتوانست بین پستهای خود را نشان ندهد.

مخدوش ساختن مرزهای طبقاتی از نظر ایدئولوژیک، ادعای وحدت طبقاتی میان طبقات مختلف ادعای اینکه طبقات مختلف اجتماعی با یک "ایدئولوژی" واحد میتوانند در کنار هم بسر برند، از جمله کوششهای مذبحخانه بورژوازی در سراسر تاریخ بوده است، این جوهر قضیه است. خواه ایسین ایدئولوژی بصورت ایدئولوژی "قدرت عقل" درآید، خواه بصورت "اقتصاد توحیدی" و خواه بصورت پیروی از "قوانین طبیعی"، هیچیک از این امور در اصل قضیه تخریبی ایجاد نمیکند. کوشش برای بسیج تمام طبقات محروم و مظلوم جامعه و گردآوردن آنها در یک مقوله عام اجتماعی، بدون اشاره به اختلافات و مرزهای طبقاتی آنها، وانمود کردن یکسانی منافع بین آنها، خصلت "دمکراتیک" ایسین ایدئولوژی را نشان میدهد. شاید بتوان گفت که ایدئولوژیهای شرقی پیولیستی در نهایت در انواع ایدئولوژیهای بورژوا - دمکراتیک میتوانند جای بگیرند. اما کارائی انقلابی این ایدئولوژیها در عرصه سیاست مسئله ای نیست که به نقش ایدئولوژیک و یا منافع خیرخواهانه آنها برگردد، بلکه ایسین ترکیب عینی طبقات، ضرورتهای تاریخی و الزامات حرکت اجتماعی است که امکانات و ظرفیتهای هسر ایدئولوژی را به منصفه ظهور میرساند. براین اساس میتوان گفت، ایدئولوژیهای بورژوا - دمکراتیک بطور کلی در عصر ما نمیتوانند بعنوان یک ایدئولوژی انقلابی بحساب آیند، برعکس یک ایدئولوژی بغایت خطرناک و ارتجاعی است. در عصر امپریالیسم تعلق به مالکیت خصوصی که عمدتاً در شکل سرمایه خود را نشان میدهد، اعتقاد و باور به اینکه با وجود مالکیت خصوصی و سرمایه میتوان "عدالت اجتماعی" را برقرار کرد و چنان نظامی را بوجود آورد که طبقات "محروم" جامعه بتوانند در آن تحت یک "عدالت اجتماعی" گرد هم جمع آمده و زندگی کنند، در حقیقت هیچ مضمونی جز آن ندارد که در ذهن خود آرزو کنیم که نظام کنونی امپریالیستی را معقولتر و منطقی تر کنیم. بنابراین در پس ایدئولوژی مجاهدین، ایدئولوژی بورژوازی خوابیده بود و در پشت خنده های شبه سوسیالیستی

مجاهدین، قیافه حشمگین و وحشتناک بورژوازی نهفته بود.

از نظر تاریخی پیدایش و تکامل این پدیده قابل توجه است و خود میتواند ماهیت ایدئولوژی شبه سوسیالیستی و پوپولیستی مجاهدین را افشا کند و هسته اصلی آن یعنی جانبداری از سرمایه و بورژوازی را نشان دهد.

اولین رهبران، کادرها و حتی اعضای مجاهدین از صفوف "نهضت ملی" بیرون آمدند، آنها در پی کشف ایدئولوژی جدید به مطالعه قرآن روی آوردند. در این دوره پراتیک اجتماعی نشان میداد که نهضت ملی، با اشکال ایدئولوژیک قبلی قدرت بسیج توده ها را ندارد و در مقابل آنها نهضت کمونیستی آنزمان نیز دارای ضعفهای اساسی بود، این خود زمینه پیدایش ایدئولوژی ای شد که قدرت بیشتری در جذب محرومان جامعه داشت. در حقیقت وقتی در واقعیت مادی، بورژوازی ملی (یعنی عنصر اصلی نیروهای بورژوازی جنبش بورژوا - دمکراتیک) شدیداً سرکوب شده و نابود میگشت نیروی بورژوازی جنبش بورژوا - دمکراتیک یعنی خرده بورژوازی، در ایدئولوژی مجاهدین خود را بازسازی میکرد. او در ذهن خود جامعه ای را تصویر میکرد که دوباره بشیوه جدیدی میتواند متولد شود. عطش او برای کسب قدرت، افزایش میافت، نیروی بورژوازی که خود را درمانده و عاجز میدید، و میدید که بهیچ طریقی نمیتواند حمایت کارگران و زحمتکشان را بدست آورد، او که خشم و نفرت پرولتاریا را نسبت بخود احساس میکرد و اکنون که همه چیز را از دست رفته میافت، با بازسازی ایدئولوژیک خود دست اتحاد پسوی طبقات دیگر دراز کرد. ایدئولوژی مجاهدین که میخواست از نظر پایه اقتصادی هرچه بیشتر خود را به مارکسیسم نزدیک کند و تلاش داشت، مارکس را تا حد بهترین مفسر اقتصادی قرآن تنزل دهد، دقیقاً براین پایه طبقاتی قرار داشت که با ابقای ایدئولوژی شبه سوسیالیستی در میان توده ها، با استفاده از معجون مذهب از رشد و گسترش مارکسیسم این تنها ایدئولوژی برنده و قاطع کارگران و دیگر زحمتکشان بگاهد. مهم این نیست که مجاهدین، عناصری که ذهن "خدا" در آن حلول یافته بود، تا چه اندازه خودآگاهی طبقاتی داشتند، بلکه مسئله مهم درک این واقعیت است که نیروی بورژوازی جنبش ضدامپریالیستی چگونه خود را بازسازی میکند، و چه شیوه های جدیدی را در مبارزه طبقاتی اتخاذ میکند. در بررسی ایدئولوژی ادعایی مجاهدین که دقیقاً خصالت التقاطی داشته این حقیقت مستتر است. نیروی بورژوازی برای آنکه ترحم و اتحاد طبقات دیگر را جلب کند، مجبور است منافع آنها را در ایدئولوژی و تبیین خود پکنجانبند و از آنجا که این منافع، با منافع او متفاوت و در سویی کاملاً مخالف قرار داشته، ایدئولوژی او پسر از تناقض و ابهام و التقاط میگردد. این نکته نیز جالب توجه است که مجاهدین ادعا میکردند (ما فقط بر همین ادعا تکیه میکنیم و با این مسئله فعلاً کاری نداریم که در این ادعا تاچه حد برحق و صادق بودند) که دیالکتیک را با "تصحیح" خاص خود قبول دارند و آن تصحیح این بود که حرکت دارای

متضمن مقصود است و این تضمن مقصود با اراده خداوند تضمین می‌شود. و خلاصه آنکه همه نتیجه گیریهای این بخشهای "فلسفی" باینجا حتم می‌شود که "دیالکتیک" حرکت اجتماعی نه رو به سویالیسم، آنطور که مارکس می‌گفت، بلکه به اقتضای توحیدی منتهی می‌گردد. اما این اقتضاد، یعنی اقتضای توحیدی، اقتضای است که در آن سرمایه وجود دارد، که در جامعه تحت‌اقتضای اقتصاد عدالت بین طبقات وجود دارد و همه یگانه و مساویند. و برای آن نه سویالیسم بلکه ناسام دیگری انتخاب کردند، زیرا دیالکتیک از آنجا که با بررسی واقعیت عینی سروکار دارد از هزار پیچ و خم خود سرانجام این نتیجه را می‌پذیرد که مرگ سرمایه حتمی است و سرمایه محتوم به فناست، ولی "دیالکتیک" تصحیح شده یعنی وجود اراده خداوند میتواند این حرکت عینی را بخوبی دیگر و در جهتی دیگر به پیش ببرد.

بدین ترتیب نیروی بورژوازی که در زمین هیچگونه تکیه گاهی نمی‌یافت، و بهیچ وجه نمیتوانست خود را از محضه‌ای که در آن گیر کرده بود نجات بخشد، دست بدامن آسمان میزد و بیاری او میخواست تا وجود خود را تثبیت کند.

در حقیقت ایدئولوژی مجاهدین، ایدئولوژی دوران پاشیدگی بورژوازی ملی، سلطه وسیع و گسترده سرمایه وابسته و گسترش طبقه کارگر بود، ایدئولوژی دوران مقاومت و مبارزه سرمایه ملی علیه سرمایه امپریالیستی برای کسب هژمونی در جنبش ضد امپریالیستی خلق بود. مضمون عینی ایدئولوژی مجاهدین یعنی مرگ در حیطه واقعیت در یک مرحله و بازسازی خود در اشکال نوین در مرحله دیگر و امید به مبارزه برای زندگی دوباره. این بود محتوای واقعی ایدئولوژی مجاهدین.

قدر مسلم اینکه این ایدئولوژی در حرکت مجاهدین که موضع رادیکال - انقلابی در قبال سلطه امپریالیسم اتخاذ نموده بودند، نمیتوانست بن بست خود را در پراتیک مبارزاتی آنها آشکار سازد. از همین روست که درست در طی سالهای ۵۴ - ۵۲ یعنی همزمان با اوج گیری پراتیک انقلابی، هنگامیکه پراتیک رادیکال و انقلابی با چارچوب ایدئولوژیک شان در تضاد قرار گرفت بخش عمده کادرهای اصلی این سازمان بدین نتیجه رسیدند که اساسا ایدئولوژی مذہبی و سیاستهای منتج از آن نمیتواند پیشرو باشد، تلاش کردند چارچوبه های محدود تفکری خود را درهم شکنند و با قبول ایدئولوژی مارکسیسم در موضع پرولتاریائی قرار گیرند، اما آنها نتوانستند این تحولات را بدرستی بسرانجام خود برسانند. برخورد آنها با نیروهایی که نمیخواستند و یا نمیتوانستند در یک چنین موضعی قرار گیرند، روشی خصمانه و آنارشستی بود و در واقع این روش از جنبه های چندی به جنبش ضد امپریالیستی ضریات ناگواری وارد ساخت. در اینجا ما نمیخواهیم پیرامون این تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق و یا اینکه برخورد آن نیروهایی که خود را مارکسیست می نامیدند در ارتباط با عناصر باقیمانده از این سازمان چه می بایست باشد، وارد بحث شویم، در هر صورت



آنچه اتفاق افتاد این بود که سازمان مجاهدین خلق، سازمانی که در مبارزه علیه امپریالیسم و پایگاه داخلی اش شکل گرفت و در موضعی رادیکال، انقلابی قرار داشت، اساساً از درون دگرگون شد. بدین ترتیب ما دیگر در عرصه فعالیت اجتماعی با جریانی بعنوان سازمان مجاهدین خلق بسا آن تعیناتی که در گذشته داشت مواجه نبودیم. تنها بخش متشکل باقیمانده از این سازمان، نیروی محدودی بود که در زندان قرار داشت. بدنبال این تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین و از بین رفتن این جریان سیاسی در عرصه پراتیک فعال اجتماعی و همچنین تأثیرات سیاسی ناشی از برخورد جریان منشعب از آن، شرایطی پدید آمد که دیگر احزاب مذهبی خرد، بورژوازی و حتی عناصر مرتجع بر علیه این سازمان فعال شده و بسیاری از آنها که تا آن موقع علیرغم عدم وابستگی تشکیلاتی بان سازمان تحت اتوریته مبارزاتی آن قرار داشتند، به مخالفت با آنها درآمدند. "منافق" پوشش و مستسکی بود که این جریان ارتجاعی ضمن حمله به چپ، خرد، بورژوازی مذهبی را از نزدیکی و همکاری با کمونیستها در هراس می افکند. آنها حتی ترجیح میدادند که با رژیم شاه علیه کمونیستها همکاری کنند. به این ترتیب این نیروی باقیمانده در زندان در وضع بسیار دشواری قرار گرفت. از یکطرف جریانات راست مذهبی سعی شان بر این بود که با حمله به مجاهدین پایبندی خود، ای آنها بسمت خود جلب کنند و در سطح رهبری آن شکاف بیاندازند، و از سوی دیگر برخی جریانات چپ بدلیل تحلیلهای نادرست از تغییر و تحولات درونی این سازمان، نقش مجاهدین را دیگر تمام شده تلقی میکردند و حاضر به هیچگونه همکاری و مساعدت به این جریان نبودند. در چنین اوضاعی بود که بخش دیگری از این تشکل باقیمانده در زندان نیز با درهم شکستن چارچوبهای ایدئولوژیک خود، مارکسیسم را پذیرفتند و از موضع خرد، بورژوازی رادیکال بسمت موضع پروولتاریائی جهت گیری نمودند. اما اکثریت زیاد مجاهدین داخل زندان همچنان در همان مواضع قبلی خود باقی ماندند. وضعیت سیاسی این تشکل باقیمانده بسیار دشوارتر از آن بود که باسانی بتواند این بحران را از سر بگذراند. اولاً این نیروی باقیمانده در زندان قرار داشت و در مبارزه فعال جامعه حضور مستقیم نداشت و اگر هم نیروی از آن در بیرون باقی مانده بود، آنقدر محدود و پراکنده بود که اساساً نمیتوانست در این زمینه تحرکی داشته باشد. و ثانیاً در داخل زندان نیز هژمونی بی چون و چرای آنها در صفوف خرد، بورژوازی مذهبی بسرعت رنگ میبخت و روابط شان با نیروهای چپ نیز روز بروز سردی میثرائید. البته يك عامل دیگر در این پروسه مدام عمل مینمود و باین روند تلاشی و اضمحلال شتاب بیشتری می بخشید و آنها نقش رژیم شاه در تلاشی ساختن مجاهدین متشکل در زندان بود. مذهبیون راست و مرتجع آشکارا و بیترمانه برای مقابله با مجاهدین و سرکوب نیروهای چپ با رژیم همکاری میکردند.

طبیعی است که در چنین اوضاع و احوالی این جریان نمیتوانست منفعل و بی تحرك باقی بماند.

اگر آنها دست به هیچ اقدامی نمی‌زدند، قطعاً تحت فشار جناح راست مذہبی که اینک توسط رژیم تقویت می‌شدند، متلاشی می‌گردیدند. آنها کوشیدند بخود سازمان داده و بفعالیتهای خویش انتظام بخشند. تلاش این نیرو در این چارچوب خلاصه می‌شد که بتواند موقعیت قبلی خویش را دوباره بازیابد، یعنی هواداران خود را جمع نمود، تشکیلات خود را احیا کند و موقعیت سلطنتی در اپوزیسیون خرده بورژوازی بدست آورد. اما شرایط کنونی يك تفاوت اساسی با وضعیت قبلی داشت و آن اینکه این نیرو حامل يك تجربه عملی بود. آنها بعینه می‌دیدند که چنانچه بخوانند در مواضع قبلی خویش استوار بمانند و راه گذشته شان را تداوم دهند این موضع رادیکال جبراً نیروهای آنها را علیرغم سپر حفاظتی مذہبی به پیشرفته ترین ایدئولوژی انقلابی عصر ما یعنی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم نزدیک میکند. آنها درک می‌کردند که اگر بخوانند بر اساس يك مبارزه رادیکال با امپریالیسم و در اتحاد با نیروهای چپ پیش بروند، کابوس کمونیسم دیگر بار در برابر آنها ظاهر خواهد شد. این راه را زیوانه رد کردند و راه دیگری در پیش گرفتند، راهی که نقطه عطف در چرخش این دسته از مجاهدین بود. اولین و مهمترین خصوصیت این چرخش، محافظه کاری، تزلزل و دوری گزینی از کمونیستها بود. دوری گزینی که نه صرفاً ناشی از فشار جریانات راست مذہبی و یا برخورد نادرست بخش منشعب با آنها، بلکه اساساً از وحشت خود آنها از کمونیسم ناشی می‌شد. این دسته از مجاهدین باقی مانده در زندان نشان دادند که خرده بورژواهای حقیری هستند که از پرولتاریا و ایدئولوژی انقلابی آن بیشتر از امپریالیسم هراسناک اند. بدین ترتیب آنچه که در حرکت مجاهدین معلول بود اکنون در این چرخش بعلت تبدیل گردید. آنچه که مجاهدین را در گذشته به نیروهای چپ نزدیک مینمود نه ایدئولوژی و یا شیفتگی شان به کمونیسم، بلکه این نزدیکی اساساً از مواضع سیاسی آنها در مبارزه ضد امپریالیستی مایه میگرفت. مبارزه رادیکال این جریان علیه سلطه امپریالیستی غلت اساسی نزدیکی شان به نیروهای چپ بود. اما اینک که هراس از کمونیسم آنها را در مقابل نیروهای چپ و انقلابی قرار میداد، طبعاً در مبارزه شان علیه سلطه امپریالیسم تزلزل ایجاد می‌کرد. آنها حق بایست در کنار و همراه کمونیستها بر علیه امپریالیسم بجنگند و یا آنکه با دوری گزیدن از کمونیستها در صف مخالف آنها قرار گیرند که بناگیز در موضع آنها علیه سلطه امپریالیسم تزلزل ایجاد مینمود.

همانگونه که گفتیم این دسته از مجاهدین راه نخست را رد کردند. در واقع غلت این چرخش نتایج کار بود که بر ذهن آنها سنگینی میکرد. رادیکالیسم این دسته از مجاهدین حداکثر در چارچوب يك جنبش بورژوا - دمکراتیک محدود ماند. آنها نتوانستند و یا نخواهند دامنه مبارزه اهداف خود را از این حد فراتر برند.

اما نتایج سیاسی این چرخش چگونه بود؟ هنگامیکه این دسته از مجاهدین تلاش نمودند تا با

احیای تشکیلات خود مجدداً در عرصه مبارزه سیاسی فعال شده و هژمونی از دست رفته خویش را در اپوزیسیون مذهبی احیا نمایند، و اکنون که رابطه خود را با کمونیستها محدود کرده بودند، بطور مشخص در اپوزیسیون جناح راست خرده بورژوازی قرار گرفتند. تلاش مجاهدین بر این مبنا استوار بوده که با نقد انحرافات و اشتباهات سیاسی این جریان موقعیت خود را بهبود بخشد. حال اگر توجه کنیم که جناح راست خرده بورژوازی در ایران، چه حامل ایدئولوژی مذهبی باشد و چه حامل ایدئولوژی غیر مذهبی، در مبارزه سیاسی جاری موضوعی رفرمیستی در قبال سلطه امپریالیسم اتخاذ میکند، و نمایندگان سیاسی آن همواره این زمینه و آمادگی را دارند که برای ارتقاء موقعیت سیاسی خود در چارچوب دفاع از سلطه سرمایه انحصاری سرعت جذب احزاب و محافل امپریالیستی شده و بعنوان مهره های امپریالیستی درآیند، آنوقت روشن است که اپوزیسیون "رادیکال" این جریان جبراً در یک موضع رفرمیستی و اصلاح طلبانه نسبت به حاکمیت امپریالیستی قرار میگیرد. در اینجاست که چرخش این دسته از مجاهدین معنی سیاسی مشخص پیدا مینماید. آنها بدون آنکه خود بخواهند با این جهت گیری، سمت گیری رفرمیستی در مبارزه ضد امپریالیستی اتخاذ نمودند و این امر قطعاً چارچوبه های تفکری و ایدئولوژیک آنها را هرچه بیشتر به مذهب وابسته نمود. بدین ترتیب بود که مجاهدین متشکل در زندان از موضع رادیکال انقلابی دست شسته و از سخنگویان جریان چپ خرده بورژوازی بتدریج به مواضع جریان راست خرده بورژوازی تغییر موضع دادند.

این تغییر و تحولات در درون سازمان مجاهدین خلق، در عین حال با تغییر و تحولات سیاسی در جامعه همراه گردید. با آزاد شدن زندانیان سیاسی، نیروی مجاهدین متشکل در زندان نیز در عرصه اجتماعی و پراکتیک سیاسی ظاهر شد. این نیرو که به پشتوانه مبارزاتی چند ساله مجاهدین تا حدود زیادی در میان اشرار خرده بورژوازی پایه اجتماعی پیدا نموده بود، در مدت کوتاهی توانست، نیروهای پراکنده خود را در بیرون سازمان داده و فعالیت متشکل و گسترده ای را آغاز نماید. اما روشن است که این جریان که اکنون با نام سازمان مجاهدین خلق فعالیت مینماید و استخوانبندی آنرا عمدتاً همان مجاهدین متشکل در زندان تشکیل میدادند، اساساً جهت گیری سیاسی اش متفاوت از مجاهدین سابق بود. وجه مشخصه فعالیت سیاسی آنها، خط کسبی محکم با کمونیستها، کنار نهادن مبارزه رادیکال اتخاذ موضع رفرمیستی در قبال حاکمیت جدید و چسبیدن به مذهب بود.

پوشیدگی تغییر و تحولات سیاسی در ایران نیز با این شکل و شمایی مجاهدین حالت "طبیعی" می بخشد. اگر در نظر بگیریم که چگونه امپریالیستها از مذهب و مهره هایشان چون خمینی ها و بهشتی ها و... سود جسته و آلترناتیو مناسب خود را در راس جنبش توده ای قرار دادند، چگونه عناصر مرتجع و نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی راست یعنی همان کسانی که مجاهدین

در زندان منتقد آنها بودند و تحت رهبری و برنامه خویش سازمان داده و در راس ارگانهای "انقلاب" و مناصب و مقامات دولتی قرار دادند، طبیعی است این شرایط به رهبری مجاهدین این امکان را میداد که خط مشی رفرمیستی خود را ظاهراً موجه جلوه داده و اینطور وانمود سازد که گویا جناحی از خرده بورژوازی، اما واپس گرا در حاکمیت قرار گرفته است. گویا مبارزه صدامریالیستی خاتمه یافته و از این پس باید در چارچوب "حکومت انقلابی" و با تأیید "رهبری انقلاب" عناصر مرتجع را تضعیف کرده و زمینه ورود مجاهدین را به دستگاه حکومتی فراهم ساخت. این کل استراتژی بود که مجاهدین در مبارزه علیه حکومت جدید دنبال میکردند. بدیهی است این پروسه، پروسه حیل و نیرنگ مجاهدین بود، چرا که آنها از قبل و پیش از قدرت گیری این رژیم، با توجه به امکانات و ارتباطات فراوانی که داشتند و با توجه به شناختی که از بسیاری از مهره های سرسپرده امریالیستی داشتند، خیلی زود میتوانند این واقعیت را بفهمند که این رژیم نیز در ماهیت خود رژیم واپسته به امریالیسم است.

مضمون مبارزه ای که سازمان مجاهدین خلق در سالهای بعد از قیام پیش میبرد، خود بنحو بسیار با زری ماهیت رفرمیستی خط مشی آنها را برملا میکند. مجاهدین در این دوره سیاست تأیید "رهبری عالی مقام" و "زعیم عالیقدر" و "پدر بزرگوار حضرت آیت الله خمینی" را پیش گرفتند و در عین اعتقاد به آشتی با حکومت و همزیستی مسالمت آمیز با آن، کوشش میکردند تا در چارچوب حمایت کلی از رژیم انتقاد های جزئی از آن بنمایند. تمام تلاش آنها بر این اساس متمرکز بود که نیروهای خود را گرد آورد و امکانات کار عملی خود را توسعه دهند و مهمتر از آن بتوانند در ارگانهای دولتی نفوذ کنند، بدین منظور حتی حاضر به زیر پا گذاشتن اصول و پرنسیپهای اعتقادی و ادعایی خویش بودند. مثلاً آنها در مقابل اعتراضات هواداران خود مبنی بر حمایت از رژیم باین دلیل که رژیم ملی است، اعمال خود را توجیه میکردند و یا مثلاً در جریان تسخیر سفارت آمریکا، غیرمسم آنکه در دستگاههای دولتی نفوذ داشتند و با آنکه عناصر مجاهد بدون تردید در این جریان شرکت داشتند، آنها "انقلاب دوم" نامیدند و همه دیدیم که تحت عنوان دفاع از "یک گام بزرگ تاریخی" چه حمایتهای بیدریغی از این جریان کردند و تنها بعد ها که توده ها فریب رژیم را فهمیدند و از شعارهای صدامریالیستی "آن قطع امید کرده و نسبت بانها سرخورده شدند، تنها آنگاه بود که دست به "افشاگری" زدند. خوب! باید بسیار ساده لوح بود تا قبول کرد سازمانی مانند مجاهدین با رهبرانی آنچنان "زیرک" و "سیاستمدار" (لااقل این ادعای خود آنها است) و با نفوذ وسیعی که در ارگانهای دولتی داشتند، از حقایق تاکتیکیهای رژیم بی اطلاع بودند. این موضع گیریهای سیاسی ثابت میکند که مجاهدین گرایش بقدرت داشتند و چنین اعتقاد داشتند که در چارچوب همین رژیم میتوانند به ایده آلهای خود دست یابند. و بنظر ما واقعا هم همینطور

بود. مجاهدین در آنزمان، زبان اعتراضی اقشار خاصی از خرد، بورژوازی در ایران به رژیم جمهوری اسلامی بودند. اقشاری که در يك جامعه تحت سلطه امپریالیسم از نظر منافع طبقاتی میتوانند دوام آورند و اگرچه فشارهایی از جانب دولت و بوروکراسی بر آنها وارد میشود ولی معذالك تصور می کنند که میتوانند در چارچوب نظام امپریالیستی البته با ایجاد يك رشته اصلاحات دمکراتیک، کمتر کردن فشار سیاسی منافع خویش را تأمین نمایند. مجاهدین توانستند بیان ناراضی این اقشار جامعه شوند و بموازات نمودار شدن جنایات جمهوری اسلامی و از بین رفتن معنویت آنها، این اقشار جذب مجاهدین شدند.

اگر به تبلیغات مجاهدین در آن دوره توجه کنیم، شغل انتقادات آنها از رژیم برای متمرکز بود که مجاهدین مورد پی مهری و پیگرد قرار میگیرند و آنها هم توسط و یا با تحریک و تشویق يك عده عناصر ارتجاعی. آنها بطور مستقیم در هیچیک از کانونهای حاد مبارزاتی که نیرو و امکانات آنها میتواند بسیار کارساز باشد، شرکت نداشتند. هیچگاه از جنبش مستقل توده ها، جنبشهایی که به ابتکار توده ها برپا میشد دفاع نمیکردند و اساساً در تاکتیکهای خود باین جنبشها یعنی زمینهای کسه باید بر آن استوار گردید نگاه نمیکردند. علیرغم هواداران بسیاری که در کارخانه ها داشتند کلا این سیاست را نداشتند که به مبارزات اعتراضی توده کارگر دامن بزنند. برخورد آنها به جنبش خلق کرد و جنبش خلق ترکمن در حوادث گنبد خود خصلت "انقلابیگری" این جریان را تماماً بیان میداشت. کلا در تمام زمینه های اجتماعی اگر دقت کنیم، هر جا که جنبش توده ای فعالی علیه رژیم وجود داشت مجاهدین در حاشیه ماندند و فوقر از کنار گود از آن حمایت بسیار ضعیف و خفیف نمودند. البته آنها برای این سیاستهای خود توجیهات بیشماری داشتند و بشیوه های مختلف اذعان انبیسوه هواداران خود را از درک واقعی مبارزات مردم علیه رژیم منحرف میساختند. اما بیهوده است اگر قبول کنیم که مجاهدین از این میترسیدند که مبادا، امکانات کارغنی خود را از دست بدهند، این دلیل میتواند دلیل مجاهدین باشد، اگر چه خود این استدلال هم یکسر غیرانقلابی است و هیچ جنبه تاکتیکی مصلحتی هم نمیتواند داشته باشد. اما علت اصلی اتخاذ این تاکتیک از سوی مجاهدین در این امر نهفته بود که میترسیدند شرکت آنها در این جنبشها به روابط موجود میان آنها و دولت حاکم لطمه بزند و باعث سلب اعتماد کامل از آنها شود. حتی تا آخرین لحظات نیز امید داشتند که "عطوفت امام" شامل حال آنها نیز شد و حداقل تا حد داشتن يك کرسی در مجلس در دستگاه دولتی شریکشان سازد.

مجاهدین هنگامی مشاهده کردند که امکان هرگونه وحدت و همکاری با امامشان از میان رفته است، و جالب اینجاست که در از دست دادن این امکان نه "فاطعیت" مجاهدین، بلکه "فاطعیت" و "پیشقدمی" حزب جمهوری اسلامی و خود شخص خمینی نقش موثر داشت، یکبار

تمام ارزیابی شان از رژیم دگرگون شد. خمینی که در نشریات این سازمان و در نامه های مسعود رجوی همواره حسابش از دیگران جدا میکردید و بعنوان امام از او نام برده میشد، یکباره بصورت "جسلاذ جماران" و وابسته بامپریالیسم درآمد، روشن شد که جامعه ما نه تنها از قید سلطه امپریالیسم آزا نشده، بلکه هرچه بیشتر وابسته شده است، روشن شد که خمینی نه تنها هیچ گام مثبتی به جلو برنداشته، بلکه جامعه ما را قرن‌ها عقب رانده است و . . . . .

بدین شکل مجاهدین پس از مدتی خوش رقصی در مقابل حکومت و لاس زدن با خمینی، هنگامیکه حزب جمهوری اسلامی و خود شخص خمینی قاطعانه دست رد به سینه شان زد، از این جناح قطع امید کرده و در جهت عقد اتحاد و همکاری با جناح بنی صدر گام برداشتند، بدون آنکه هیچگونه توضیح قانع کننده ای ارائه کنند. پاسخ آنها به اعتراضات و انتقاداتی که از سوی برخی سازمانهای سیاسی و هواداران خودشان مطرح میگردد چنین بود: "خلق ما، و گروهها باید ما را متقاعد کنند که اتحاد با بنی صدر زیانمند است". روشن است این طرز برخورد در حقیقت یک برخورد شایدانه به قضیه بوده در درجه اول این مجاهدین بودند که باید "خلق" خود را قانع میکردند که اتحاد با بنی صدر جلاد و مزدور نه تنها زبانی برای انقلاب ندارد، بلکه برای آن سودمند است و یا با بیان اینکه "بخشی از توده های مردم و حتی کارمندان دولتی در سطوح مختلف از بنی صدر حمایت میکنند"، تلاش میکردند که قضیه را حداقل در سطح هواداران خودشان توجیه کنند، این مسئله نیز بخصوص امروزه کاملاً قابل توضیح است. بنی صدر در زمانی که ماهیت دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی هرچه بیشتر آشکار میشد، توانست مورد حمایت بخشی از توده های سازمان نیافته قرار گیرد. بنی صدر در مقام رئیس جمهور این مرز و بوم، تا آنجا که میتوانست بعنوان یک زمینسه قانونی، مبارزه علنی و قانونی توده ها را پیش برد، جذابیت داشت. بخشی از این حامیان، در حقیقت در لفافه حمایت از بنی صدر بعنوان یک مقام قانونی، مینواستند به مخالفت خود "لفافه" قانونی بدهند و دیدیم که چگونه بلافاصله بعد از برکناری بنی صدر، این جریان نیز خاموش شد. طرفداران ثابت و پایدار بنی صدر، عمدتاً از درون همان هواداران بختیارها بیرون آمدند. تمام نیروهایی که بنحوی مخالف قانونی جمهوری اسلامی بودند به بنی صدر دل بسته بودند. بنا براین حتی آنزمان هم روشن بود که طرفداران واقعی بنی صدر هیچیک از طبقات انقلابی جامعه نیستند. از نظر بیان طبقاتی، حمایت از بنی صدر تجسم یکی از گرایشهای بسیار منحط و ضدانقلابی جامعه ما بود. پس مجاهدین قبل از آنکه بخوابند بر نیروی مادی بنی صدر تاکید کنند، باید بطور عینی نشان میدادند که این گرایش اجتماعی چه رابطه ای با بسط دامنه انقلاب دارد و چه تأثیری میتواند بر پیشرفت انقلاب داشته باشد.

بدین ترتیب هنگامی که تضاد های درونی دو جناح در حاکمیت به نقطه اوج رسید، سازمان

مجاهدین که طی این دوره بطور مشخص سیاست رفرمیستی را در قبال حاکمیت پیش میرود و اصولاً از درگیر شدن در مبارزات فعال توده‌ها اجتناب می‌ورزید، همه امکانات و نیروی خود را در خدمت بنی صدر و دفاع از ریاست جمهوری قرار داد، با این امید و تصور که در تغییرات حکومتی برخی‌سی از مصادرو امور دولتی نصیبش گردد. سازمان مجاهدین خلق، یعنی بخشی از خردمندان و بورژوازی متشکل از لحاظ سیاسی، که از قبل همه گونه زمینه‌ای را برای پیوستن به امریالیسم داشت، در "اتلاف" با جریان بنی صدر از لحاظ سیاسی خود را در یک بلوک امپریالیستی سازماندهی نمود. اگر به جمع بندی یکساله این سازمان که در سال ۶۱ منتشر گردید توجه کنیم، در آنجا مسعود رجوی صراحتاً این قضایا را بیان میدارد. او اشاره میکند که تا کنون رژیم دویایه بود، اما با حذف بنی صدر یک پایه شد و مجاهدین در معرض سرکوب قرار گرفتند، در مقابل آنها راهی نبود جز آنکه برای حفظ بقای خود به همکاری با بنی صدر و دفاع از ریاست جمهوری بپردازند.

\* \* \*

با تشکیل ش.م.م و تشدید مبارزه میان این آلترناتیو امپریالیستی که عمدتاً بصورت مبارزه قهری و خونین پیش پرده میشد، بسیاری از جریانات سیاسی و بخصوص آن بخش از نیروهایی که در دفتر ریاست جمهوری کار میکردند، هر کدام با ارزیابیهای خاص خود در جهت سرنگونی جناح حاکم بطور مستقیم یا غیر مستقیم در دفاع از بنی صدر به اقدامات عملی معینی دست زدند. اما علیرغم ایسین اقدامات نسبتاً گسترده، حزب جمهوری اسلامی که اهرمهای اصلی قدرت را در دست داشت در مدت کوتاهی توانست تعرض رقبای سیاسی خود را درهم شکسته و همراه با آن سرکوب وسیع و عنان گسیخته‌گی را در دستور کار قرار دهد. برنامه کوتاه مدت ش.م.م با شکست مواجه شد، نه توده‌های مردم از مبارزه آنها حمایت کردند و نه ترورهای گسترده سران حکومتی، مکانیسم طبیعی دولت را فلج نمود. ارزیابی این جریان چه از حمایت توده‌ای خود و چه از پشتوانه مادی اقتدار رژیم بسیار سطحی و خیال‌بافانه بود. بگفته مسعود رجوی که یکسال بعد به جمع بندی این تجارب پرداخت، نه تنها محاسبه آنها از به میدان کشیدن "عنصر اجتماعی" و حمایت از آلترناتیو پیش ساخته خود غیر واقعی بود، از آن مهمتر حمایت بین المللی رژیم را دستکم گرفته بودند. برخلاف تصور آنها، آن جناحهای امپریالیستی مدافع حزب جمهوری اسلامی همچنان بر تثبیت آلترناتیو خویش و تقویت آن پافشاری نمودند همانگونه که در پیشگفتار این مقاله بیان داشتیم، تضاد میان جناحهای سرمایه مالی در ارتباط با مسئله حاکمیت سیاسی در ایران بی شک نمیتوانست خارج از تضاد هائی قرار گیرد که بر سر هژمونی در کل منطقه عمل مینمود. از همین رو ش.م.م بمثابه آلترناتیو یک جریان امپریالیستی در نظام خود تحت تاثیر عملکرد این تضادها قرار نرفت. هنگامیکه آن جریان سرمایه مالی که قدرت سیاسی

در ایران را تحت کنترل خود داشت کوشید بطریق گوناگون با برخی از جناحهای جریان مخالف بر سر حفظ جمهوری اسلامی بمثابة يك آلترناتیو منطقه ای به سازشهایی دست یابد ، در صفوف این دسته از جناحهای امپریالیستی در خصوص حل و فصل مسائل اختلافاتی بروز نمود که طبعاً انعکاس خود را در ش.م.م برجای نهاد . خروج بنی صدر از ش.م.م برخلاف آنچه که عموماً رایج است نه نتیجه بن بست این شورا در کسب قدرت سیاسی ، بلکه حاصل تغییر و تحولات درونی این شورا و تکامل آن از يك آلترناتیو کشوری بيك آلترناتیو منطقه ای بود . اگر به بیانیه ش.م.م در ارتباط با خروج بنی صدر از این شورا توجه کنیم ، بصراحت آشکار است که جدا از برخی از مسائل خرد و ناچیز عدتاً اختلاف بر سر دو مسئله گرهی این جدائی را ناگزیر ساخت . یکی موضوع استحاله پذیری رژیم جمهوری اسلامی و دومی موضع گیری در قبال جنگ ایران و عراق بود . ش.م.م تأکید داشت که رژیم جمهوری اسلامی استحاله پذیر نیست ، بدین معنی که نمیتوان با این رژیم سازش نمود و تحولات درونی مناسب را بسر انجام رساند ، اما بنی صدر در جهت عکس این قضیه حرکت کرد . مورد دوم که بیانگر اختلاف آنها بر سر جنگ ایران و عراق بود ، بخصوص در پراتیک بعدی ش.م.م کاملاً بیان آشکاری بخود گرفت . تلاش شورا بر این بود که هرچه بیشتر خود را با نیازهای جنگ ایران و عراق تطبیق دهد و مسئله سرنوشتی رژیم خمینی را در ارتباط با این مسئله منطقه ای حل نماید .

با کنار رفتن بنی صدر ، بعنوان چهره بین المللی و مبره اصلی قابل اعتماد امپریالیستها ، اکنون می بایست در این شورا يك تحول اساسی رخ مینمود . بعد از این انشعاب ش.م.م میبایست از یکسویه اجتماعی خویش را در میان جناحهای امپریالیستی توسعه داده و از سوی دیگر تغییرات مناسبی را در درون خود شکل دهد تا بتواند ضمن همسودن هرچه بیشتر با نیازهای سرمایه جبهانی در منطقه استخوانبندی سیاسی خود را نیز با آن هماهنگ سازد .

با کنار رفتن بنی صدر و یکرشته انشعابات بعدی ، سازمان مجاهدین خلق بطور کلی چه از لحاظ نیرو و تشکیلات و چه از لحاظ کادر و امکانات ستون فقرات این شورا محسوب میگردد . رهبری مجاهدین خلق که طی این پروسه کلا خود را در اختیار امپریالیستها قرار داده و تا حدودی هم امتحان خود را پس داده بود ، کلاً وظیفه رهبری و سرانجام رساندن این تغییر و تحولات را برعهده گرفت . اما سازمان مجاهدین خلق بمثابة يك کل هنوز خود را تماماً با این حرکت تطبیق نداده بود و این تنها رهبری این سازمان بود که اساساً تحت رهبری بنی صدر وظایف معینی را پیش می برد . اما اینک که سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی علاوه بر آن کشیده و در تحولات درونی ش.م.م ، رهبری مجاهدین خلق در موقعیت رهبری این شورا قرار گرفت ، سازمان مجاهدین خلق بمثابة يك تشکیلات سیاسی نیز نمیتوانست مجزاً از این تغییر و تحولات و در خارج از چهارچوب تکامل این شورا باقی بماند . باین ترتیب و بر مبنای يك چنین ضرورتی بود که "انقلاب ایدئولوژیک" در درون سازمان



مجاهدین رخ نمود که مضمون اساسی آن متحول کردن دستگاه رهبری و ایجاد يك رهبری نویی — "مسعود و مریم" بوده که تمام نیروی مجاهدین نیز میبایست خود را متحول ساخته و براساس نیساز این رهبری نوین سازمان داده میشدند. اگر قرار است مسئولیت سازمانی پیشبرد سیاستهای امپریالیستی را بطور مشخص سازمان مجاهدین خلق داشته باشد و مسعود رجوی شخص رهبری کننده آن باشد، پس میبایست همه افراد و ارگانها بصورت هیئت اجرائی، تابع این رهبری سازماندهی شوند تا صفوف این سازمان از هرگونه عناصری که ممکن بود در پیشبرد این سیاست تزلزل داشته باشند تصفیه گردد. توده های سازمانی میبایست رهبری پیامبرگونه مسعود را بی چون و چسرا بپذیرند و مجری و تابع رهبری نوین گردند. مسعود و مریم دیگر نباید به کسی حساب پس بدهند آنها حساب خود را به امپریالیستها پس میدهند.

انقلاب ایدئولوژیک محلل يك چنین دگرگونی ای شد. زندانهای آقای رجوی برپاگردید تا همه کسانی که نسبت باین "انقلاب ایدئولوژیک" و قبول رهبری بی چون و چرای "مسعود و مریم" دچار تردید بودند در این "آموزشگاهها" به کنگه انقلاب ایدئولوژیک بی بیرند.

کلیه حوادثی که بعد از این ش.م.م از سر گذرانید، از جمله انتقال رهبری مجاهدین و ش.م.م از فرانسه به عراق و تاکتیکهای که اخیرا مجاهدین برای پیشبرد اهداف خود در کردستان اتخاذ کرده اند، همه در همین راستا قابل درک است. بنابراین از کلیه این مباحث میتوان این نتیجه را فرمولبندی کرد که ش.م.م يك آلترناتیو امپریالیستی است که در تقابل با رژیم جمهوری اسلامی شکل گرفت و در تکامل خود بيك آلترناتیو منطقه ای امپریالیستها تکامل یافت. این شورا هم اکنون در يك رابطه تنگ تنگ با جنگ ایران و عراق و در چهارچوب مبارزه هژمونیک در منطقه خاور میانه اهداف معین يك جریان امپریالیستی را دنبال میکند.

## شیوه برخورد کمونیستها با شورای ملی مقاومت

روشن است که ش.م.م با توجه به ماهیت طبقاتی خود، جریانی است که اساسا در نقطه مقابل انقلاب رهائیبخش خلقهای ایران و منطقه قرار دارد. همانگونه که طی این مقاله نشان دادیم، اهداف مبارزاتی این جریان نه تصرف قدرت دولتی و انتقال آن به توده های مردم، آنگونه که ادعا میکند، بلکه بکارگیری انرژی انقلابی توده ها و استفاده از آن پمنا به اهرمی قدرتمند در جهت بیرون راندن رقبای سیاسی خود از قدرت دولتی و بکارگیری این ابزار در جهت منافع امپریالیستی است. از همین رو هر نوع همکاری با این آلترناتیو چه بلحاظ اصولی و چه بلحاظ تاکتیکی بهیچ وجه نمیتواند امری مجاز تلقی گردد. همکاری و حمایت از این جریان سیاسی به معنی دور شدن از مبارزه انقلابی، پشت کردن به منافع توده ها و وارد شدن به بند و بستهای امپریالیستی است. از این رو افشای ش.م.م یک وظیفه میرم سیاسی کمونیستهاست. بنابراین ضروری است ضمن طرح مثبت برنامه انقلابی و دامن زدن به مبارزه مستقل و فعال توده های انقلابی به منظور سرنگونی سلطه امپریالیستی و استقرار حاکمیت توده ها، مداوما این جریان سیاسی را افشا نموده و مانع از آن گردید که آنها بتوانند در غیاب یک رهبری قدرتمند کمونیستی، انرژی انقلابی توده ها را وسیله تحقق اهداف امپریالیستی خود قرار دهند. باید از پیش به توده ها توضیح داد که چنانچه در تغییر و تحولات سیاسی آتی این جریان بتواند در حاکمیت سیاسی قرار گیرد، مبارزه قهری برای سرنگونی آن امری اجتناب ناپذیر است. باید از هم اکنون هرگونه توهم و چشمداشتی را به این جریسان از ذهن توده ها زدود. نباید گذاشت حتی لحظه ای این تصور در ذهن توده ها شکل گیرد که گویا بقدرت رسیدن این شورا در هر حال بهتر از رژیم جمهوری اسلامی است. باید این واقعیت که خواست ش.م.م تغییر در توازن قوا و تنظیم مناسبات میان جریانات امپریالیستی در قدرت دولتی است، اعتقاد عمومی توده ها شود. باید با گرایشاتی که کاسیکاران در مقابل این جریان سکوت می کنند عیقا مبارزه نمود. برخورد با ش.م.م در حد انتقاد از فلان یا بیهمان مورد برنامه ای آن و یا تبلیغ در این حد که این شورا، یک آلترناتیو مذ هبی است، حقوق زنان را نادیده می گیرد،

به دملراسی پایبند نیست، و ۰۰۰ اگر آگاهانه و به منظور پوشیده نگاه داشتن ماهیت واقعی این شورا و باز گذاشتن راه همکاری با این جریان نباشد، بی شک از عدم درک عمیق این تاکتیک امپریالیستی ناشی میگردد. ضروری است که در برخورد با هر مورد معین از عملکرد و برنامه این شورا، اهداف مبارزاتی این شورا را در حمایت از منافع امپریالیسم بطور روشنی به توده ها نشان داد. اکنون ممکن است این سؤال مطرح باشد که در جریان این پروسه مبارزه برخورد قهری با شرم\* م مجاز است یا خیر، عبارت دیگر آیا میتوان روش قهری در مبارزه با این جریان پیش گرفت؟ پاسخ ما چنین است: تا آنجا که جنبه اصولی مطرح میشود، اتخاذ سیاست قهری در مبارزه علیه این آلترناتیو ضدانقلابی امری ناگزیر و ضروری است. اما بدیهی است آنچه که بلحاظ اصولی مجاز یا ضروری است، الزاماً نمیتواند بدین معنی باشد که از لحاظ عملی نیز صلاح است. به اعتقاد ما در شرایط کنونی مصلحت رشد و تعمیق جنبش ضد امپریالیستی در این است که بطور مشخص از طریق سیاسی به افشای ماهیت این آلترناتیو پرداخت. اما بیشک این سیاست تا آنجائی عملی و کافی است که این شورا سیاست قهری و سرکوبی نیروهای انقلابی را به مثابه یک سیاست غلطی و عمومی در دستور کار خود قرار ندهد. چنانچه این جریان یک چنین روشی را در مقابل جنبش انقلابی بکار گیرد، بی تردید مقابله قهری با آن امری اجتناب ناپذیر میگردد. با اینوصاف از آنجائیکه در شرایط کنونی ظعیرم اینکه این شورا خود را از هم اکنون برای سرکوب جنبش انقلابی توده ها آماده میسازد، تصادم این جریان با جنبش انقلابی تا حدودی تحت الشعاع مبارزه آن با جناح حاکم در دولت قرار دارد و باز از آنجائیکه برای پیشبرد این مبارزه خود به نیروی توده ها بعنوان یک اهرم قدرتمند نیازمند است بی شک نمیتواند و یا حداقل صلاح نمیداند روش سرکوب قهری جنبش را بصورت یک روشی دائمی و سیستماتیک بکار گیرد.

در مجموع وظایف کمونیستها را در برخورد با شرم\* م در شرایط کنونی میتوان بشکل زیر خلاصه نمود:

- ۱ - هر نوع همکاری با این شورا و یا حمایت از آن باید مردود اعلام گردد.
- ۲ - بطور پیگیر و مداوم ماهیت این جریان را افشا ساخته و آنرا به توده ها بنیستسانند.
- ۳ - باید کوشید که با کلیه دسائس و عوامفریبیهائی که این جریان برای به انحراف کشاندن مبارزه توده ها بدان دست میزند مقابله نموده و اثرات سیاسی آنرا خنثی نمود.
- ۴ - این روحیه و آمادگی را در توده های مردم پرورش دهند که بتوانند در مقابل سیاست قهری این جریان ایستادگی نموده و پاسخ مناسب بآن بدهند.
- ۵ - باید این ایده را بطور منظم تبلیغ نمود که چنانچه این جریان بتواند قدرت سیاسی را به جنگ آورد، سازماندهی جنگ انقلابی بمنظور سرنگونی آن امری است اجتناب ناپذیر.

## برخورد اپورتونیستی

اخیرا اتحادیه کمونیستها (ا.ک.) در نشریه حقیقت شماره ۸ مطلبی تحت عنوان "بیاد رفیق حرمتی پور و یارانش" درج کرده است که در آن ظاهرا به تعریف و تمجید از شخصیت و مواضع انقلابی این رفیق پرداخته است. نظر به اهمیت این موضوع، ضروری است که این شیوه برخورد را مورد بررسی قرار دهیم.

هرکس که با طرز تفکر، نقطه نظرات و طرز کار ا.ک.، آشنائی داشته باشد، بی شک از ایسین عمل او بسیار متعجب و شگفت زده میشود. چطور ممکن است جریانی همچون ا.ک. که از همان بدو شکل گیری سازمان چریکهای فدائی خلق و طرح تئوری مبارزه مسلحانه، در برابر آن قرار گرفته بود و برای لاپوشانی بی عملی اش این جریان را به القابی همچون "مشی چریکی جدا از توده ها" و "دبره ایسم"، "کاستریسم"، "سانتریسم" و "روزیونیسم" و... منسوب میداشت، امروزه بسه گرامیداشت از یک چریک فدائی خلق دست میزند و بدفاع از "جوهر انقلابی نظرات بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق" برمی خیزد. این چرخش بسیار عجیب و غریب ا.ک. چگونه قابل تبیین می باشد. آیا این عمل را باید بشناهد طرد سکتاریسم سنتی چپ از سوی اتحادیه تلقی کنیم، یا آنکه نسه، اتحادیه از این شیوه برخورد هدف دیگری را دنبال میکند؟

روشن است چنانچه صحبت از گرامیداشت یک انقلابی در میان باشد، همه کوشش معطوف به این امر میگردد که تا آنجائی که واقعی است، جنبه های مثبت کاروی برجسته شده و بدان تاکید گذارده شود. اما موقعیکه مشاهده میکنیم این مسئله بسکل دیگری از سوی ا.ک. مطرح می شود، طبیعی است که می بایست حول و حوش آن تفکر کنیم و بکوشیم تا مضمون واقعی این برخورد را بسرای خود روشن گردانیم.

اگر به ایده های مطرح شده در مقاله "بیاد رفیق حرمتی پور و..." مندرج در نشریه حقیقت توجه کنیم، نیک درمی یابیم که هدف مقاله مزبور گرامیداشت از یک چریک فدائی خلق و تمجید از نقش وی در پروسه انقلاب نیست، بلکه آنچه که اتحادیه در این مقاله قصد طرح آنرا دارد، نشان دادن این است که رفیق حرمتی پور، آن کسی بوده است که ضمن تاکید بر خط انقلابی سازمان چریکهای فدائی خلق، دست رد بر سینه اپورتونیستها و رویزیونیستها زد، و اینکه خطی که رفیق حرمتی پور از آن دفاع مینمود، اگر چه دارای جوهر انقلابی است با اینحال دارای ضعفها و انحرافات معینسی است. او که سپس "ضعفها و انحرافات" این خط را بر میشمارد و تاکید میکند که در شرایط کنونی کسانی که نخواهند این ضعفها و انحرافات را تصحیح کنند، در حقیقت کارشان هیچ معنائی کمتر از بورژواژد مکرر سی و رویزیونیسم ندارد. بزم او که اگر پیروان خط مسعود احمدزاده بخوانند از جوهر انقلابی این نظرات دفاع نموده و آنرا از دستبرد اپورتونیسم در امان نگاه دارند، میبایستی این شهادت را داشته باشند که با ضعفها و انحرافاتش برخورد نموده و در جهت تصحیح آن برآیند. این طرز برخورد یا شهادی چریکهای فدائی خلق و مبانی اعتقادی آنها برای ما تازگی نداشته و ندارد، ما همواره شاهد بوده ایم که چگونه تحت چنین پوششهایی هدفهای سیاسی معینی دنبال شده است. اما برخورد او که از دو لحاظ برای ما تازگی دارد، نخست اینکه این برخورد از سوی جریانی صورت میگردد که برخلاف منتقدین تاکنونی ما که بنام فدائی بر علیه فدائی موضع می گرفتند، تا کنون که نزدیک به ۱۷ سال از عمر سازمان چریکهای فدائی خلق و تدوین تئوری مبارزه مسلحانه میگذرد، در مقابل و بر علیه آن قرار داشته است و دوم اینکه برخلاف نقد های تاکنونی این برخورد ظاهرا از موضع چپ و به منظور حفظ جوهر انقلابی نظرات مسعود احمدزاده صورت میگردد. به بیان دیگر تازگی این برخورد در اینجاست که او که پس از سالها مخالفت با حرکت چریکهای فدائی خلق و تئوری مبارزه مسلحانه، اینک تصمیم گرفته است در مقام دفاع از جوهر انقلابی حرکت فدائی و تئوری م.م برآمده و ضمن کوشش در جهت حفظ جوهر انقلابی نظرات آنها از دستبرد اپورتونیستها "ضعفها و انحرافات" آنرا تصحیح کند.

اکنون این سؤال مطرح میشود که این چرخش او که چگونه قابل توضیح است و اتحادیه از ایسن حرکت خود چه هدف سیاسی معینی را دنبال میکند. برای روشن شدن این موضوع ضروری است بطور اجمالی نظری برگزیده جنبش کمونیستی ایران و موقعیت او که در این جنبش بیافکنیم.

جنبش نوین کمونیستی ایران در شرایطی پا بعمره وجود میگذشت که از یکسو با "اصلاحات ارضی" سلطه امپریالیستی وارد مرحله کیفی جدیدی میشد و از سوی دیگر جنبش ضد امپریالیستی خلق در نتیجه سلطه رفرمیسم و اپورتونیسم، دچار شکستهای فاحشی گردیده بود. در چنین اوضاعی بینشها و تفکرات حاکم بر جنبش کمونیستی که اساسا متأثر از نظرات رفیق ما تودر رسالت انقلاب چپین

بود، نمیتوانست با همان شکل خود به نیازهای علی جنبش انقلابی پاسخ گوید. کمونیستها در ایران با مسائل و معضلات خاصی مواجه بودند که بدون پاسخگویی باین مسائل اصولاً پیشروی انقلابی ناممکن بود. کمونیستهای انقلابی در ایران می بایست با اتکا به آخرین دستاورد های تئوریک نهضت بین المللی کمونیستی و با سنتز تجارب انقلابی خلقهای ایران و در راس آن طبقه کارگر راهها و طرقهای نوینی را در مبارزه پیش می کشیدند. در همین ایام بود که پیگیرترین کمونیستها که بعدها هسته اولیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را بنیان نهادند، قدم پیش نهاد و کوشیدند مسائل کلیدی انقلاب ایران را پاسخ گویند. نتایج کار تئوریک این رفقا، عددتاً در کتاب "م.م.ه.۱۰.ه.۱۰" بروشنی بیان گردیده است. از آن به بعد جنبش کمونیستی ایران توانست با اتکا به این دستاورد های تئوریک، گام های علی و مهبی در تعمیق و گسترش انقلاب در ایران بردارد. اینکه بعداً سازمان چ.ف.خ.۱۰ از مسیر واقعی اش منحرف گردید و نظرات مسعود احمدزاده تحریف شد، خود موضوع دیگری است و نیاز بیک بررسی مستقل دارد.

اما آنکه در آن ایام هنوز بصورت یک محفل یا گروه مارکسیستی در خارج از کشور فعالیست می نمود، بعوض برخوردی جدی با روند تحولات در ایران و درگیر کردن خود با مسائل علی انقلاب به دگم هایش چسبید و همچنان بر آنها پای فشرد. او چریکهای فدائی خلق را به دبره ایسم متهم می نمود و بر این اعتقاد بود که گویا هرگونه انکار وجود فنودالیزم در ایران، بمنزله نفی نظرات مائوتسه دون در مورد کشورهای تحت سلطه است. عقب ماندگی و جهل سیاسی اتحادیه در برخورد با واقعیات جامعه ایران که عددتاً از درک سطحی و دکماتیکی وی از نظرات رفیق مائو ناشی می شد، حتی تا بعد از قیام ۵۷ نیز ادامه یافت. اتحادیه حتی هنگامیکه تلاش نمود خود را درگیر فعالیت علی نماید، آشکارا ضعف و ناتوانی خود را در برخورد با معضلات و مسائل علی انقلاب نشان داد. اینکه امروز اتحادیه مطرح میکند که گویا علت انحراف در سازمان چ.ف.خ.۱۰ و غلبه اپورتونیسم بر آن، در عدم ارتقا موضع چریکهای فدائی خلق در برخورد به شوروی، درهم آمیختن تئوریهای نظامی مائو با تئوریهای نظامی چریکهای آمریکای لاتین، عدم توجه به نقش حزب کمونیست در کار مراحل تدارک، کسب قدرت و ادامه انقلاب و نفی تشکیل حزب کمونیست بوده است، موضوعی است که جای برخورد با آن در این مقاله نیست. همینقدر میگوئیم، این ترها صرفاً از ذهنی گری و برخورد غیر اصولی آنک ناشی می گردند.

بنظر ما تنها کسانی قادرند که علت عدم پیشروی و موفقیت پایدار این خط مشی را درک کنند که اولاً در موضع این خط مشی قرار گرفته و بدرستی آنرا درک کرده باشند و ثانیاً بدون ذهنی گری و پیش فرضهای اولیه، روند واقعی و علی حرکت چریکهای فدائی خلق را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند، و نه آنهایی که فکر می کنند خود را به "علم انقلاب" مسلح کرده و در "قله رفیع مارکسیسم

## قرار گرفته اند .

برخلاف تصور اتحادیه که معتقد است جنبش کمونیستی با نقد پراتیک اوک میتواند ارتقا کیفی یابد ، باید گفت که اتحادیه در طول حیات فعالیت سیاسی خود حتی نتوانسته است هیچگونه دستاورد تئوریک و تجریه عملی از خود برجای گذارد . تنها "خدمتی" که این جریان در طی این مدت به جنبش کمونیستی کرده است ، تنزل مقام و جایگاه نظرات و دیدگاههای رفیق مائو در جنبش کمونیستی ایران بوده است . او بخاطر درک کلیشه وارش از نظرات مائو و دنباله روی از حزب کمونیست چین و اتخاذ سیاستهای نادرست و ذهنی ، این امکان را برای اپورتونیستها تهیه دید که با خیال آسوده به تئوریهای رفیق مائو در مورد انقلاب در کشورهای تحت سلطه تحت عنوان "پوپولیسیم" حمله کنند . بی جهت نیست که تمامی اپورتونیستها برای رد و طرد نظرات رفیق مائو ، آگاهانه و فرصت طلبانه اوک و حتی حزب رنجبران را بعنوان تجسم عینی دیدگاههای رفیق مائو شاهد می آورند و بدین طریق به تخطئه نظرات مائو می پرداختند . در حادیکه همه و یا حداقل همه کسانی که با مسائل انقلاب ایران طی دو دهه اخیر دست بگریان بوده اند ، اگر نخواهند ( مانند اوک ) واقعاً را لاپوشانی کنند ، میدانند که میانی برنامه ای چریکهای فدائی خلق ، دقیقاً بر اساس نظرات رفیق مائو استوار است . و این چریکهای فدائی خلق بودند که با انکاء به همین گنجینه مارکسیسم و بکارگیری آن در عمل ، نتایج درخشان آنرا نشان دادند و صحت و درستی این نظرات را در عمل اثبات کردند .

در هر صورت امروز اوک پس از سالها گفت و گذار در عالم سیاست ، سعی می کند تئوریها و نظرات رفیق مائو را در شرایط ایران بکار گیرد . او حس میکند که می بایست اسلحه در کانسون فعالیتهای سیاسی قرار گیرد و جز این هر چه صورت بگیرد ، اکونومیسم و دنباله روی است . با اینهمه اوک تا درک منطقی و تئوریک از این موضوع و بکارگیری آن در عمل ، راه دراز و دشواری در پیش دارد . اوک اگر چه سعی میکند اینطور وانمود سازد که گویا اولین جریانی است که به بسط و تعمیم نظرات رفیق مائو در یک کشور نوستعمراتی امپریالیستی دست زده است ، با اینهمه بدیهی است که نمیتواند این واقعیت را پرده پوشی کند که اینکار مدتها است که در جنبش کمونیستی ایران صورت گرفته است و بر روی آن نیز پراتیک معینی انجام پذیرفته است . او نمیتواند این حقیقت را کتمان کند که سازمان چ . ف . خ ۱۰ و تئوری م . م در متحول کردن جنبش کمونیستی و مبارزه ضد امپریالیستی خلق نقش عظیم و تاریخی ایفا کرده است .

با توجه به چنین واقعیتی است که اوک موضع خود را در قبال چریکهای فدائی خلق و تئوری مبارزه مسلحانه تغییر میدهد و از مسعود احمدزاده بعنوان "شورشگر بزرگ جنبش کمونیستی ایران" یاد میکند و یاد شهدای چریکهای فدائی خلق را گرامی میدارد . برخورد اپورتونیستی اتحادیسه

صرفاً در چرخش پوشیده و اعلام نشده اش در رابطه با چریکهای فدائی خلق و نظرات آنها نیست ، بلکه اساساً در این امر است که وی میکوشد در پوشش تمجید از یکی از رهبران چریکهای فدائی خلق به مبانی فکری این جریان حمله کند . او بدون آنکه صراحتاً روشن سازد که مورد خطابش چه کسی است می نویسد : " اگر زمانی اینها اشتباه یا انحراف نسبت به اصول بحساب می آمدند ، امروزه تکرارشان هیچ معنائی کمتر از بورژوا دمکراسی و روزیبنیسم ندارد " . با آنکه اتحادیه صراحتاً نمیگوید مورد خطابش کیست ولی یک چیز روشن است و آن اینکه او کلیه کسانی را که امروزه از نظرات مسعود احمدزاده دفاع می کنند مورد خطاب قرار داده است . او از آنها میخواهد که باصطلاح با غلبه بر اشتباهات و انحرافات خط مسعود احمدزاده ، خود را در موضع " خط انقلابی " یعنی در واقع در موضع او قرار دهند .

ما به دوستان اتحادیه توصیه می کنیم که بهتر است از این شیوه های شناخته شده در مبارزه ایدئولوژیک که هیچگونه صراحتی ندارد ، دست بردارند و بعوض مستمسک قرار دادن یک رفیق شهید به طرح روشن نظرات خود بپردازند . ما از اینکه او تلاش میکند از گذشته خود ببرد و در موضع خط انقلابی قرار گیرد بسیار خوشحالیم . اما لازم است به این نکته اشاره کنیم که اگر او میخواهد در جنبش مسلحانه برای خود جای پائی باز کند ، این روش درستی نیست . او میتواند ضمن شرکت فعال در پراتیک مسلحانه به مبارزه ایدئولوژیک با " انحرافات و اشتباهات " چریکهای فدائی خلق دست زند . ما این روش را بسیار مناسب دانسته و این امر را برای تقویت و تحکیم هر خط سیاسی - ایدئولوژیک و ارتقا " پراتیک انقلابی لازم میدانیم . اما تأکید می کنیم روشهای اپورتونیستی و عوامفریبانه مطلقاً نمیتواند راه به جایی ببرد .



## یادواره‌ای از چریک فدائی خلق رفیق

### اسماعیل حبشی (فرشاد)

یاد رفیقی را گرامی میداریم که در يك زندگی توأم با رنج و زحمت پرورده شد، در مکتب خلق، عشق به توده ها و کینه به دشمن را آموخت و آنگاه که ره به مبارزه سپرد، صمم و استوار تا آخرین لحظه حیات به آرمان انقلابی اش وفادار ماند. او که در کوران چند سال مبارزه سخت و دشوار، خونین و بیرحم، عمیقاً اعتقاد یافته بود که تنها خط مشی ای که میتواند توده های وسیع مردم را بیک مبارزه فعال انقلابی بر علیه سلطه امپریالیسم کشانده و در مقابل وسیعترین و ددمشانه ترین اعمال سرکوب و خفقان از سوی رژیمهای وابسته به امپریالیسم، پویائی و گسترش جنبش انقلابی را تداوم بخشد، خط جنگ انقلابی توده ای است، در تمام دوران زندگی انقلابی پیشگامانه از این خط دفاع نمود و نقش مهم آگاه هکرانه ای را در اثبات حقانیت این راه و روش انقلابی در محیط فعالیت خویش ایفا کرد، و خود به مثابه يك کمونیست آگاه و پیشرو در صف مقدم این مصاف خونین قهرمانانه بیکار نمود و با ایشار و فداکاریش، شهامت و جسارتش و نثار خون سرخش، رسم رزم انقلابی چریکهای فدائی خلق را بر سر طبقه دشمنان تا دندان مسلح خلق بیکار دیگر به نمایش گذاشت.

رفیق اسماعیل چهره صمیمی و پرچوش سازمان ما، در سال ۱۳۲۶ در شهر آمل و در يك خانواده زحمتکش بدنیآ آمد. دوران تحصیلات رفیق همراه با کار جهت تامین معاش خانواده گذشت و پس از پایان دوره دبیرستان در شغل معلمی بکار در روستاهای شمال پرداخت. در همین دوره تحصیلت تاثیر محافل کمونیستی آنزمان بفعالیتهای سیاسی و آگاه هکرانه روی آورد و تلاش نمود در محیط کسار

دانش آموزان نفوذ کرده و در ارتباط با محافل کمونیستی موجود، تشکل هائسی را

• با آغاز جنبش مسلحانه انقلابی رفیق فرشاد مانند بسیاری از محافل و عناصر انقلابی

سوی سازمان چریکهای فدائی خلق سمت گیری نمود و از آن پس در ارتباط با محافل

ان چریکهای فدائی خلق به فعالیت خویش تحرك و انتظام بیشتری بخشید • در ادامه این

پیشا بود که در سال ۵۲ دستگیر و بزنداد افکنده شد، و پس از مقاومتی محکم، در بیدادگاه

۴ به ۴ سال زندان محکوم گردید •

رفیق فرشاد به زندان به مثابه عرصه دیگری از مبارزه می نگرست، سکون در قاموس او هیچ

مفهوم نداشت، شرایط کار دشوار همراه با شکنجه و آزار عوامل رژیم کمترین تأثیری در روحیه او

باقی نگذاشت • در کشاکشهای ایدئولوژیک میان جریانات سیاسی، رفیق نیز فعالانه شرکت داشت

و بطریقی قاطع در مرزبندی با دیگر گرایشات سیاسی در درون زندان از تئوری "م.م.ا.ه.ت" •

دفاع نمود •

بعد از آزادی از زندان در سال ۵۶ که با اوج گیری جنبش توده ای صادف بود، فعالانه در

مبارزات مردم شرکت کرد و بخصوص در شهر آمل نقش موثری را در سازماندهی هواداران سازمان

ایفا نمود • با اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق، رفیق فرشاد جز اولین دسته رفقای بود که

به این جریان پیوست و در افشای اپورتونیزم حاکم بر سازمان فعالیت آگاه هرگانه وسیعی را پیش گرفت •

رفیق که در ارتباط نزدیک با مردم شهر خود و بویژه فعالین سیاسی قرار داشت، در مدت کوتاهی

توانست در ایزوله نمودن خط اپورتونیزم حاکم بر سازمان و جلب هواداران به جریان چریکهای فدائی

خلق نقش موثری ایفا کند و در این راستا تشکلهائی از هواداران را سازمان داد •

در سال ۵۹ که رفیق فرشاد به منظور آموزش نظامی به کردستان اعزام گردید، طی مدت کوتاهی

که در کردستان بسر برد به اصرار خود رفیق در عملیات نظامی دارساوین همراه با واحد های پیشمرکه

سازمان شرکت نمود و قابلیت جنگی برجسته ای از خود نشان داد •

با آشکار شدن انحرافات سازمان از خط مشی انقلابی و تشدید مبارزه ایدئولوژیک بر سر وظایف

علی در درون سازمان، رفیق فرشاد که طی این مدت فعالیت نزدیک با تشکیلات بد رستی بر این

انحرافات انگشت نهاد بود، بد فاع از خط مشی انقلابی و وظایف نوینی که طی این دوره در تشکیلات

طرح گشته بود پرداخت • و هنگامیکه سازمان در سال ۶۰ در راستای انطباق با خط انقلابی

سازمان اقدام به بازگشائی جیبسه شمال نمود، رفیق فرشاد جز اولین دسته از رفقای بود که

جهت آغاز فعالیت چریکی در روستاهای شمال به آن منطقه اعزام گردید • این دوره، پر شور ترین

دوران فعالیت سیاسی رفیق محسوب میشود • طی ۱۴ ماه فعالیت چریکی در روستاهای شمال، در

مبارزه ای حاد با دشمن آبدیده شد، و با صلابت یک چریک فدائی خلق سختی و مشکلات را پس

آغوش باز پذیرا گشت. رفیق فرشاد براهی که برگزیده بود عمیقاً اعتقاد و آگاهی داشت و در جهت تداوم و گسترش جنگی که آغاز گردیده بود، هرآنچه که در توان داشت تماماً بکار گرفت. او که از نزدیک با وضعیت دهقانان روستاهای شمال و مسائل ارش در این منطقه آشنائی داشت، در زمینه سازماندهی مبارزه دهقانان طرحهای عملی مشخصی ارائه میداد که در ارتقاء آگاهی سیاسی تیم کوه در زمینه چگونگی برخورد با دهقانان در منطقه و نحوه سازمانیابی آنان بسیار موثر واقع میشد. در چند عملیات بزرگ تیم کوه از جمله عملیات بستن جاده هراز، عملیات بستن اتویان قائم شهر - ساری و تسخیر مقر سپاه و بسیج شیرگاه شرکت نمود و در مقام یک کادر نظامی و یک مبلغ تسوده‌ای توانائی و قابلیت سرشاری از خود نشان داد. به پشتوانه همین قابلیتها بود که در این دوره پسه عضویت سازمان پذیرفته شد و از آن پس نقش موثرتری را در پیشبرد و هدایت فعالیتهای تشکیلات پعهده گرفت.

بعد از ضربات سال ۶۱ به تیم کوه که منجر به شهادت فرمانده تیم و چهار تن دیگر از رفقا گردید، رفیق فرشاد بر علیه روحیه یاس و سرخوردگی ایجاد شده در تیم قد برافراشت و به همراه دیگر رفقای باقیمانده در جهت بازسازی تیم کوه و اعتلای کیفی آن مجدداً کوشش نمود. شمره این کوششها که نقش رفیق فرشاد در آن غیر قابل انکار است، تجدید سازماندهی تیم کوه و تداوم فعالیت چریکی در منطقه بود.

بعد از تصمیم سازمان به تمرکز نسبی در کردستان، رفیق فرشاد بار دیگر روانه کردستان گردید. در این دوره رفیق با جریان انحلال طلبی در درون تشکیلات که در حال شکل گیری بود مرزبندی نموده و به افشای این گرایش که در لافقه انتقاد از تشکیلات قد علم کرده بود پرداخت. رفیق فرشاد ضمن تأیید اشکالات و نارسائیهای کار تشکیلاتی از مبانی فکری و برنامه‌ای سازمان در برابر جریانی که تلاش میکرد از این ضعفها و اشکالات پوششی جهت لاپوشانی حرکت انحلال طلبانه خود بسازد دفاع کرد و رفیقانه کوشید ماهیت انحلال طلبانه این جریان را نزد توده‌های تشکیلاتی روشن سازد. بعد از خروج جریان انحلال طلبان از تشکیلات، رفیق به منظور انجام ماموریتی به تهران اعزام گردید، در این ماموریت مورد شناسائی عوامل دشمن قرار گرفته، دستگیر و بلافاصله پزیر شکنجه برده شد، دشمن که از طریق عوامل نفوذی خود شناسائی کافی از رفیق بدست آورده بود، جهت کسب اطلاعات ماههای چندی او را در زیر شکنجه قرار داد. مقاومت قهرمانانه رفیق فرشاد بسرای پنهان داشتن اسرار سازمانی و کتمان حتی آن اطلاعاتی که رژیم خود از آن آگاه بود مورد تحسین زندانیانی بود که رفیق را می شناختند. بالاخره عوامل رژیم که بد رستی درک کرده بودند نمیتوانند این انقلابی قهرمان را به سخن وادارند، ناتوان و زبون در مقابل مقاومت و پایداری او، در واسط سال ۶۶ او را به جوخه اعدام سپردند.

اینک رفیق اسماعیل در میان ما نیست ، اما یادش و آرمانش در پیکار میلیونها توده زحمتکش  
بر علیه نظم جابرانه امپریالیسم همیشه بیدار ماندنی است

یادش جاودان و راهش پر رهرو باد !

## «سرنوشت يك مرگ تاریخی»

### تحلیلی اکنونیستی از تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق

ارزیابی از موقعیت کنونی سازمان مجاهدین خلق ایران یکی از مباحث بسیار مهمی است که طی چند سال اخیر میان نیروهای مدعی کمونیسم مطرح بوده و هنوز هم ادامه دارد. می توان گفت آنچه که باین موضوع قبل از هر چیز اهمیت مشخص و مبرمی می بخشد، صرف نظر از جنبه تئوریک آن، بیشتر نیاز سیاسی - عملی جنبش به برخورد با اینگونه احزاب و سازمانهای سیاسی می باشد. برپایه چنین ضرورتی است که تا کنون بسیاری از جریانات سیاسی مدعی کمونیسم کوشیده اند تا روش برخورد هرولتاریا را از نقطه نظر خودشان در قبال سازمان مجاهدین روشن سازند.

اگرچه امروزه بسیاری به این نتیجه رسیده اند که سازمان مجاهدین خلق بعد از ائتلاف با جریان بنی صدر و پدنیال تشکیلی "شورای ملی مقاومت" اساساً از جرگه نیروهای خرده بورژوازی خارج شده و به کمپ نیروهای بورژوازی پیوسته است، با اینهمه نمیتوان این واقعیت را کتمان نمود که در پس چنین برداشت کلی، ادراکات گوناگون نهفته می باشد. از جمله آنکه برخی در ارزیابی از موقعیت سازمان مجاهدین خلق اعلام میدارند که سازمان مزبور اینک در موضع "بورژوازی لیبرال" قرار دارد و بر این اساس آنها "شورای ملی مقاومت" و به تبع آن سازمان مجاهدین خلق را بعنوان يك جریان "بورژوازی - لیبرالی" معرفی می نمایند. در حالیکه به اعتقاد ما این ارزیابی از موقعیت سازمان مجاهدین خلق از لحاظ تحلیلی از پیچ و بن نادرست بوده و با اهداف و برنامه های این جریان تبیین آشنکاری دارد. امروزه میتوان بخواهی از روی مواضع سیاسی و مشمول فعالیتهای

یافت که سازمان مجاهدین خلق بطور مشخص و بالفعل به ایزاری در خدمت و برنامه های جناحهای معینی از سرمایه انحصاری امپریالیستی بدل شده است و م که به مرحله عمل درمی آورد اساسا در همین راستا قابل بررسی و توضیح می باشد .

از برداشتهای گوناگونی که از موقعیت سیاسی - طبقاتی سازمان مجاهدین خلّص مسئله مهمتری که مطرح است و ضروری است بطور جدی مورد تحقق و بررسی قرار گیرد ،

بر و تحولات درونی این سازمان و ارائه ارزیابی معین از عواملی است که موجب این تغییر

تحقیق پیرامون این موضوع که چگونه و تحت چه شرایط معینی و بر اثر عللکرد چه تضاد هائی

بط مشخص ایران ، يك سازمان خرد و بورژوازی رادیکال در جریان فعالیت خویش به ایزار

امپریالیستها بدل گردید . کشف عوامل عینی و ذهنی این تغییر مواضع نه تنها اهمیت علمی

، بلکه در عین حال برای جنبش ما نیز حائز اهمیت تئوریک بس عظیمی است .

در شرایط ایران که خرد و بورژوازی بویژه اقتدار میانی و تحتانی آن در قبال سرنگونی سلطه

امپریالیستی موضعی انقلابی اتخاذ می کنند و بنا بر این از متحدین طبیعی طبقه کارگر در این مرحله

از انقلاب محسوب میشوند ، حرکت علی احزاب و سازمانهای سیاسی ای که این اقتدار را نمایندگی

می کنند ، در انقلاب فعلی برای پرولتاریا دارای اهمیت بسیار زیادی است . چرا که هر سمت گیری

ضدانقلابی از سوی این احزاب و سازمانهای سیاسی خرد و بورژوازی ، ضمن اثرات منفی و زیانبارش

بر جنبش ، همواره بخشی از نیروهای انقبلائی و فعال را به خدمت سرمایه جهانی در میآورد که

در سازماندهی امپریالیستها بر علیه انقلاب بکار گرفته میشوند . شناخت درست این مسئله از یکسو به

پرولتاریای انقلابی این امکان را میدهد که با تفکیک نمودن عوامل جبری و اجتناب ناپذیر از عوامل

صادفی و اجتناب پذیر در حرکت این سازمانها ، دامنه نوسانات آنها را کنترل کرده و با اتخاذ

روشهای درست برخورد با اینگونه احزاب و سازمانهای سیاسی ، ضمن مبارزه با ناپیکیری و تزلسزلات

آنها ، زمینه تامین هژمونی خویش بر آنها فراهم نماید .

بدیهی است که شرط دست یافتن به تحلیلی علمی و درست از موقعیت و چگونگی حرکت احزاب

و سازمانهای خرد و بورژوازی در سیستم نوستعمراتی امپریالیسم در ایران ، قبل از هرچیز مستلزم

این است که تصور روشنی از موقعیت و مکان خود خرد و بورژوازی در این سیستم ، دامنه انقلابیگریش،

ظرفیت و پتانسیل آن در مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و این امر که چه تضاد های عینی معینی حرکت

آنها مشروط ساخته و پان سمت و سو میدهد ، داشته باشیم و در عین حال چگونگی انعکاس ایمن

وضعیت عینی را در پراتیک سیاسی این اقتدار خرد و بورژوازی یعنی در پراتیک سیاسی احزاب و

سازمانهای وابسته به آنها بروشنی درک کنیم .

بی شك تجربه مجاهدین در این زمینه ، تجربه با ارزشی است . تجربه مزبور ضمن بدست دادن

مواد و مصالح يك تحقيق زنده ميتواند راه را براي تثبيت يك درك ثنوريك روشن در خصوص مكسان و جايگاه خرد، بورژوازی، خود ويژگيهای آن، موضع آن در قبال انقلاب د مكراتيك ايران هموار سازد. در عين حال بررسی انتقادی پروسه رشد و تكامل و بالاخره استتاله مجاهدین خلق، خود بهترین معيار سنجشی میشود که ميتواند درستی يا نادرستی دیدگاههای پایه ای آندسته از جريانات سياسی را که تا کنون به اين نقد دست زده اند را روشن سازد.

ما در فصل دوم مقاله "شورای ملی مقاومت؛ يك آلترناتيو امپرياليستی" تلاش کردیم که نشان دهیم تحت چه شرایط معین و در نتیجه علکرد چه تضادهای بخش عمده اعضای سازمان مجاهدین خلق که در بيرون از زندان فعالیت میکردند، بتدریج بسعت موضع مارکسیستی جهت گیری کردند و چگونه بخش دیگری از نیروهای سازمان مذکور که اساسا در زندان بسر میبردند، به موضع رفرمیستی در قبال سلطه امپرياليستی در غلطیدند و بعدا چگونه و تحت چه پروسه ای به افسزار سياسی امپرياليستها مبدل گردیدند. اينک در ادامه همین بحث و به منظور توضیح و تشریح هرچه بیشتر نظرات طرح شده در مقاله فوق الذکر مناسب دیدیم که در يك بحث جدلی و در مقابل با تحلیلی که از يك زاویه دیگر و با بکارگیری متد دیگری به ارزیابی از تغییر مواضع مجاهدین دست زده است، ایده های خود را بیان داریم. در واقع مقاله "سرنوشت يك مرگ تاريخي" از آن جهت مورد توجه ما قرار گرفته است که با نقد بينشهای مطرح شده در اين مقاله، با روشنی و تفصیل بیشتری ميتوانیم ایده های خودمان را بيان داریم.

\* \* \*

در مقاله "سرنوشت يك مرگ تاريخي"، که به بحث پيرامون تغيير و تحولات مواضع سازمان مجاهدین خلق ميپردازد، اقلیت کوشیده است در اين بررسی نخست ضمن بدست دادن مضمون اين تغيير مواضع از دیدگاه خود، متد بررسی خویش را نیز بیان دارد. سپس بدنبال آن تلاش کرده است، در يك بحث تفصیلی، عوالی که موجب اين تغييرات گردیده اند را روشن سازد. نظر به اینکه یکی از عوامل مهم در واداشتن اقلیت به ارائه يك ارزیابی اکونومیستی از تغيير مواضع مجاهدین متد ولوژی وی بوده است، ما نیز قبل از آنکه به بحث پيرامون نادرستی درك اقلیت از مضمون چرخش مجاهدین و تجزیه و تحليل وی از اين چرخش بپردازیم، لازم دیدیم متد او را مورد بررسی قرار دهیم. چرا که اين امر ميتواند ما را در شناخت تحليل اقلیت از تغيير مواضع مجاهدین باری رساند.

اقلیت می نویسد: "تغيير و تحولات مواضع سياسی هر جريان و هر فرد سياسی، جز با بررسی تغيير و تحولات طبقاتی جامعه نمیتواند مورد بررسی قرار گیرد. ایده ها و تمايلات سياسی از هر

نوع که باشد، جز تجلیات اجتماعی واقعی طبقات درونی جامعه نیست، همانطوریکه تاریخ نیز تکرار خسته کننده و ثابت فصول ابدی و بی فرجام نیست که بنا به میل این یا آن فرد بوجود آمده باشد. افراد، جریانات و سازمانهای سیاسی نیز در روند حرکت تاریخی جامعه، تا یلات و خواسته های واقعی هر طبقه اجتماعی را نمایندگی می کنند و مناسبات ایدئولوژیک، خود حافظ مناسبات مادی بوده و در خدمت موجودیت و بقای این مناسبات قرار دارند. تغییرات ناگزیر در مواضع مجاهدین نیز از این قاعده مستثنی نبوده و دقیقاً برآن منطبق است.

در حقیقت سیر نزولی مواضع مجاهدین از رادیکالیسم به لیبرالیسم را می بایست در وضعیت طبقات و اقلیتی که مجاهد نقش رهبری و هدایت آنرا بر عهده گرفته بود. "م ۲۲" چنین است جوهر و مضمون متدولوژی اقلیت در بررسی تغییر و تحولات مواضع سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران! شاید در ظاهر اینطور بنظر برسد که متد مزبور بر پایه دیدگاههای مارکسیستی استوار است، اما با کمی تعمق پیرامون این گفته ها معلوم میشود که این حکم کسبه "تغییر و تحولات مواضع سیاسی هر جریان و هر فرد سیاسی، جز با بررسی تغییر و تحولات طبقاتی جامعه نمیتواند مورد بررسی قرار گیرد"، اولاً حکمی بسیار کلی و مجرد است و ثانیاً هیچگونه کاربرد مشخصی در ارزیابی از تغییر مواضع مجاهدین ندارد.

این درست است که در آخرین تحلیل "افراد، جریانات و سازمانهای سیاسی نیز در روند حرکت تاریخی جامعه، تا یلات و خواسته های واقعی هر طبقه اجتماعی را نمایندگی می کنند"، اما از این حکم نمیتوان پلافاصله این نتیجه را بدست آورد که هرگاه ما شاهد تغییر و تحولات مواضع سیاسی هر جریان و حتی افراد سیاسی باشیم، باید حکم کنیم که این تغییر و تحولات نتیجه ناگزیر تغییرات معینی است که در وضعیت آن طبقات اجتماعی که این جریانات و افراد سیاسی آنها را نمایندگی می کنند، رخ داده است. در حقیقت کاریست درست هراسلی تنها در صورتی امکانپذیر است که آن اصل یا دقت علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و در ارتباط معین و مشخص بکار گرفته شود. تعمیم مکانیکی اصول بر شرایط و موارد کاملاً متفاوت، نه تنها تهی نمودن مارکسیسم از محتوای واقعی آن است، بلکه از این رهگذر می بایست خود واقعیات را تحریف نموده و آنها را وارزگونه ساخت.

اینکه گفته میشود در یک جامعه طبقاتی، افکار و آندیشه ها مهر طبقات را بر خود دارند و احزاب و سازمانهای سیاسی نه در ماوراء طبقات، بلکه همواره این یا آن گرایش طبقاتی، این یا آن طبقه اجتماعی را بلحاظ سیاسی نمایندگی می کنند، اصولاً در نقطه مقابل نظرانی قرار می گیرد که میخواهند وجود طبقات و مبارزه میان طبقات را نفی کنند و یا فعالیت احزاب سیاسی و حرکت آنها را در خارج از مدار طبقات و مبارزه طبقاتی ارزیابی نمایند. مارکسیسم آشکارا و بطرز مستدل



نادرستی اینگونه برداشتهای ایدئالیستی از تاریخ را رد نمود و در مقابل آن برداشتی ماتریالیستی از تاریخ ارائه داد. مارکسیسم نشان داد که شعور اجتماعی محصول وجود اجتماعی است و در یک جامعه طبقاتی احزاب و سازمانهای سیاسی محصول طبقات و مبارزه میان این طبقات هستند. آنها همواره این یا آن گرایش طبقاتی این یا آن طبقه اجتماعی را در عرصه فعالیت سیاسی نمایندگس می کنند. حرکت این احزاب نه در خارج از مبارزه طبقات و نه در ماورای آنها، بلکه تنها در چارچوب طبقات و مبارزه طبقاتی قابل تبیین و بررسی است.

در حقیقت میتوان گفت که با هر تغییر اساسی در شیوه های تولیدی - تاریخی وضعیت طبقاتی جامعه نیز بطور بنیادی دگرگون می شود، بدین معنی که طبقات و صف بندی طبقاتی قدیم از بین میروند و جای آنها را طبقات و صف بندی طبقاتی جدیدی می گیرد. طبیعی است تغییری در پایه های اقتصادی - طبقاتی جامعه، گروه بندیهای سیاسی جامعه را نیز دستخوش تغییرات اساسی میسازد و متناسب با وضعیت اقتصادی - طبقاتی جدید، گروه بندیهای سیاسی و افکار سیاسی جدیدی در جامعه شکل میگیرد. اینها مبانی و اصولی هستند که توسط مارکس و انگلس پایه ریزی شده اند و صحت و سقم خود را نیز اثبات کرده اند. حال اگر کسی بخواهد از این گفته ها این برداشت را ارائه دهد که "تغییر و تحولات مواضع سیاسی هر جریان و هر فرد سیاسی جز با بررسی تغییر و تحولات طبقاتی جامعه نمیتواند مورد بررسی قرار گیرد"، باید گفت اینگونه اشخاص از ماهیت علمی مارکسیسم بی اطلاع هستند و ساده اندیشانه تصور می کنند که با وارونه نمودن قضایای مارکسیستی، میتوان معنای آنها را همچنان ثابت شده انگاشت. آنها مفاهیم و مقولات مارکسیستی را بکار می گیرند، بدون آنکه لحظه ای در مضمون واقعی آنها تعمق کنند. از اینکه گفته میشود: "ایدئها و تمایلات سیاسی از هر نوع که باشد، جز تجلیات اجتماعی واقعی طبقات درونی جامعه نیست" بطور غامبانه ای این نتیجه را می گیرند که پس هرگاه در مواضع سیاسی احزاب و حتی افراد سیاسی تغییری رخ دهد، برای تبیین این پدیده بایستی به بررسی تغییرات طبقاتی جامعه نشست، و از آنجا که شعور اجتماعی محصول وجود اجتماعی است و بطور کلی تغییرات شعور اجتماعی تابعی از تغییرات وجود اجتماعی است، پس هرگونه تحولی را در مغز افراد سیاسی و جریانات سیاسی و حتی تغییر ماهیت آنها را باید با تغییراتی که در وجود اجتماعی شان ایجاد گردیده است توضیح داد.

روشن است اقلیت با وارونه نمودن قضایای مارکسیستی، مضمون انحرافی آنها می بخشد. او می کوشد با استناد به پیکرشته حقایق کلی مثل تبعیت سیاست از اقتصاد، شعور اجتماعی از وجود اجتماعی، حزب از طبقه، از بررسی مشخص مسئله ظفره رود. چنین استمد و لوژی اقلیت در بررسی تغییر مواضع سیاسی مجاهدین ۱.

اینکه مارکس گفت در رابطه اقتصاد و سیاست، وجود اجتماعی در ارتباط با شعور اجتماعی، نقش تعیین کننده با اقتصاد و وجود اجتماعی است، او میخواست مرز میان نظرات خود را با دیگر مکاتب فکری در ارتباط با تبیین حرکت تاریخ روشن سازد. هدف مارکس ارائه یک تبیین ماتریالیستی از تاریخ بود. اما اگر از مارکس سؤال میشد که با توجه به نقش تعیین کنندگی اقتصاد و وجود اجتماعی، مناسبات آنها با روینا و شعور اجتماعی چگونه توضیح داده میشود، بی شک مارکس خیلی ساده پاسخ میداد که زیر بنای اقتصادی، روینای سیاسی را تولید نمیکند، طبقات اجتماعی احزاب خود را تولید نمیکنند، بلکه روینای سیاسی جامعه، احزاب و سازمانهای سیاسی اساسا محصول ذهنی و انتزاع شده حرکت زیر بنای اقتصادی و مبارزه طبقاتی اند. اگر چه محصول ذهنی یسک فرآیند مادی دقیقا به این اعتبار که محصول یک پروسه مادی است موجودیت و تکاملش بهمان شرایط مادی از آن برخاسته وابسته بوده و بتوسط آن مشروط میگردد و طبعا هنگامیکه این پایه مادی یعنی این تمایل اقتصادی - طبقاتی در جامعه از بین میرود، تمایل سیاسی آن نیز محو خواهد شد گردد. در عین حال باید در نظر داشت که تکامل روینای سیاسی ضمن مشروط بودنش در چارچوب یک شرایط اقتصادی معین، تابع قوانین خاص خویش است. تکامل روینای سیاسی واحزاب سیاسی مانند روند تکاملی اندیشه مطابق قوانین خاص خود پیش میرود. مارکس تاکید داشت که منظور او از انعکاس بهیچ وجه انعکاس ساده و فیزیکی نیست. او انعکاس را به مفهوم بازسازی یک پروسه در پروسه دیگر در نظر میگرفت. مارکس بطور روشنی نشان داد که چگونه بر متن جامعه سرمایه داری اروپا، اشکال متفاوتی از دولتهای سرمایه داری در کشورهای مختلف بوجود آمده اند که بلحاظ پایه اقتصادی شان مشابه هم بودند، در جایی رژیم سلطنتی و در جایی دیگر جمهوری پارلمانی. مارکس علت این تفاوت در اشکال دولت را نه در پایه اقتصادی شان، بلکه اساسا در کیفیت مبارزه طبقاتی درون این کشورها در جریان تحولات بورژوا - دمکراتیک و از سوی دیگر در وضعیت موسسات سیاسی از گذشته به ارث رسیده بودند، جستجو میکرد. همین واقعیت نیز در مورد رابطه یک طبقه با حزب سیاسی از گذشته به ارث رسیده بودند، در جایی که مادق است. یک طبقه اجتماعی، حزب سیاسی خود را تولید نمیکند بلکه احزاب و سازمانهای سیاسی محصول روند مبارزه طبقاتی و بیان کم و بیش روشن اهداف و تمایلات طبقاتی آنها هستند.

حال اگر در رابطه با بحث مشخص ما این سؤال طرح گردد که چنانچه نمایندگان سیاسی خرد بورژوازی که زمانی دمکرات انقلابی بودند، در جریان فعالیت خویش تغییر موضع بدهند، توضیح این پدیده چیست؟ ما پاسخ میدهم این تغییر مواضع را باید از یکسواز طریق اوضاع و احوالی که مبارزه طبقاتی بطور مشخص فراهم میآورد و از سویی دیگر با در نظر گرفتن پتانسیل درونی جریانات سیاسی و بینشهایی که بر آنها حاکم است تبیین نمود. به بیان دیگر این روند

مبارزه طبقاتی و پراتیک احزاب سیاسی است که بر متن عینی طبقات اجتماعی و وضعیت مشخص اجتماعاً چارچوبه های فکری و مبره های طبقاتی را بلحاظ سیاسی میتواند در هم بشکند و موجبات تغییر مواضع سیاسی را فراهم سازد. در مورد افراد این مسئله باز هم پیچیده تر است چرا که در این موارد، خصائص فردی نیز در این قضیه دخالت می کنند. اما ببینیم اقلیت بدین سؤال چگونه پاسخ میدهد، او می گوید: " باید این پدیده را با تغییر و تحولات طبقاتی جامعه توضیح داد ". همانگونه که گفتیم این بیش از آشکارا یک پیش اکنومیستی است که از رابطه دیاکتیکی میان اقتصاد و سیاست، ایدئولوژی و پایه مادی طبقات، حزب و طبقه، ادراک متافیزیکی و عامیانه ای اراشه میدهد. بلحاظ شواهد واقعیات زنده نیز میتوان بروشنی نادرستی این حکم را نشان داد.

واقعیات مبارزه طی چند سال گذشته بکرات نشان داده است که بسیاری از جریانات سیاسی و حتی افراد سیاسی، مواضع سیاسی شان را تغییر میدهند و دستخوش تحولات فکری وسیعی می گردند بدون آنکه در وضعیت طبقاتی جامعه تغییر و تحولات اساسی رخ داده باشد. مثلاً خود سازمان چریکهای فدائی خلق را که امروزه اقلیت مبرانه خود را وارث آن میداند در نظر بگیریم. مگر غیر از این است که این جریان طی چند سال گذشته مرتباً دستخوش انشعابات و تغییر مواضع افراد خود بوده است؟ اقلیت اینهمه تشتت را چگونه توضیح میدهد؟ منطقاً اگر او بخواهد مطابق معیارهای پیش گذاشته خود جلو برود، باید این تغییرات مواضع سیاسی سازمان چریکهای فدائی خلق را بلحاظ عینی با تحولاتی که در وضعیت طبقاتی جامعه ایجاد گردیده است توضیح دهد. اما میدانیم که برخورد اقلیت در این خصوص بدین گونه نیست. او در توضیح تحولات درون سازمان چریکهای فدائی خلق بر عواملی انگشت می گذارد که با شاخص های مورد ادعای او سازگار نیست. بهر حال میتوان موارد بسیار متعددی را نمونه آورد و نشان داد که در واقعیت زندگی سیاسی افراد و جریانات سیاسی چنین تحولاتی دائماً صورت می گیرد بدون آنکه در وضعیت طبقات جامعه تغییری صورت گرفته باشد.

بلحاظ تئوریک مارکس رابطه طبقه و حزب (یا سازمان) سیاسی ای که آنها نمایندگی می کند را بطرز روشنی بیان داشته است:

" نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی دکاندار یا مفتون دکانداران هستند. اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش میتوانند زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند و ظلمی که آنها را به نمایندگان خرده بورژوا مبدل میسازد این است که مغز آنها نمیتواند از حدی کسبه خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست فراتر رود و بدین جهت در زمینه تئوریک بهمان مسائل و همان راه حلهایی میرسند که خرده بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در زمینه پراتیک به آن میرسد. بطور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه با خود

طبقه ای که نمایندگی آنها دارند نیز بر همین متوال است :<sup>۲</sup> این گفته مارکس آن چیزی است که اقلیت نادیده می گیرد و از قبول آن طفره میبرد . در اینجا حتی اگر فرض را هم بر این بگذاریم که اقلیت مرگ سیاسی يك طبقه را مد نظر داشته و نه خودکشی سیاسی آنها ، در این حالت هم نمیتوان بطور ساده استنتاج اقلیت را درست تلقی کرد . برای مثال در تاریخ بارها اتفاق افتاده است که طبقاتی میمیرند و از بین میروند ، اما احزاب آنها متحول شد و در موضع طبقات دیگر قرار می گیرند . در حقیقت از بین رفتن موجودیت عینی طبقات همواره بسا ناپودی احزاب سیاسی وابسته به آنها نخواهد بود . این نمایندگان سیاسی تا هنگامی که در عرصه سیاست حضور دارند و فعالیت می کنند ، ممکن است تمایلات سیاسی - طبقاتی دیگری را تئوریزه نموده و مبنای فعالیت سیاسی خود قرار دهند . بهمین دلیل حتی اگر بخواهیم دیدگاه اقلیت را در کلی ترین وجه آن مورد توجه قرار دهیم ، باز هم این دیدگاه در این حد از کلیات نیز نمیتواند مطلب را توضیح دهد . با این وجود این برداشت کلی را تا آنجائی میتوان معتبر و قابل تعمیم دانست که فقط مرگ سیاسی يك طبقه را مد نظر داشته باشیم . اما این حکم مطلقاً نمیتواند این پدیده را توضیح دهد که چرا و بچه دلیلی با مرگ سیاسی يك طبقه اجتماعی نمایندگان سیاسی آن به سمت این یا آن طبقه معین اجتماعی جهت گیری کرده اند .

در حقیقت برای تحقیق پیرامون تغییر موضع يك حزب سیاسی و قرار گرفتن آن بر موضع طبقاتی دیگر ، نقطه شروع تحقیق را نمیتوان بر اثبات این امر قرار داد که طبقه ای که این حزب منافع اش را نمایندگی میکند ، بلحاظ عینی و تاریخی از بین رفته است . برعکس ارائه چنین حکمی تنها سپس از پایان کار تحقیق و به مثابه نتیجه و ماحصل آن ، امکان پذیر است .

اما گره این درهم فکری در کجاست و چرا اقلیت حتی در فهم و درک متد و لوزی مارکسیستی ناتوان گشته است و قادر نیست يك مبنای تئوریک صحیح را در ارزیابی خویش اتخاذ کند . به نظر ما صرف نظر از ادراکات نادرستی که اقلیت از برخی مقولات و مفاهیم مارکسیستی دارد تا آنجائی که به این موضوع مربوط میشود ، اساس این انحراف را باید قبل از هر چیز در پیش فرضهای دید که اقلیت با اتکاء به آنها و برای اثبات آنها دست بدین تحلیل زده است . اقلیت تصور می کند که در نتیجه تحولات اقتصادی ایکه طی دو دهه (۵۰-۶۰) در ایران رخ داده است ، موقعیت خرده بورژوازی تغییر یافته و دیگر بطور کلی همسوئی اش را با پرولتاریا از دست داده است و باز از آنجائی که مجاهدین را تنها شکل تجلی سیاسی خرده بورژوازی ایران قلمداد میکند ، این نتیجه را از پیش برای خود ثابت شده انگاشته است که خرده بورژوازی و به تبع آن نماینده سیاسی اش یعنی سازمان مجاهدین خلق دیگر نقش سیاسی خود را از دست داده است و برای آنکه این ارزیابی آشفته و دور از واقعیت خود را توضیح دهد ، موضوع تغییر مواضع سیاسی سازمان مجاهدین خلق را به طور

انحرافی برای خود مطرح می سازد و متد های نادرستی را پیش می گذارد تا بتواند با بررسی پدیده فوق الذکر نتایج از قبل دانسته خود را اثبات نماید . بدین گونه است که با استناد به يك رشته قضا یای مارکسیستی که ربط مشخصی با توضیح موضوع مورد بحث نداشته و اساسا بطرز غلطی هم از سوی اقلیت طرح می گردد به ارزیابی از تحول سازمان مجاهدین خلق می پردازد . نتیجه اینگونه اقلیت صاف و ساده و بطور عامیانه ای در تحلیل خود حرکت مجاهدین خلق را با حرکت خود خرده بورژوازی یکسان گرفته و بجای آنکه در روند مبارزه طبقاتی نشان دهد که چگونه و بر اثر عملکرد تضاد های معینی بطور مشخص يك سازمان سیاسی با موضع دکرات انقلابی به " لیبرالیسم " در غلطید این بحث را رها میکند و یگراست بسراغ خرده بورژوازی رفته و این بحث انحرافی را پیش می کشد که بر اثر عملکرد چه عوامل عینی و ذهنی ، موقعیت خرده بورژوازی در ایران دستخوش تغییر کرد یسد . خرده بورژوازی ایکه بزم اقلیت زمانی تا ایلات رادیکال و انقلابی در آن جنبه غالب داشت و مجاهدین نیز شکل تجلی سیاسی و متناقض این تا ایلات بودند ، اما در دوده اخیر ، بدلیل تغییر وضعیت اقتصادی جامعه ، موقعیت آن نیز تغییر کرد و مجاهدین نیز جبرا می بایستی متناسب با این تغییر موقعیت خرده بورژوازی ، استحاله می یافتند . از همین روست که ما در مقاله " سرنوشت " در بخشی که به بررسی تغییر و تحولات مواضع مجاهدین می پردازد ، نه با توضیح و ارزیابی از روند فعالیت سازمان مجاهدین خلق و چگونگی تغییر مواضع آن ، بلکه با توضیح و تشریح چگونگی تغییر موقعیت خود خرده بورژوازی ایران روبروئیم . که گویا هیچ مرز مشخصی این دورا از یکدیگر منفک نمی سازد . اقلیت با درک مغشوشی که از رابطه حزب و طبقه دارد ، نقش فعال احزاب سیاسی را نادیده می گیرد و بگونه ای پیش میرود که عامل فعال را در تغییر مواضع مجاهدین ، خود روند های اقتصادی قلمداد می کند و نقش این جریان سیاسی را تا حد يك عامل پاسیو و غیر فعال که تنها میتواند تا بجی از تغییراتی باشد که در پایه اقتصادی جامعه رخ میدهد ، تنزل میدهد .

همانگونه که گفتیم هنگامی که بحث بر سر موجودیت احزاب سیاسی باشد ، قدر مسلم این موجودیت تنها توسط پایه اقتصادی - طبقاتی آنها قابل توضیح می باشد . بطور کلی ما نمیتوانیم در جامعه به گرایش سیاسی - طبقاتی ای استناد ورزیم ، مگر آنکه این گرایش سیاسی - طبقاتی پایه مادی داشته باشد . اما هنگامیکه از تغییر مواضع سیاسی احزاب سیاسی صحبت در میان است ، ایسب بحث دیگری است که هیچ ربط مستقیمی با موضوع فوق ندارد . تنها در صورتی میتوان پایه مادی را مستقیما عامل تحولات احزاب سیاسی قلمداد نمود که مرک سیاسی يك طبقه در میان باشد و تازه این عامل هم تنها در همین حد میتواند موضوع را روشن سازد و بهیچ وجه نمیتواند سمت گیری احزاب و افراد سیاسی را در این روند مرگ ناگزیر توضیح دهد ، چرا که عامل ذهنی بهیچ وجه يك عامل پاسیو و غیر فعال در ارتباط با تغییرات اقتصادی جامعه نیست بلکه این عامل نیز در آن حدودی که

توسط این پایه مادی مشروط میشود نقش فعال دارد. گذشته از این میتوان احزاب سیاسی را متصور شد که با از دست دادن پایه مادی خویش، بسمت این یا آن طبقه دیگر کشیده شده و بر مواضع سیاسی آن قرار گیرند.

بنا بر این میتوان خلاصه نمود که اقلیت برای آنکه برداشت ذهنی و از پیش اثبات شده خود را از محتوای چرخش سازمان مجاهدین، نیرویی که در گذشته با انقلاب همسوئی داشت اما امروز در مقابل آن ایستاده است، توضیح دهد، متدی را پیش نهاد که اساسا نادرست و غیر مارکسیستی است. او با مخدوش نمودن مرز میان حزب و طبقه و کنار نهادن موضوع مورد بحث یعنی چرخش سازمان مجاهدین خلق و جایگزین کردن موضوع دیگری بجای آن یعنی تغییر موقعیت خرده بورژوازی ایران بحث را به مسیر انحرافی سوق داد که قدر مسلم نمیتواند پاسخ دهنده چرخش و استحاله سازمان مزبور باشد.

حال با در نظر گرفتن این واقعیت که اقلیت مناسبات میان حزب و طبقه را مخدوش ساخته، بطوریکه میخواهد چرخش سیاسی اولی را با تغییر موقعیت اقتصادی دومی توضیح دهد، بینیم در اینجا مسئله را چگونه و به چه شیوه ای طرح و بررسی می کند. سپس باید دید که آیا واقعا آنطوریکه اقلیت می پندارد، موقعیت اقتصادی و وضعیت طبقاتی خرده بورژوازی در مقایسه با دهه ۴۰ دستخوش آنچنان تغییرات اساسی گردیده است که توانسته باشد موقعیت سیاسی اش را بطور کلی دگرگون سازد؟ یا نه در اینجا هم اقلیت باز دچار ذهنیگری است و میکوشد تصورات و پیش فرضهای خود را بجای واقعیت عرضه کند.

در این قسمت اقلیت ابتدا یک تصویر عمومی و کلی از اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران و موقعیت خرده بورژوازی در دهه ۴۰ که زمان شکلگیری سازمان مجاهدین خلق است ارائه میدهد تا بعدا نشان دهد که با تغییر این اوضاع عمومی و در نتیجه تحولاتی که طی دو دهه اخیر در جامعه رخ داد، موقعیت خرده بورژوازی دستخوش تغییرات معینی گردید و منجر به آن شد که سازمان مجاهدین خلق نیز موقعیت اجتماعی اولیه خود را از دست داد و بسر نوشت محتوم خویش در غلطد. در اینجا برای ورود به بحث لازم است مقدّمات چکیده و جوهر نظرات مطرح شده از سوی اقلیت را باز گو کنیم.

با اعتقاد اقلیت در شرایط شکلگیری سازمان مجاهدین خلق در دهه ۴۰، جامعه ایران بلحاظ موقعیت تاریخی اش یک تحول عمومی از فئودالیسم به سرمایه داری را از سر می گذرانید. رشد مناسبات سرمایه داری اگرچه خرده بورژوازی ایران را به اقتدار معینی تجزیه نموده بود، با اینحال این تأثیرات هنوز عمق کافی پیدا نکرده بود و خرده بورژوازی ایران در کلیت خود یک گرایش رادیکال و دمکرات را منعکس میکرد. از سوی دیگر با اصلاحات ارضی و توسعه روابط کالائی و مناسبات

سرمایه داری جریانات سیاسی همچون جبهه ملی و نهضت آزادی که «بورژوازی ضعیف» ایران را نمایندگی میکردند ضرورت وجودی خود را از دست داده و ناتوان از هدایت و رهبری اقتدار رادیکال خرده بورژوازی، صرفاً بیک نیروی ضد دیکتاتوری تنزل یافتند. در چنین اوضاع عمومی «مجاهدین» بمثابه محصول شکست قطعی لیبرالیسم احزاب تشکیل دهند. جبهه ملی و بخصوص نهضت آزادی «با مرزبندی قاطع علیه لیبرالیسم این احزاب ولی در چارچوب همان برنامه ها و سیاستهای عمومی که وجه مشخصه آن در شعار مذہب انعکاس میافتد، در صدد سازماندهی توده های خرده بورژوازی عسکریان زده برآمدند و بدین ترتیب «مجاهد در حقیقت ملجأ و ماوایی شد برای گرایشاتی مرکب از تالیات مروخورده بورژوازی لیبرال ایران به اضافه تالیات انقلابی و رادیکال خرده بورژوازی تحت فشار سرمایه های امپریالیستی در دوران سلطنت پهلوی» و بالاخره اقلیت پس از بررسی دوگانگی ماهوی خرده بورژوازی ایران و انعکاس آن در سازمان مجاهدین خلق چنین نتیجه گیری می کند که «اما این دوگانگی تا آنجا دوام می آورد که کل خرده بورژوازی در نتیجه رشد سرمایه داری ایران هنوز کاملاً تفکیک نشده بود، یعنی تا همانجا که سلطنت میتوانست دوام بیاورد و بمثابه روینای جامعه طبقاتی و تکوین هرچند بطئی اما قطعی تحولات اجتماعی، خرده بورژوازی متناسب با وضعیت عمومی خود بناگزیر می بایست آرمانخواهی خود را در هر شکل و بیانی بیکی از طبقات اصلی جامعه پیوندد می زد..... و درست بهمانگونه که تکوین تحولات اقتصادی - اجتماعی و تفکیک طبقاتی آشکار جامعه اقتدار رادیکال خرده بورژوازی را بسوی پرولتاریا رهنمون میگشت و اقتدار محافظه کار آنرا به سوی بورژوازی، مجاهد خلق نیز مجبور بود که تناقض درونی خود را به نفع یکی از این اقتدار درهم بشکند. این تفکیک اگرچه در سازمان مجاهدین به انشعاب دو گرایش فرجامید، اما از آنجا که انشعاب ریشه دار نبود، فرزند سقط شده، قادر به ادامه حیات نگشت و رادیکالیسم مجاهد به نفع لیبرالیسم و محافظه کاری او درهم شکست و مجاهد دوران دوم حیات خود را بعد از این انشعاب با سمت و سوی محافظه کارترین گرایشات خرده بورژوازی ایران آغاز کرد و برای رهائی از التماسات گذشته خود که اجباراً او را به این سوی میکشاند بین مذہب و مارکسیسم، بین رادیکالیسم و لیبرالیسم و بین رهبری پرولتاریا و بورژوازی، مذہب و لیبرالیسم و بورژوازی را انتخاب کرد.»

هرکس که به ایده های اساسی اقلیت در بررسی تغییر مواضع سیاسی سازمان مجاهدین خلق و ارزیابی عینی که از تغییر و تحولات جامعه ارائه داده است اندکی دقت کند، بروشنی تناقض آشفتگی فکری، و عدم انطباق نظرات طرح شده را با روند واقعی و عینی تحولات تاریخی جامعه میتواند ببیند. تناقض گوئی بی حد و حصری که حتی نمیتواند بین احکام صادر شده خود ربط منطقی برقرار نماید، ذهنی باقی ای که قادر نیست پیرونده تکاملی یک جامعه تحت سلطه امپریالیسم و روند گسترش

سلطه امپریالیستی را از تکامل يك جامعه سرمایه داری کلاسیک با مکانیزمها و قوانین حاکم بر آن از هم باز شناسد ، بینش التقاطی ایکه میان تضاد خلق با سلطه امپریالیستی و تضاد کار با سرمایه معلق مانده است .

بزم اقلیت سازمان مجاهدین خلق در شرایطی شکل گرفت که رژیم شاه با اجرای اصلاحات ارضی نتوانسته بود " بورژوازی ضعیف " ایران و احزاب سیاسی وابسته به آن یعنی جبهه ملی و نهضت آزادی را آچمز کرده و امکان هرگونه حرکتی را از آنها سلب نماید . در نتیجه این تحول اقتصادی و تحقق بخش عده اهداف احزاب فوق ، دیگر برای آنها کاری باقی نمانده بود جز آنکه خواستار تید یسل سلطنت به جمهوری شوند . از سوی دیگر در نتیجه توسعه سرمایه داری و تشدید تضاد های طبقاتی خرد و بورژوازی نیز تحت فشار سرمایه های امپریالیستی بیش از پیش به ورشکستگی کشیده میشد . در این دوره مجاهد بطور عده کوشید عسبان خرد و بورژوازی سنتی در حال تجزیه را تثویزه نموده و از لحاظ مبارزاتی بآن جنبه علی بخشید . در همین جا اولین سنوالی که طرح میشود این است کسه اقلیت مضمون این " عسبان خرد و بورژوازی " بر علیه نظم موجود را چگونه ارزیابی می کند و اصولا چرا این مبارزه را رادیکال و انقلابی میدانند ؟ اگر مضمون رفرم ارضی شاه ، توسعه سرمایه داری بود و اگر این تحول اهداف و خواسته های عده " بورژوازی ضعیف " را متحقق کرده بود ، پس چرا باید عسبان خرد و بورژوازی در حال تجزیه را بر علیه سرمایه داری رویه گسترش رادیکال و انقلابی تلقی کنیم ؟ آیا روشن نیست که مقاومت و مخالفت خرد و بورژوازی در حال تجزیه بر علیه توسعه سرمایه داری در ماهیت خود امری ارتجاعی است ؟ در اینجا اقلیت یا باید مبارزه خرد و بورژوازی را بحق و انقلابی بدانند که در این صورت دیگر نمیتواند از این مبارزه و مقاومت به مثابه عسبان خسرده و بورژوازی در حال تجزیه نام ببرد و یا اگر بر این اعتقاد است که مخالفت خرد و بورژوازی بر علیه وضع موجود و رژیم سلطنت چیزی جز عسبان خرد و بورژوازی در حال تجزیه در برابر توسعه سرمایه داری نبود ، در آنصورت نمیتواند این مبارزه را در ماهیت خود رادیکال و انقلابی ارزیابی نماید . مبارزه ای که دقیق بر اثر گسترش سرمایه داری و تجزیه خرد و بورژوازی ، زمینه های مادی خود را از دست میداد و طبعا آرمانخواهی خرد و بورژوازی نیز بر اثر این تغییر و تحولات ذوب میشد . واقعیت اینست که اقلیت تصور دو گانه و التقاطی از مضمون تحولات دهه ۴۰ در ایران دارد ، او نمیتواند این دو گانگی را به موقعیت خرد و بورژوازی نیز سرایت ندهد . از یکسو مکان و جایگاه تاریخی اصلاحات ارضی دهه ۴۰ را گذار جامعه از فئودالیسم به سرمایه داری ارزیابی میکند و از سوی دیگر اعلام میدارد که : " دیکتاتوری سلطنتی طی این سالها به پشتیبانی کامل امپریالیستها ، راه نفوذ سرمایه های امپریالیستی را نه بر حسب ضرورتهای اجتماعی و گشایش راه رشد نیروهای مولده ، بلکه دقیقاً در نقطه مقابل آن ، یعنی در محصور ساختن هرچه بیشتر آن گشود . بود . "



بدیهی است هنگامیکه در مارکسیسم از تحول اقتصاد فئودالی به سرمایه داری صحبت می شود ، قطعاً رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی بورژوازی که شرایط را برای گسترش هرچه بیشتر نیروهای مولده فراهم می آورد ، مد نظر میباشد . این يك خصیصه عام و عمومی است و هیچکس نمیتواند این حقیقت را انکار کند ، حال میخواهد این تحولات بشیوه ارتجاعی و از بالا صورت بگیرد و یا بشیوه انقلابی و از پایین ، این امر تنها میتواند بر روند مبارزه طبقاتی اثرات معینی بر جای نهد و مطلقاً نمیتواند در قانونمندی این حرکت تغییری ایجاد کند . اقلیت یا باید بپذیرد کسسه تحولات دهه ۴۰ در چارچوب تحولات از فئودالیسم به سرمایه داری قابل بررسی نبوده و می بایست آنرا مطابق قوانین و تضادهای دیگری توضیح داد و یا اینکه اگر میخواهد این تحولات را در این چارچوب مورد توجه قرار دهد و آنرا تبیین نماید ، در آنصورت دیگر نمیتواند ادعا کند که : " دیکتاتوری سلطنتی طی این سالها به پشتیبانی کامل امپریالیستها ، راه نفوذ سرمایه های امپریالیستی را نه بر حسب ضرورت های اجتماعی و گشایش راه رشد نیروهای مولده ، بلکه دقیقاً در نقطه مقابل آن ، یعنی در محصور ساختن هرچه بیشتر آن گشوده بود " .

همین بینش متناقض و التقاطی از موقعیت خرد بورژوازی ، در توضیح شکلگیری سازمان مجاهدین خلق نیز انعکاس دارد . اقلیت از یکسو باین معترف است که با اصلاحات ارضی بخش مهمی از برنامه ها و اهداف " بورژوازی ضعیف " ایران متحقق شد و تنها جنبه ضد استبدادی خواست آنها بود که انجام نگرفته باقی ماند ، اما از سوی دیگر باین نتیجه میرسد که مجاهدین بمثابه جریسان رادیکال درون این جریانات سیاسی ، اگرچه در چارچوب همان اهداف و برنامه ها حرکت نمودند ، با اینحال توانستند موضعی رادیکال و انقلابی در برابر وضع موجود اتخاذ نمایند . در اینجا نیز باید گفت اگر تحولات دهه ۴۰ اهداف " بورژوازی ضعیف " ایران را تحقق بخشید و احزاب سیاسی وابسته بآن در برابر این تحولات آچمز شدند ، در این صورت سرنوشت خرد بورژوازی ایران نمیتوانست غیر از این باشد . یا باید گفت اصلاحات ارضی شاه ، اهداف و برنامه های بورژوازی ملی را متحقق نساخت و بنا بر این خرد بورژوازی در همان چارچوب اهداف و برنامه ها و صرفاً بـا رادیکالیزه کردن مضمون آنها ، میکوشید به مبارزه ضد امپریالیستی - دمکراتیک خود تداوم بخشد و یا اگر گفته میشود که برنامه بورژوازی ملی تحقق پذیرفت ، پس منطقی باید پذیرفت که برای خرد بورژوازی هم دیگر کاری باقی نماند ، جز آنکه همچون " بورژوازی ضعیف " از رژیم سلطنت انتقاد کند .

بدیهی است هنگامیکه اقلیت يك چنین درك متناقض و التقاطی از موقعیت خرد بورژوازی و نمایندگی سیاسی اش یعنی سازمان مجاهدین خلق ارائه میکند ، نمیتواند این برداشت خود را در ارزیابی از سیر بعدی حرکت خرد بورژوازی و تغییر و تحولاتی که مجاهدین بدان دچار شدند ، انعکاس ندهد .

اقلیت در ارزیابی خویش از عوامل عینی و زمینه های مادی انشعاب درون سازمان مجاهدین خلق (یا بهتر است گفته شود چرخش سازمان مجاهدین خلق) بیان میدارد که با توسعه سرمایه داری و تکنیک آشکار طبقات، خرد، بورژوازی به قشرهای معینی منقسم گردید که هر قشر تمایلات خاص خود را پیش میبرد. تمایلات رادیکال خرد، بورژوازی پسمت رهبری پرولتاریائی روی آورد و گرایشات لیبرالی آن بسوی بورژوازی حرکت نمود. این صف بندی در اوائل سالهای ۵۰ آنچنان روشنائی یافته بود که زمینه های مادی انشعاب در سازمان مجاهدین خلق را فراهم ساخت. در همین جا بطور گذرا اشاره کنیم که اقلیت گرچه معتقد است که تجزیه و صف بندی درونی خسرده بورژوازی در اوائل دهه ۵۰ آنچنان روشنائی یافته بود که توانست زمینه های مادی تجزیه و استحال سازمان مجاهدین خلق را فراهم آورد، با اینهمه بعدا در جای دیگری در ارتباط با تبیین قیام ۵۷ خود آشکارا این گفته خویش را نقض میکند و اعلام میدارد که تا قیام ۵۷ حتی بعد از آن هم هنوز "بی حد و مرزی طبقاتی" وجود داشته است.

اما تا آنجا که اقلیت تلاش دارد زمینه انشعاب در سازمان مجاهدین خلق را به تجزیه خسرده بورژوازی مربوط ساخته و مضمون این انشعاب را هم جدائی گرایش دمکرات و انقلابی از گرایش بورژوا - لیبرالی تعریف کند، باید گفت که چنین حکمی بلحاظ تئوریک کاملا نابخردانه و بلحاظ علمی تحریف واقعیات است. این روشن است که در جریان انشعاب سازمان مجاهدین خلق، بخش عمده مجاهدین خارج از زندان به مارکسیسم روی آوردند یعنی از سوسیالیسم خرد، بورژوائی مذهبی و ایدئولوژی شبه سوسیالیستی خود دست کشیده و حداقل در گفتار تلاش نمودند در موضوع سوسیالیسم علمی قرار گیرند. اینکه مجاهدین مارکسیست شده نتوانستند به این تغییر و تحولات بد رستی برخورد کرده و در کردار نیز مارکسیست بودن خود را نشان دهند موضوع دیگری است، کما اینکه امروزه هم هستند نیروهای سیاسی بسیاری که خود را مارکسیست می دانند اما در کردار اهداف و برنامه های طبقات غیر پرولتری را پیش میبرند. اما اقلیت ناتوان از توضیح مارکسیست شدن ایندسته از مجاهدین آسمان و ریمان را بهم می یافد تا ثابت کند که مضمون انشعاب فوق، جدائی دمکراتهای انقلابی از گرایشات لیبرالی بود. استدلالات اقلیت مبنی بر اینکه افتخار مارکسیست شدن را به ایندسته از مجاهدین نمیدهد، بسیار سطحی و عامیانه است. او با مستمک قرار دادن خیانت برخی از رهبران این جریان و یا انگشت نهادن بر شیوه های آوارشیستی که آنها در حل و فصل مسائل درونی اشان اتخاذ کردند، تلاش میکند مضمون این تحول را مسخ نموده و آنرا حرکتی کاذب و مکانیکی بخواند. اگر معیار اقلیت در این ارزیابی خیانت این یا آن کادر رهبری است، در درون سازمان چریکهای فدائی خلق خیانت جریان اکثریت را دیگر هیچکس نمیتواند منکر شود. اگر سازمان پیکار در دوران قیام بعوض آنکه از کارگساران

بخواهد سلاح بدست گیرند، آنها را دعوت به تشکیل سندیکا مینمود، خود سازمان چریکهای فدایی خلق در این دوره چه رهنمودی به توده ها میداد! بنا بر این روشن است که هیچکدام از استدلالاتی که اقلیت در ارزیابی مضمون حرکت مجاهدین مارکسیست شده پیش میگذارد، معیاری واقعیتی و مارکسیستی در تبیین ماهیت طبقاتی احزاب و سازمانهای سیاسی نیست. این ارزیابی عجیب و ناتوانی اقلیت را در توضیح پدیده های اجتماعی نشان میدهد. همین تبیین متناقض از حرکت مجاهدین در توضیح سمت گیری آندسته از مجاهدین در زندان که در مواضع گذشته خود باقی ماندند صادق است. اقلیت که انشعاب سازمان مجاهدین خلق را بازتاب سیاسی تجزیه خرده بورژوازی ارزیابی میکند، در برخورد با ایندسته از مجاهدین که بعد از انشعاب مزبور در دوری گزیدند از کمونیستها و تقویت ایدئولوژی مذهبی شان مصرا نه کوشیدند، همچنان موضع دوگانه میگیرد. او که مطابق دستگاه فکری اش میبایست روشن میکرد که در جریان تجزیه و قطب بندی درون سازمان مجاهدین خلق، این عده که اساسا مجاهدین امروز را همین نیرو ساخته و پرداخته است در کجا قرار گرفتند و بطور مشخص تمایلات دمکراتیک خرده بورژوازی را نمایندگی میکردند یا لیبرالیسم بورژوازی را، از یکسو معتقد است که این نیرو بعد از انشعاب سمت گیری لیبرالی اتخاذ نمود و از سوی دیگر این نیرو را حتی تا بعد از قیام یک نیروی دمکرات انقلابی ارزیابی میکند.

بدین ترتیب میتوان آشکارا مشاهده کرد که چگونه اقلیت در تبیین مواضع سازمان مجاهدین خلق از یک نیروی دمکرات انقلابی به نیروی "لیبرال" تا آنجائی که به جنبه متدولوزیک بحث مربوط میشود، جز مخدوش نمودن مرز میان طبقه و سازمان سیاسی آن کار دیگری انجام نداده است، و تا آنجائی هم که برای توضیح ادعای خویش به بررسی موقعیت خرده بورژوازی ایران در زمان شکلگیری سازمان مجاهدین خلق دست زده، مجبور گردیده است یک ارزیابی متناقض، دوگانه و مبهم از آن ارائه دهد و سرانجام اقلیت با اتکا باین درک متناقض و مغشوش خویش از موقعیت خرده بورژوازی و برای اثبات آن، مجبور شده تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق را در سالهای ۵۴ - ۵۲ تحریف کند و بآن مضمون دیگری بخشد.

طبیعی است درک متناقض و آشفته از مضمون و جایگاه اصلاحات ارضی دهه ۴۰ در سیر تکاملی جامعه ایران، اقلیت را جبرا بیک چنین تحلیلهای آشفته و مغشوشی میکشاند. اصلاحات ارضی دهه ۴۰ در ایران بهیچ وجه بلحاظ مضمون تاریخی اش، همچون اصلاحات ارضی بورژوازیستی کلاسیک نبود که در اروپا اتفاق افتاد. اصلاحات ارضی دهه ۴۰ تضاد میان منافع امپریالیستی با اقتصاد فئودالی را پایان بخشید و زمینه را برای گسترش هرچه وسیعتر تسلط امپریالیستی فراهم ساخت و بدین ترتیب جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودال را بیک جامعه نو مستعمره امپریالیستی بدل ساخت. بدیهی است که جامعه ایران از نقطه نظر سلطه امپریالیستی دستخوش یک تحول

کافی گردید. در این تحول سرمایه داری ملی و به تبع آن بورژوازی ملی تدریجا از میان رفت و احزابی هم همچون جبهه ملی و نهضت آزادی نیز نه بدان سبب که اهداف آنها تحقق پذیرفت، بلکه بدین جهت که پایه طبقاتی خود را از دست دادند، ضرورت وجودیشان نفی گردید. نتیجتا توده های وسیع خرد، بورژوازی شهر و روستا و نمایندگان سیاسی آنها در چارچوب همان اهداف و برنامه های بورژوازی ملی، اما با شکل و شمایی دیگر که با شرایط جدید انطباق داشت به فعالیت های خویش تداوم بخشیدند.

اقلیت اینرا نمیتواند درک کند که تحولات دهه ۴۰ در جامعه ما قبل از هرچیز معلول گسترش سلطه امپریالیستی بوده است و بلحاظ قوانین درونی و تضاد های ذاتی اش و طبعا نتایج سیاسی - طبقاتی اش اساسا در مقایسه با تحولات بورژوا - دمکراتیک در اروپا متفاوت بوده و ضرورتا موقعیت کاملا متفاوتی را هم به خرد، بورژوازی بخشیده است.

بیش متناقض و مغشوش اقلیت از موقعیت خرد، بورژوازی و تحلیلهای ذهنی و دور از واقعیت وی از تغییر مواضع مجاهدین هنگامی که کاملا آشکار و مبرهن میگردد که درک وی را از مضمون تغییر مواضع سیاسی مجاهدین خلق روشن گردانیم. اقلیت در اینجا بخوبی نشان داده است که نه تنها از درک مفاهیم و مقولات مارکسیستی عاجز است، بلکه حتی برای اثبات نظرات و تحلیلهای نادرست خویش، مجبور به تحریف آنها نیز گردیده است.

برای روشن شدن مطلب و برای اینکه خواننده بهتر بتواند به کنه نظرات اقلیتی پی ببرد، در اینجا قطعه ای از مقاله "سرنوشت" را نقل می کنیم.

"اینکه مجاهدین خلق خواهان هیچگونه تغییری در مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه - داری نیست، چیز تازه ای نمی باشد، سازمان مجاهدین از ابتدا تاسیس خود نیز یک نیروی ضد سرمایه نبود و نمیتوانست هم باشد. پس آنچه در گفتار امروز رجوی تازگی دارد، پذیرش مالکیت خصوصی، سرمایه داری و بازار ملی از جانب او نیست، بلکه "ترس و وحشتی" است که از دست خوردن به ترکیب مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری دارد. تازگی حرفهای امروز رجوی نه در هراس او از امپریالیسم و نه ترس از درهم شکستن مناسبات سرمایه داری، بلکه ترس و وحشتی است که از خدشه دار شدن این مناسبات دارد. تازگی او در هراس او از سوسیالیسم و مقاومت انقلاب ایران است." ص ۷

این جملات بوضوح ادراک اقلیت را از تغییر موقعیت خرد، بورژوازی ایران و چرخش سیاسی نماینده سیاسی اش یعنی سازمان مجاهدین خلق نشان میدهد. از نظر اقلیت سازمان مجاهدین در گذشته یک نیروی دمکرات انقلابی بود به این دلیل که از دست خوردن به ترکیب مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری ترس بخود راه نمیداد. از سوسیالیسم و مقاومت انقلاب ایران

هراسش نبود، اما امروز اقلیت مدال "بورژوازی لیبرال" را از آنجهت بگردن مجاهدین خلیق می آویزد، که آنها از دست خوردن به ترکیب مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری میهراسند و از سوسیالیسم و مقاومت انقلاب ایران واهمه دارند. در اینجا اقلیت بطرزی ناشیانه و در عین حال صریح و آشکار، مرز میان دمکراتیسم و سوسیالیسم را مخدوش ساخته و در توضیح چرخش سازمان مجاهدین خلق معیاری پیش نهاده که اساسا با معیار مارکسیسم در ارزیابی از موقعیت احسزاب بورژوازی و ایضا خرده بورژوازی مغایرت آشکار دارد.

قدر مسلم این است که خرده بورژوازی بطور کلی از چپ ترین تا راست ترین جناح آن، از نقطه نظر یک بحث اصولی، خواستار ابقای مناسبات سرمایه داری می باشد. آنها همواره در برابر حرکتی که بخواهد به ترکیب مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری دست بزند، اساسا به مخالفت بروی خیزند و این مخالفت هم بهیچ وجه از تمایلات عاطفی و یا سیاسی شان نشات نمیگیرد، بلکه آنها بحکم شرایط مادی زندگیشان، ناگزیر به اتخاذ چنین موضعی می باشند. اینکه نیمه پرولتاریا میتواند و قادر است در متن یک جنبش سوسیالیستی قوی بسعت پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی جهت گیری کند، این از موقعیت اقتصادی اش برمیخیزد، که در این صورت آنها دیگر نه به مثابه دمکراتهای انقلابی بلکه بعنوان نیروهای سوسیالیستی انقلاب طرح میباشند.

بنابراین درک اقلیت مبنی بر اینکه مجاهدین خلق در گذشته به این اعتبار که از سوسیالیسم هراسشان نبود، از اوج گیری جنبش طبقه کارگر واهمه نداشتند و در برابر دست خوردن به ترکیب مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری ایستادگی نمیکردند، یک نیروی دمکرات انقلابی بودند و امروز از آن رو که از سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر هراسانند، از ضرورت هرگونه تخییر و تحولات اقتصادی - اجتماعی بوحشت یاد می کنند و حتی در برابر این تحولات می ایستند، بیک نیروی لیبرال بدل گردیدند، غلط و انحرافی است. آنچه که مجاهد امروز را از مجاهد دیروز متمایز میسازد، اتفاقا تخییر روش آن در قبال دگرگونی مناسبات سرمایه داری نیست، بلکه برعکس این امر نقطه وحدت دمکراتهای انقلابی با مجاهدینی است که امروز اقلیت بدانها مدال لیبرال تقدیم میکند. خرده بورژوازی دقیقا برسر دفاع از سرمایه داری با بورژوازی وحدت دارد و بر علیه جنبش طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی متغنا مبارزه می کند. آنچه که دمکرات انقلابی از سایر نیروهای بورژوازی متمایز میسازد، موضع آنها در قبال دمکراسی و بطور مشخص یک تحول دمکراتیک - انقلابی در یک شرایط تاریخی - مشخص است.

خرده بورژوازی بطور کلی از آنجا که در ماهیت خود یک نیروی بورژوازی است در برخورد با جنبش طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی همراه بورژوازی است و در این محدود و هیچگونه وحدت اراد میان خرده بورژوازی و پرولتاریا در ارتباط با انقلاب سوسیالیستی وجود ندارد. اما تا آنجا که به

يك انقلاب دمكراتيك مربوط ميشود ، دمكراسی خرد ه بورژوازی در مقایسه با دمكراتیس بورژوازی به دمكراتیس پرولتاریائی نزدیکتر است . بنابراین شاخص نزدیکی خرد ه بورژوازی با پرولتاریا نسه در ارتباط با نابودی سرمایه یعنی سوسیالیسم ، بلکه اساسا در ارتباط با دمكراسی میتواند تعیین گردد . اقلیت بلحاظ منطق تفکر خود ، هنگامیکه به اصلاحات ارضی دهه ۴۰ مینگرد ، آنرا تحولی از فئودالیسم به سرمایه داری ارزیابی میکند . اما موقعیکه به تحلیل و بررسی آن می نشیند ، دیگر نمیتواند نقش امپریالیسم را در دگرگون ساختن جامعه ایران نادیده بگیرد . اما او مجبور است به نحوی بر این دوگانگی غلبه کند . از همین رو همه تلاش خود را بکار می بندد تا وانمود سازد کسه گویا بسط و گسترش سلطه امپریالیسم و جایگزین شدن همه جانبه آن در روابط اقتصادی - اجتماعی ، همانا توسعه سرمایه داری و تسلط آن بر جامعه ایران بوده است . اقلیت مینویسد :

" با چنین پیشینه تاریخی نه مبارزه ضد استعماری مجاهدین با مضمون حرکت اجتماعی جامعه همخوانی داشت و نه مبارزه ضد استبدادی آنها . چرا که دیگر نه استعمار بشیوه کهن وجود داشت و نه استبداد بعد از سال ۴۲ استبداد ظجاری و رضاخانی بود . در شرایط موجودیت یافتن مجاهدین خلق ، امپریالیسم دیگر در روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم بصوت همه جانبه جایگیر شده و خود را تحکیم می بخشید . همچنان که دیکتاتوری طبقه سرمایه دار برخلاف استبداد فئودالی شکل مشخص تری بخود میگرفت ، و صف بندی طبقاتی دیگری را در برابر خود قرار میداد . درحقیقت سازمان مجاهدین خلق با شعار مبارزاتی گذشته در شرایط جدید و در موقعیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جدیدی پا بعمره میگذاشت ، که با شرایط گذشته فرسنگها فاصله داشت . همراه با روند مبارزه طبقاتی و تفکیک طبقاتی جامعه ، سلما سازمانی که با چنین مختصاتی پای بعمره آن نهاد ه بود ، در عمل و در حرکت خود دچار تجزیه میگشت ، چراکه با پرچم گذشته نمیتوانست در میدان رزم کنونی راه به جایی برد . " ص ۲۳۱ - ۲

روشن است هنگامیکه اقلیت گسترش سلطه امپریالیسم در ایران را همانا توسعه سرمایه داری میداند قطعا مجبور است مبارزه برای قطع سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت توده های انقلابی را با مبارزه در راه نابودی سرمایه داری ( یعنی مبارزه برای الغاء مالکیت خصوصی بورژوازی ) یکسان بگیرد و بدین ترتیب آشکارا مرز میان انقلاب دمكراتيك را با انقلاب سوسیالیستی در شرایط ایران مخسدوش ساخته و طبعا مسائل مربوط به انقلاب دمكراتيك را با مسائل مربوط به انقلاب سوسیالیستی در هم آمیزد .

بدین گونه است که اقلیت از روشن نمودن مضمون چرخش سازمان مجاهدین خلق از يك نیروی دمكرات انقلابی بیک نیروی " لیبرال " ناتوان میماند و برای لاپوشانی عجز خود آشکارا به تحریف مفاهیم و مقولات مارکسیستی دست میزند .

ما در پیشگفتار مقاله "ش.م.م.ك آلترا تئو امپریالیستی" بیان داشتیم که اساسا معیار و شاخص تعیین موقعیت طبقاتی احزاب و سازمانهای بورژوازی (و ایضا خرده بورژوازی)، رابطه ای است که این احزاب و سازمانها با سلطه امپریالیستی و امر سرنگونی آن برقرار می کنند. بدیهی است هنگامیکه اقلیت شاخص انقلاب دمکراتیک (یعنی سرنگونی سلطه امپریالیستی) را از شاخص و معیار انقلاب سوسیالیستی (یعنی الغاء مالکیت خصوصی بورژوازی) از یکدیگر باز نمی شناسد و اساسا ضرورت انقلاب دمکراتیک را بگونه ای توضیح میدهد که مضمون واقعی آن تهی میگردد، بطوریکه حتی آنرا با يك انقلاب سوسیالیستی درهم می آمیزد، مطلقا قادر نمیکردد وحدت پرولتاریا با خرده بورژوازی و تضاد میان آنها را درک کند و بنابراین قادر نمیکردد تغییر مواضع سیاسی احزاب و سازمانهای خرده بورژوازی و عوامل و دلائل آنرا توضیح دهد. او تمایز میان دمکراتیسم انقلابی خرده بورژوازی و "لیبرالیسم" بورژوازی را با موضعی که آنها در برخورد با مناسبات سرمایه داری اتخاذ مینمایند توضیح میدهد و این انحراف آشکارا درک غلط اقلیت را از مقولات دمکراسی و سوسیالیسم نشان میدهد. در شرایط ایران تنها شاخصی که میتواند دمکراتهای انقلابی را معین کند و بلحاظ سیاسی آنرا تعریف کند، روشی است که این نیروها در قبال سرنگونی سلطه امپریالیستی و خرد کردن ماشین دولتی وابسته به امپریالیسم بمثابه عامل ابقاء این سلطه و استقرار حاکمیت توده های انقلابی اتخاذ مینمایند. بدیهی است سرنگونی سلطه امپریالیستی بهیچ وجه به معنای الغاء مالکیت خصوصی بورژوازی نیست، بلکه گسست از سلطه سرمایه جهانی است. با این همه خصلت ضد امپریالیستی مبارزه، ضرورت بسیج وسیع توده ها و تأمین رهبری پرولتاریائی در ایستادن انقلاب آن محورهای هستند که اساسا انقلاب دمکراتیک در کشورهای تحت سلطه (یعنی انقلاب بورژوازی - دمکراتیک طراز نوین) را از انقلاب بورژوازی - دمکراتیک کلاسیک (یعنی انقلابی که بر زمینه اضمحلال فئودالیسم و توسعه سرمایه داری رخ میدهد) متمایز می سازند. از همین روانقلابیگری خرده بورژوازی و وحدت اراده دمکراتهای انقلابی با پرولتاریا در همسوئی آنها با امر انقلااب و سرنگونی سلطه امپریالیستی نهفته میباشد. اما بدیهی است که این همسوئی و وحدت اراده تنها آنجائی ادامه دارد که سرنگونی سلطه امپریالیستی در دستور کار انقلاب قرار دارد و به مجرد تحقق اهداف این مرحله انقلاب و بهنگامیکه گذار به سوسیالیسم آغاز میگردد، این وحدت اراده از میان میسرود.

در شرایط ایران، انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی اگرچه از لحاظ ماهیت و اهداف از یکدیگر متمایزند، اما يك زنجیره بهم پیوسته ای را تشکیل میدهند که موفقیت یکی با موفقیت دیگری ارتباط ناگسستگی دارد. سرنگونی سلطه امپریالیستی باید بلافاصله به امر الغای مالکیت خصوصی بورژوازی پیوند یابد، چرا که هرگونه بقا روابط سرمایه داری بطور ناگزیر منجر به برقراری ارتبساط

نزدیک با سرمایه جهانی میگردد . همین امر خود ضرورت يك انقلاب بی وقه را در ایران اجتناب ناپذیر میسازد . بهمین دلیل نطفه يك انقلاب سوسیالیستی نیز در بطن مبارزه ضدامپریالیستی متولد شده و شروع به رشد میکند . بازتاب این واقعیت انعکاس خود را در حرکت احزاب و سازمانهای سیاسی خرد ، بورژوازی رادیکال و انقلابی از خود برجای مینهد .

با اعتقاد ما در شرایط ایران ، با توجه به خصلت انقلاب و پیوستگی مراحل آن ، آن نیروی میتواند دمکرات انقلابی باشد که از تعمیق و گسترش انقلاب ضدامپریالیستی ، انقلابی که عناصر يك انقلاب سوسیالیستی را وسیعاً در خود پرورش میدهد ، نهراسد و از پیشروی آن وحشت نکند ، بلکه دوش به دوش پرولتاریا در راه تامین دمکراسی توده ای با امپریالیسم بجنگد . خصلت ضدامپریالیستی مبارزه گسترش شرکت توده ها در انقلاب و این امر که تامین رهبری پرولتری یکی از شرایط پیروزی این انقلاب محسوب میشود ، پیگیرترین دمکراتهای انقلابی را در جریان رشد و تعمیق انقلاب سمت کمونیستها می کشاند و حتی در صورت وجود يك نیروی قوی کمونیستی بسیاری از دمکراتهای انقلابی و پیگیر را به سمت قبول ایدئولوژی پرولتاریا و پیشبرد مبارزه ضدامپریالیستی از موضع طبقاتی پرولتاریا سوق میدهد . و طبعاً آن دمکرات انقلابی که نخواهد يك چنین گامی بردارد ، ناگزیر در مبارزه علیه امپریالیسم روشی محتاطانه ، ناپیگیر و فرمیستی پیش خواهد گرفت ، روشی که آن زمینه و شرایط مادی ای را براء وی فراهم میسازد که بتواند در خدمت امپریالیسم درآید ، و در مقابل روند رو به گسترش انقلاب ایستادگی نموده ، و در برابر آن قرار گیرد . آنچه که در سازمان مجاهدین خلق رخ داد ، خارج از این مکانیسم نبوده است .

از نقطه نظر تاریخی جامعه ایران بعد از اصلاحات ارضی شاه ، در کیفیت دیگری از تحت سلطگی قرار گرفت و نقش و اهمیت شرکت پرولتاریا و ضرورت رهبری آن برانقلاب آشکارتر گردید . توده های وسیع دهقانان و زحمتکشان شهری که اینک خود را مستقیماً رو در روی سرمایه وابسته دیدند ، در مبارزه علیه سلطه امپریالیستی به پرولتاریا نزدیک تر گردیدند . از سوی دیگر نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی همراه با نابودی بورژوازی ملی ، بلحاظ سیاسی ضرورت وجودی خود را از دست داده و به اضمحلال کشیده شدند و در غیاب حضور سیاسی - طبقاتی بورژوازی ملی ، دیگر نیروی بورژوازی جنبش ضدامپریالیستی یعنی خرد ، بورژوازی پرچم مبارزه ضدامپریالیستی را در چارچوب همان خاستگاه نیرومندی بورژوا - دمکراتیک بدوش کشید . اما بدیهی است که در موقعیت نویسنده جامعه دیگر ایدئولوژی و برنامه بورژوازی ملی با آن شکل و شمایل سابق نمیتوانست هیچگونه زمینه بسیج وسیع توده ای بیابد . در مقابل با يك چنین تنگنای سیاسی ای بود که بخشی از روشنفکران انقلابی خرد ، بورژوازی در راستای انطباق خود با کیفیت نوین مبارزه توده های مردم ، بد ساخته و پرداخته کردن بینشهای ایدئولوژیک - سیاسی نوین دست زدند .



در شرایط جدید بعد از تحولات دهه ۴۰ بدلیل مختصات اقتصادی - اجتماعی جامعه و ترکیب نیروهای طبقاتی آن و با توجه به تجاری که توده ها در بطن يك مبارزه ضد امپریالیستی کسب کرده بودند ، دیگر جایی برای رفرمیسم و اصلاح طلبی باقی نمانده بود . تنها يك مبارزه رادیکال و پیگیر با اتخاذ حادترین شکل مبارزه قادر بود پاسخگوی نیازهای مبرم مبارزه توده ها باشد . بر مبنای همین نیاز مبارزاتی بود که مجاهدین اگر چه در چارچوب همان اهداف و برنامه های بورژوازی ملی باقی ماندند ، اما شکل آنها تغییر دادند و کوشش نمودند از ایدئولوژی بورژوازی که عمدتاً با مذہب عجیب بود سلاح ایدئولوژیک خاص خود را بسازند . با شکلگیری جنبش مسلحانه انقلابی در دهه ۵۰ ، هنگامیکه کمونیستهای ایران و در رأس آنها سازمان چریکهای فدائی خلق ، نقش فعالی را در روند رشد انقلاب بدوش کشیدند ، مجاهدین نیز در این عرصه در کنار کمونیستها بیک مبارزه فعال علیه سلطه امپریالیستی که تجسم مادی آنها در رژیم پهلوی میدیدند ، دست زدند . همانگونه که گفتیم نزدیکی مجاهدین به کمونیستها نه از شیفتگی آنها به کمونیسم ، بلکه از موضع انقلابی آنها و تطابق شان با نیازمندیهای مبارزه انقلابی در ایران ناشی میشد . مجاهدین اگر میخواستند سخنگوی واقعی دمکراتهای انقلابی و بیانگر رادیکالیسم نیروی خرد بورژوازی جنبش به حساب آیند می بایست يك مبارزه رادیکال ، جدی و پیگیر را بر علیه سلطه امپریالیسم پیش برده ، توده های هر چه وسیعتری را به مبارزه فعال انقلابی کشانده و در صدد ایجاد مناسبات نزدیک با کمونیستها برآیند .

در جریان رشد جنبش انقلابی در ایران ، بخش عمده نیروهای مجاهد در عمل باین واقعیت پی بردند که ایدئولوژی بورژوازی آنها ، هرچقدر هم که بخواهد رنگ و لعاب " سوسیالیستی " بخود بگیرد ، در پیشبرد عملی مبارزه انقلابی ناتوان است . واقعیت این است که ایدئولوژی و بنیانهای فکری مجاهدین در برخورد عملی و در جریان يك مبارزه حاد و انقلابی و تحت تاثیر فعالیت نیروهای کمونیستی و بطور مشخص سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ذوب گردید . آن بخش از نیروهای مجاهد که می خواستند همچنان رادیکالیسم خویش را حفظ نموده و در مبارزه ضد امپریالیستی پیگیر باشند ، ایدئولوژی بورژوازی خود را رها ساخته و به مارکسیسم - لنینیسم یعنی تنها ایدئولوژی انقلابی عصر ما که قادر است راهنمای عمل انقلابی قرار گیرد ، روی آوردند . اینکه این دسته از مجاهدین نتوانستند این تحولات را بدرستی پیش برده ، روش درستی در مبارزه درون تشکیلات پیش گیرند ، و در يك بیان نتوانستند در کردار نیز از مارکسیسم دفاع کنند و یا آنکه برخی از رهبران آنها به جنبش خیانت کردند ، هیچکدام از این موارد نمیتواند مضمون و ماهیت حرکت آنها را بیوشاند . واقعیت این بود که بخش عمده نیروهای مجاهد در این تحولات تلاش نمودند در موضع پرولتاریای انقلابی قرار گیرند . اما آندسته از مجاهدین که نخواستند و یا نتوانستند به پیش آیند ، از ایمن

تحولات وحشت کرده، همچنان بر مواضع قبلی خویش باقی ماندند و در عین حال از وحشت کمونیسم میان خود و کمونیستها خط و مرزهای محکمی کشیدند، در واقع نشان دادند که دمکراتهای پیگیری نبودند. این موضع بناگزی در مبارزه آنها علیه امپریالیسم و در رابطه آنها با جریانات راست خرده بورژوازی تأثیرات معینی بر جای گذاشت. نتیجه اینکه این دسته از مجاهدین در جریان روند بعدی فعالیت خویش از مبارزه فعال انقلابی بر علیه سلطه امپریالیسم و از اتحاد با نیروهای پرولتسری و انقلابی دوری گزیدند. همین امر و اتخاذ مواضع سازشکارانه، آنها را در مبارزه در موقعیتی قرار داد که در متن خاصی از روند مبارزه ضد امپریالیستی باسانی جذب تاکتیکهای امپریالیستی شده و در خدمت سرمایه جهانی درآمدند. بدین ترتیب برخلاف شعار کلی اقلیت که: "مجاهد بیسین پرولتاریا و بورژوازی، بورژوازی را انتخاب کرد!"، باید گفت این دسته از مجاهدین بین دمکراسی نوین و باقی و تداوم سلطه امپریالیستی، تداوم و تحکیم سلطه امپریالیستی را انتخاب کردند و به ابزار سیاسی امپریالیسم در سرکوب انقلاب بدل گردیدند.

خلاصه کنیم:

اقلیت که آشکارا مشاهده میکند سازمان مجاهدین که زمانی ضمن پیشبرد مبارزه ای فعال علیه امپریالیسم حاضر به نزدیکی و همکاری مشترک با کمونیستها بود، در این دوره از مبارزه بر علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش طفره رفته و مبنای کار خود را در دوری گزیدن از کمونیستها و نزدیکی و دم خوردن با امپریالیسم قرار داده است، هنگامی که میخواهد مضمون این چرخش را توضیح دهد، از ترمهای استفاده میکند که خود درک روشنی از آنها ندارد و در بررسی ایلین پدیده و محتوای واقعی این ترمهای مارکسیستی را مخدوش میسازد. اقلیت از آنجائی که مضمون انقلاب دمکراتیک را در شرایط ایران درک نمیکند و نمی توانند بدرستی این انقلاب را از یک انقلاب سوسیالیستی متمایز سازد، بجای آنکه چرخش مجاهدین را در ارتباط با سرنگونی سلطه امپریالیستی بررسی نموده و توضیح دهد که بر اثر چه عوامل و شرایطی مجاهدین که زمانی مبارزه را دیکالسی را علیه امپریالیسم پیش میبردند، از این مبارزه دست کشیده و خود را در اختیار امپریالیستها قرار دادند، به بررسی تغییر مواضع مجاهدین در ارتباط با دگرگونی مناسبات سرمایه داری، جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم می پردازد و بدین ترتیب با طرح غلط مسئله در توضیح موضوعی که خسود میخواهد مورد بررسی قرار دهد، ناتوان میباند. او برای توضیح این امر که چرا مجاهدین از همسوئی با پرولتاریا و جنبش طبقه کارگر دست کشیدند و امروز نه تنها دیگر مدعی این همسوئی نیستند، بلکه از در مخالفت و کینه توری با آن درآمدند، ضمن تحریف ترمهای مارکسیستی، خود واقعیات اجتماعی ایران را واژگونه میسازد تا ادعای خویش را مبنی بر تغییر مواضع مجاهدین در رابطه با دست خوردن به ترتیب مناسبات اقتصادی - اجتماعی ایران، جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم اثبات کند.

## اطلاعیه چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاشبیخش خلقهای ایران)

پیرامون قطعنامه مشترك و جریان سیاسی در ارتباط با قطع درگیریهای

### حزب دمکرات و کومه له

خلقهای ایران !

خلق رزمنده کرد !

درگیری میان حزب دمکرات و کومه له که مدتهاست در جنبش خلق کرد جریان داشته و پیش از دو سال است که دامنه آن به سراسر کردستان کشیده شده است ، همچنان یکی از معضلات جنبش انقلابی ایران بطور اعم و جنبش انقلابی خلق کرد بطور اخص میباشد . خسرانها و ضایعاتی که درگیریهای مسلحانه میان این دو نیرو تا کنون به بار آورده است و اثرات زیانبار سیاسی ای که بر روند تکاملی جنبش انقلابی برجای نهاده است ، بر کسی پوشیده نیست . بیشک قطع این درگیریها و جدا شدن یکدیگر از موازین و اصول دمکراتیک ناظر بر فعالیت نیروهای سیاسی ای که در هر مسورت در کادر یک جنبش ضدامپریالیستی فعالیت می نمایند ، امری بسیار مهم و در عین حال بسیار ضروری است .

در این راستا ، ما از کلیه تلاشها و اقداماتی که به منظور قطع این درگیریها و معمول داشتن سنتها و روشهای دمکراتیک در حل اختلافات سیاسی میان جریانات مختلف انجام می گیرد ، دفاع می نمائیم و آنرا گامی مثبت در جهت اعتلاء و تعمیق جنبش انقلابی و پرورش توده ها با روحیه دمکراتیک انقلابی میدانیم ، و بنویسه خود نیز در جهت پاسخ به چنین ضرورتی که امروزه بیش از پیش به یک نیاز عملی و فوری تکامل جنبش ما بدل شده است می کوشیم .

قطعنامه زیر که نتیجه نشست تعدادی از سازمانهای سیاسی می باشد ، تلاشی به منظور پایان بخشیدن به درگیری میان حزب دمکرات و کومه له است ، در عین حال قطعنامه مزبور می تواند بعنوان مبنای مناسبی جهت پایه ریزی معیارهای دمکراتیک در مناسبات نیروهای سیاسی تلقی گردد .

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاشبیخش خلقهای ایران) - ۱۱/۳/۶۶

## قطعنامه مشترك

خلق رزمند، كرد !  
 كارگران و زحمتكشان ايران !  
 احزاب و سازمانهاي انقلابي سراسر جهان !

نظر به اينكه اكنون پيش از دو سال است ، درگيريهاي خونيني بين حزب دمكرات كردستان ايران و سازمان كردستان حزب كمونيست ايران - كومه له ، در جنبش خلق كرد جريان دارد ، و در طول اين درگيريها صدها تن از پيشمرگان قهرمان خلق كرد ، به خون در غلطيد اند ، و از رهگذر اين درگيريها جنبش خلق كرد براي حق تعيين سرنوشت خويش و رهائي از ستم ملي و طبقاتي و انقلاب خلقهاي سراسر ايران در پيوند با آن ، متحمل لطعاتي جبران ناپذير شده است .  
 نظر به اينكه ادامه اين درگيريها ، جز به ضرر جنبش خلق رزمند، كرد و جنبش سراسري نبود ، و مانع از آن ميگردد كه همه تفنگها بسوي رژيم ضد انقلابي و ضد خلق جمهوري اسلامي نشانه رود .  
 نظر به اينكه توده هاي خلق كرد و عموم كارگران و زحمتكشان ايران ، خواهان پايان اين جنگ زيانبار هستند .

ما نيروهاي سياسي امضا كننده زير ، از دو طرف درگير ميگذا ميخواهيم :

- ۱ - جنگ را فورا قطع نمايند .
  - ۲ - اختلافات خود را بطرق سياسي حل و فصل كنند .
  - ۳ - به آزادي تبليغ و ترويج و حق فعاليت سياسي - نظامي ، متعهد شوند .
- بر اين اساس ، ما آمادگي كامل خود ، براي هرگونه شركت فعال جهت پايان دادن به اين جنگ درگيريها را اعلام ميداريم .

۵ / خرداد / ۶۶

امضاها :

شيخ عزالدين حسيني

چريكهاي فدائي خلق ايران

چريكهاي فدائي خلق ايران ( ارتش رهاييبخش خلقهاي ايران )

سازمان چريكهاي فدائي خلق ايران

دفتر سياسي سازمان كارگران انقلابي ايران ( راه كارگر )

كومه له يكساني كردستان - ايران

## گزارشی از خلاصه اقدامات و جریان سیاسی برای پایان دادن

### به درگیریهای حزب دمکرات و کومه له

کارگران و زحمتکشان ایران !  
خلق رزمنده کرد !

در پی تنظیم قطعنامه مشترک ۶ جریان سیاسی برای پایان بخشیدن به درگیریهای بین حزب دمکرات و کومه له ، که انتشار علنی یافت ، اقداماتی از سوی ما صورت گرفته است که در این گزارش مشترک خلاصه ای از آن به اطلاع میرسد .

۱ جریان سیاسی با انتخاب کمیسیونی از میان خود نامه هائی در چارچوب قطعنامه مشترک به دو طرف درگیر ارسال نمودند و از آنها خواستار پاسخ شدند .  
پاسخ دو نیرو به ترتیب زیر بود :

پاسخ کومه له به کمیسیون منتخب ۶ جریان سیاسی :

شماره ۱/۴۹۲  
تاریخ ۱۱/۳/۶۶

دوستان محترم :

جناب شیخ عزالدین حسینی ،

چریکهای فدائی خلق ایران ،

چریکهای فدائی خلق ایران ( ارتش رهاییبخش خلقهای ایران )

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر ) ،

کومه له یکسانی کردستان - ایران ،

با دودهای فراوان ،

نامه مشترک شما را که حاوی پیشنهادتان برای خاتمه جنگ بین دمکرات و کومه له و برقراری صلح بین این دو نیرو بود دریافت کردیم . ما این اقدام را ، که به گمان ما می توانست بسیار زودتر از اینهم صورت بگیرد ، تأیید میکنیم . و از آن استقبال می نمائیم . راجع به مفاد سه گانه پیشنهاد شما یعنی " خاتمه دادن فوری به جنگ " و " حل و فصل اختلافات بطرق سیاسی " و " آزادی تبلیغ و فعالیت سیاسی " نیز ما موافق بوده و هستیم و از جانب خود برای به مورد اجرا گذاشتن آنها آماده ایم .

مانطور که میدانید ما در قبال این درگیرها شعار "قطع فوری و بی قید و شرط جنگ بین حزب دمکرات و کومه له" ، برقراری صلح از طریق مذاکرات سیاسی و برگرداندن لوله همه تفنگها به سوی جمهوری اسلامی " را داشته و داریم و برای تحقق آن تلاش می کنیم . چرا که معتقدیم این امر به نفع مبارزه کارگران و زحمتکشان ، به نفع جنبش انقلابی خلق کرد و به نفع کل جنبش انقلابی سراسری ایران علیه جمهوری اسلامی است . ما همواره این واقعیت را که ج ۱۰ جدا از وجود ایمن درگیرها علیه توده های انقلابی و به منظور تثبیت و تحمیل خویش بهره برداری می کند ، خاطر نشان کردیم .

اما حزب دمکرات نه فقط سبب و آزارگر درگیرها بلکه عامل تداوم آنها نیز هست . حزب دمکرات مصرانه و علیرغم خواست پی چون و چرای توده های مردم کردستان و برخلاف نظر تمامی گروهها و سازمانهای سیاسی مترقی ایران ، و بدون کوچکترین احساس مسئولیتی در قبال جنبش خلق کرد و مبارزات سراسری ایران ، بر تداوم این جنگ پافشاری کرده است . جنگی که زیانبار بودن آن از نقطه نظر مصالح جنبش کردستان و بی حاصل بودن آن برای حزب دمکرات مدتهاست که برای همه به اثبات رسیده است .

ما به این وسیله یکبار دیگر اعلام میکنیم که برای آتش بس فوری و بی قید و شرط ، برای آغاز گفتگو با حزب دمکرات و برای تنظیم و اجرای قرارداد صلح با آن آماده ایم . ما معتقدیم که حزب دمکرات و کومه له نه فقط باید به جنگ بین خود پلانافاصله خاتمه دهند ، بلکه باید قرارداد صلحی را بر اساس :

۱- استعهاد به عدم توسل بجزور در مناسبات فی ما بین و حل و فصل مسائل از طریق سیاسی و گفتگو ،  
۲- احترام به دموکراسی و آزادیهای سیاسی و برسمیت شناختن حق مردم و آحاد آنها در انتخاب راه سیاسی و سازمان سیاسی خویش و برسمیت شناختن آزادی فعالیت گروههای سیاسی در کردستان به امضا رسانده و به آن ملتزم شوند .

به اعتقاد ما برای پیشبرد يك فعالیت شریخش در راه صلح باید کلی ترین نقاط مشترکی را که می توانند مبنای کار قرار گیرند یافت و از آنها بچلو حرکت کرد . بنظر ما " اصل ضرورت صلح " (صلح به نفع توده های مردم کردستان و جنبش عادلانه آنها و به نفع مبارزه علیه دشمن مشترك یعنی رژیم ج ۱۰ است و بنا براین ضرورت دارد) و " اصل مذاکره و گفتگوی سیاسی " ( بعنوان راه رسیدن به این صلح ) ، آن اصولی هستند که مطلقا میتوانند بصورت نقاط مشترك مورد تأیید قرار گیرند و به مبنای برای حرکت عملی بسوی صلح تبدیل شوند .

ما معتقدیم که با اتکا به این اصول روشن ، مسلم و غیر قابل انکار باید وارد مرحله تلاش عملی برای صلح شد . اما حزب دمکرات ، علیرغم ادعاهای ظاهریش در مورد صلح ، از هرگونه پا گذاشتن در پروسه تلاش عملی برای صلح اکیدا استنکاف کرده و تمام راه حلهای پیش نهادی را نیز بدون بررسی و از قبیل رد کرده است . در حالیکه ما معتقدیم که نفس ورود به مرحله تلاش عملی برای صلح برداشتن قدمهای اولیه و ضروری در این راه و بحث و تبادل نظر پیرامون شرایط و چگونگی حصول يك صلح پایدار ، خود میتواند به امر دست یابی به توافق نهایی در باره صلح کمک نماید .

تا آنجا که به نقش شما در این جریان برمیگردد ، ما خواهان تداوم تلاش و شرکت فعالانه شما در فعالیتهای صلح هستیم ، در عین حال جدا خواستاریم چنانچه تلاشهای کنونیتان به ثمر نرسند مسبب عقیم ماندن این تلاشها را ، که مسلما در عمل جز خدمت به ج ۱۰ و تضعیف و ضربه زدن به جنبش خلق کرد و مبارزه سراسری علیه ج ۱۰ کاری نمیکند ، به صراحت افشا و محکوم کنید و در این رابطه موضع چابکانه را بگیریید .

در پایان ما موکدا اعلام میداریم ما دام که حزب دمکرات رسماً برای آتش بس و مذاکره با کومه له اعلام

توافق نکرده ، و یا حداقل وارد تلاش عملی جدی و توأم با حسن نیت برای صلح نشده مسئولیت هرگونه درگیری مسلحانه فی مابین تماما و منحصر بر عهده حزب دمکرات خواهد بود .  
با درود های مجدد

کمیته مرکزی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له

امضا\*

پاسخ حزب دمکرات کردستان به سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر ) :

تاریخ ۱۰/۳/۶۶

شماره ۱۵۰۲

دوستان دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

با سلام گرم

نامه ای از طرف "کمیسیون منتخب جریان سیاسی" ؟ که نام سازمان شما هم در پای آن بود دریافت شد .

قبل از هر چیز ، از توجه شما به جنبش خلق کرد ، و تاکید مسئولانه ای که بر رابطه این جنبش با جنبش سراسری ایران دارید سپاسگزاری می کنیم .

بدیهی است که اثرات منفی و زیانبار جنگ تاسف آور کومه له با حزب دمکرات کردستان ایران بر هیچکس پوشیده نیست . از این رو حزب ما هر تلاش صمیمانه ای را از جانب شخصیتها و سازمانهای سیاسی برای خاتمه بخشیدن به این جنگ ارج مینهد و به آن با حسن نیت و به دیده تقدیر مینگرد . ما چه طی مقالات و گفتارهای متعدد رادیویی ، و چه در مذاکرات و دیدارهای دو یا چند جانبه نظرات خویش را در مورد این جنگ ناخواسته بارها ابراز داشته ، آمادگی خود را جهت پایان دادن بآن ، و ایجاد محیطی که در آن " همه تفنگها بسوی رژیم ضد انقلابی و ضد خلقی جمهوری اسلامی نشانه رود " اعلام نموده ایم . با وجود این ، ضروری میدانیم که در پاسخ سه بند مندرج در نامه شما فعلا بطور مختصر دو نکته را خاطر نشان سازیم :

۱ - اگر می پذیرید که آغاز این جنگ تاسف بار نه یک امر ناگهانی و بدون مقدمه ، که نقطه اوج اختلافات چند ساله بین دو سازمان بوده است ، آنگاه تصدیق خواهید نمود که خاتمه بخشیدن فوری بآن نیز بعد از اینهمه خسارت که بر جنبش وارد آمده است بدون بعضی توافقات اصولی قبلی علا با واقعیات موجود سازگاری نخواهد داشت ، و در عمل احتمال بروز مجدد برخوردهای مسلحانه پیوسته در بین خواهد بود ، که این وضع ، یعنی زنجیره برخوردهای متوالی و مستمر نه در تسوآن حزب ما است و نه در خدمت مصالح جنبش .

۲ - حزب دمکرات کردستان ایران افتخار میکند که اعتقاد و تعهد به آزادی تبلیغ و ترویج نظرات و حق فعالیتهای سیاسی و نظامی را پیوسته جز اصول اساسی خویش دانسته و در جریان هشت سال مبارزه تند و خوتین کردستان با همه توان در راه رعایت و پیاده کردن آن تلاش ورزیده است . با اینهمه تصدیق خواهید کرد که با حق فعالیت نظامی تنها آنگاه میتوان موافقت داشت که این فعالیت علیه رژیم ضد بشری آخوندی باشد نه علیه حزب دمکرات یا هر سازمان سیاسی دیگر . دفاع از خویشتن در برابر تسلط طلبی و اعمال زور از ابتدائی ترین حقوق انسانی است ، و طبیعا اگر اعمال زور بشیوه مسلحانه باشد دفاع در برابر آنها چاره در حد توان مسلحانه خواهد بود .

امید داریم که با رعایت اصل بیطرفی ، انصاف ، و بویژه واقع بینی در کوششهای خود موفق باشید .

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران

امضا\*

۶ جریان سیاسی پس از دریافت پاسخها ، کمیونی برای مذاکره با حزب دمکرات پیرامون صراحت بخشیدن به پاسخ حزب ، اعزام نمود . در جریان مذاکرات طولانی کمیون یا حزب دمکرات ، دفتر سیاسی حزب دمکرات سرانجام يك پیشنهاد الحاقی بعنوان شرط پایان بخشیدن به درگیریها به مفاد قطعنامه افزود و شفاها آنرا مورد تأیید قرار داد .

متن پیشنهاد الحاقی بشرح زیر است :

۲۴ خرداد ۶۶

در نشست مشترك دفتر سیاسی حزب دمکرات كردستان ایران و کمیون منتخب ۶ جریان سیاسی پیرامون اصول مطرح در قطعنامه مشترك برای پایان بخشیدن به درگیریهای دو نیرو و التزام برای رسیدن بیک صلح ادامه دار ، دفتر سیاسی حزب دمکرات ضمن پذیرش این اصول ، پیشنهاد ساده چهارمی را بر اساس مضمون حاکمیت در منطقه آزاد كردستان ارائه می نماید که عبارت است از :

۴ - تعیین حق حاکمیت مبنی بر آرای آزاد توده های خلق کرد ، در كردستان .

در شرایط کنونی که امکان انتخابات آزاد وجود ندارد ، مواد ناظر بر این اصل یکی از دو مورد زیر می باشد .

الف - توافق روی مبنای قانون واحد برای حل و فصل اجرائیات و التزام همه نیروها به تبعیت از آن ،

ب -

ب - پذیرش یکی از معیارهای زیر :

۱ - تعداد شهدا ،

۲ - تعداد پیشمرگان ،

۳ - مراجعه به انتخابات گذشته ،

۴ - وسعت مناطق تحت نفوذ و کنترل هریک از دو نیرو

توضیح : این متن در نشست کمیون با دفتر سیاسی حزب دمکرات كردستان بعنوان پیشنهاد الحاقی آنها به قطعنامه تنظیم شده است .

۶ جریان سیاسی آنگاه برای اطلاع از نظر کومه له در باره پیشنهاد الحاقی حزب دمکرات ، کمیونی برای مذاکره با کومه له اعزام نمود . هیئت نمایندگی کومه له پس از مذاکرات ، جواب کتبی خود را به شرح زیر در اختیار کمیون قرار داد :

دوستان محترم کمیون منتخب

با درود های فراوان ،

با توجه به اینکه شما چه در نشست حضوریتان و چه از طریق متن کتبی که برای ما تهیه کرده اید ، خاطر نشان نموده اید که مفاد پیشنهاد سه گانه شما برای صلح بین حزب دمکرات و کومه له ، مورد توافق حزب دمکرات نیز هست و حزب دمکرات پیشنهاد الحاقی چهارمی هم دارد که از نظری شرط کافی برای صلح محسوب میشود ، لذا ، ما لازم میدانیم نظرمات را راجع به مفاد این پیشنهاد الحاقی به اطلاعات برسانیم :

۲/۵۵۵

۶۶/۳/۲۹



۱ - ما حق حاکمیت در کردستان را حق لاینفک مردم کردستان میدانیم و معتقدیم که اراده آزادانه و انتخاب آزادانه خلق کرد در کردستان باید این حاکمیت را تعیین کند .

۲ - در شرایط کنونی که بدلیل سلطه قوای جمهوری اسلامی امکان اعمال اراده و نشان دادن انتخاب آزادانه مردم کردستان وجود ندارد ، ما معتقدیم که :

الف : توافق به روی قوانینی واحد برای حل و فصل اجرائیات بین حزب دمکرات و کومه له کاملاً مقدور و مفید است .

ب : در هر مورد که چنین توافقاتی مقدور نشود ، و یا بلافاصله انجام نگیرد ، باید مردم را در انتخاب طرف مراجعه برای حل و فصل این مسائل مختار و مخیر نمود .

بعلاوه ما با توجه به سیر تا کنونی جریان معتقدیم که دیگر هیچ مانع اصولی در راه شروع مذاکره بین دو طرف باقی نیست و اگر هم مسائلی باقی باشد ، نکاتی است که میتوانند و باید از طریق خود مذاکرات مستقیم تدقیق شده و با سهولت و دقت بیشتری حل شوند . لذا پیشنهاد می کنیم که طرفین در محل کمیسیون ( یا محلی که کمیسیون تعیین می کند ) یا نزد ماموستا شیخ عزالدین ، و یا نزد هر یک از گروههای تشکیل دهنده کمیسیون ، مذاکرات خود را در جهت نیل به توافق نهائی آغاز نمایند .

از طرف کمیته مرکزی سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له

امضاء ۶۶/۲/۲۶

۶ جریان سیاسی پس از دریافت جوابیه کومه له ، کمیسیونی برای ملاقات و مذاکره با حزب دمکرات پیرامون جوابیه کومه له به ماده الحاقی ، اعزام نمود . هیئت نمایندگی حزب دمکرات پیشنهاد الحاقی خود را شرط کافی ندانست و پس از مذاکره پیشنهاد جدیدی را تنظیم نمود و پاسخ قطعی خود را به تصمیم گیری دفتر سیاسی حزب موکول کرد .

ما ضمن ادامه و پیگیری تلاشهای خود انتظار داریم که با توجه به شرایط حساس کنونی و لطافت و زینهای عظیم ناشی از تداوم درگیری بین دو نیرو ، مساعد و صریح حزب دمکرات به جوابیه کومه له ، راهگشای پایان درگیریها بشود .

۱۵/ تیر/ ۱۳۶۶

شیخ عزالدین حسینی

چریکهای فدائی خلق ایران

چریکهای فدائی خلق ایران ( ارتش رهاشیش خلقهای ایران )

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر )

کومه له یکسانی کردستان - ایران

تشریح از چریکهای فدائی خلق ایران ( ارتش رهاشیش خلقهای ایران )

## گزارشی از نتایج اقدامات عجربان سیاسی برای قطع

### درگیریهای حزب دمکرات و کومه له

خلق رزمنده کرد - کارگران و زحمتکشان ایران !  
 همانطور که در خلاصه گزارش اقدامات ۶ جریان سیاسی ، برای پایان دادن به درگیریهای حزب دمکرات و کومه له به اطلاعتان رساندیم ، ما در انتظار دریافت پاسخ حزب دمکرات به جوابیه کومه له بودیم ، بدین منظور ۶ جریان سیاسی ، نامه ای به دفتر سیاسی حزب دمکرات ارسال داشتند و خواستار تسریع در پاسخگویی حزب دمکرات به آن شد . پس از پیگیریهای لازم ، کمیسیون منتخب ۶ جریان ، نامه دیگری در تاریخ ۲۶ تیر ماه ، به دفتر سیاسی حزب ارسال داشت و بر اساس مذاکرات او ۹ تیر ماه با نمایندگان دفتر سیاسی حزب ، خواستار ارائه پاسخ قطعی حزب دمکرات به جوابیه کومه له تا تاریخ ۱۲ مرداد / ۶۶ شد و تاکید نمود که عدم دریافت پاسخ حزب پس از انقضای تاریخ فوق را به معنای عدم تمایل حزب دمکرات به قطع درگیریها و برقراری صلح تلقی خواهد کرد .

حزب دمکرات پیرو این نامه در تاریخ ۲۶ تیر ماه ، خواستار دیدار با نماینده کمیسیون منتخب پیرامون بحث حول مضمون نامه مورخه ۲۶ تیر ماه و تحویل پاسخ خود شد . این دیدار مابین کمیسیون منتخب و دبیر کل حزب دمکرات در تاریخ ۲۰ / تیر / ۶۶ صورت گرفت . حزب دمکرات ضمن بحث و مذاکره بجای پاسخگویی به جوابیه کومه له بر مبنای ماده الحاقی خود ، "پیشنهادات" جدیدی را همراه با نامه ای خطاب به یکی از اعضا کمیسیون منتخب ارائه کرد . "پیشنهادات" جدید حزب دمکرات عیناً به قرار زیر است :

پیشنهاد های حزب دمکرات کردستان ایران برای پایان دادن به درگیریهای مسلحانه با کومه له

- حزب دمکرات و کومه له می پذیرند که :
- ۱ - جنبش کردستان یک جنبش اصیل انقلابی است و حزب دمکرات و کومه له هر کدام به تناسیب نیروی خود در آن شرکت دارند .
  - ۲ - حاکمیت و اجرائیات در کردستان ایران باید بیانگرا ده اکثریت مردم کردستان ایران باشد .
- حزب دمکرات مطابق معیارهای پیشنهادی ( تعداد شهدا ، تعداد پیشمرگان ، مراجعه بسه

انتخابات گذشته ، وسعت مناطق تحت نفوذ ) نماینده اکثریت مردم کردستان ایران است و به همین جهت تا هنگامی که مردم کردستان در آینده آزادانه طور دیگر تصمیم نگیرند حاکمیت و اجرائیات بعهدہ حزب دمکرات کردستان ایران خواهد بود .

اعمال حاکمیت شامل موارد زیر می گردد :

الف - رسیدگی به کلیه اختلافاتی که در میان هموطنان بروز می کند و برای حل آن به نیروی پیشمرگه و ارگانهای انقلابی کردستان مراجعه میشود . حل و فصل همه مسائلی که در شرایط عادی رسیدگی به آن در صلاحیت ارگانهای دولتی است .<sup>۱</sup>

ب - تعقیب و محاکمه و مجازات مجرمین قضائی ، جنائی و سیاسی به استثنای اسرای جنگ .

ج - وضع و اجرای قوانین به منظور اداره امور مناطق کردستان .

د - اخذ گمرکات و عوارض و مالیات و کلیه وجوهی که از دارائیهای مردم وصول میشود بجز حقوق عضویت اعضای سازمانهای سیاسی و کمکهای داوطلبانه هموطنان به هریک از سازمانهای سیاسی .

۲ - پس از حصول توافق در مورد نحوه اداره اجرائی و قوانین جاری و همچنین در مورد نسبت نیروها ، میتوان کومه له را هم در حاکمیت شرکت داد و هم از درآمد حاصله از گمرک و عوارض و مالیات و غیره متناسب با حجم این شرکت برخوردار نمود .

۴ - پس از حصول توافق در مورد آتش بس در جریان مذاکره میانی هماهنگی و همکاری نظامی حزب دمکرات و کومه له به منظور مقابله با نیروهای مسلح رژیم خمینی با موافقت طرفین تنظیم می گردد .

کمسیون در جریان بحث و مذاکره با دبیرکل حزب دمکرات حول مضمون نامه و "پیشنهادات" حزب دمکرات ، پیشنهادات جدید حزب را خارج از روال اقدامات انجام شده تا کنونی ارزیابی نمود و متذکر گردید که پس از ارائه آن به جمع ۶ جریان سیاسی ، حزب را از تصمیم ۶ جریان در مورد این پیشنهادات مطلع خواهد ساخت .

۶ جریان سیاسی پس از بحث و بررسی حول مضمون "پیشنهادات" فوق بر این نظر هستند که :

الف - پیشنهادات جدید حزب دمکرات در مغایرت کامل با مواضع پیشین آن مبنی بر پذیرش مضمون قطعنامه مشترک ۶ جریان و پیشنهاد الحاقی خود حزب دمکرات قرار دارد .

ب - پیشنهادات جدید حزب دمکرات ، در مضمون خود ضد دمکراتیک است .

ج - از آنجائیکه این پیشنهادات از نقطه نظر قطع درگیرها ، پیشنهادی است مغایر با روند صلح ، پاسخ اصولی و مساعد به جوایبه کومه له نیست ، در نتیجه نشاندهنده عدم تایل حزب دمکرات به برقراری صلح و قطع درگیریهاست . بنابراین بدیهی است مسئولیت نافرجام مانسدن تلاشهای صلح جویانه و تداوم درگیریها به عهده حزب دمکرات است .

علیرغم این ما با توجه به شرایط حساس کنونی و لطمات و تاثیرات زیانباری که این درگیریها در تضعیف جنبش خلق کرد و جنبش سراسری دارد ، از حزب دمکرات میخواهیم که این پیشنهادات و مواضع ضد دمکراتیک را کنار نهاده ، و با "احساس مسئولیت" ، "انعطاف" و "حسن نیت" بر اساس قطعنامه ۶ جریان سیاسی ، آمادگی خود را برای مذاکره مستقیم با کومه له اعلام دارد ، تنها

در این صورت است که پیگیری ما در اقدامات خود برای پایان بخشیدن به درگیریها و دست یابی به صلح امکان پذیر خواهد بود .

۷ / مرداد / ۱۳۶۶

تمیخ عزالدین حسینی

چریکهای فدائیی خلق ایران

چریکهای فدائیی خلق ایران ( ارتش رهاشیشتر خلقهای ایران )

سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران

دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر )

کومه له یکسانی کردستان - ایران

www.iran-archive.com

حزب دمکرات به همراه پیشنهادات جدید خود، نامه ای خطاب به یکی از اعضای کمیسیون منتخب ارسال داشته است. این نامه حاوی نکاتی است که ۶ جریان سیاسی توضیحاتی را پیرامون آن ضروری میدانند.

متن نامه دفتر سیاسی حزب دمکرات به قرار زیر است:

تاریخ: ۱۳۶۶/۴/۳۰

شماره: ۱۵۰۴

دوستان گرامی، سازمان کارگران انقلابی ایران (واه کارگر)

پس از سلام

نامه مورخ ۱۶ تیرماه ۱۳۶۶ شما را که از سوی "کمیسیون منتخب ۶ جریان سیاسی" نوشته شده بود دریافت کردیم.

مفاد نامه شما ما را شدیداً متحیر و متعجب ساخت، چرا که این تصور را در ذهن ما تقویست نمود که هرچند شما ظاهراً نقش میانجیگری را بعهده گرفته اید در واقع از دیدگاههای "کومه له" دفاع می کنید و چنین به نظر می رسد که مقصود شما بیشتر "افشاگری" است تا پایان بخشیدن به درگیریهای مسلحانه بین حزب دمکرات و کومه له.

متأسفانه از همان آغاز کار موضع شما در این رابطه بیطرفانه نبوده است. در حالیکه قبلاً از تهیه قطعنامه مشترک ۵ خرداد ماه بارها با نمایندگان کومه له به مذاکره پرداخته بودید، گفتگو پساً حزب دمکرات را هنگامی شروع کردید که دیگر قطعنامه مذکور آماده شده بود.

این حقیقت نیز نباید نهفته بماند که در قطعنامه مشترک "تنها و تنها نظر کومه له منعکس بود و کوچکترین توجهی به دیدگاههای حزب دمکرات نشده بود. همچنین برخی از امضاکنندگان قطعنامه بعلمت سابقه جانبداریشان از مواضع کومه له و برخی دیگر بعلمت عدم وجودشان بحدوثان جریان سیاسی اصولاً صلاحیت میانجیگری را نداشتند و ندارند. با اینهمه حزب دمکرات با انعطاف با اقدام شما برخورد کرد و پاسخ مساعدی به قطعنامه مشترک داد چرا که حزب ما پیش از هر جریان سیاسی دیگری به پایان دادن به درگیریهای مسلحانه در داخل جنبش کردستان ایران علاقمند است. حال چون تاریخ ۲۸ تیرماه که بعنوان روز ملاقات با دفتر سیاسی حزب دمکرات از طسرف شما پیشنهاد شده بود بعلمت گرفتاریهای متعدد مورد موافقت ما قرار نگرفته و دیدار چند روزی به تاخیر افتاده است نامه التیاتوم گونه مورخ ۱۶ تیرماه را برای ما می فرستید.

محتوای این نامه از سه جهت برای ما قابل قبول نیست. نخست آنکه چند جریان سیاسی که ادعای احساس مسئولیت دارند و چنین وانمود میسازند که به پایان دادن به درگیریها علاقمند

می باشند چگونه بخاطر چند روز تاخیر کاسه صبرشان لبریز میشود و برای حزب ما التیما توم می فرستند دوم آنکه هنوز کومه له جواب روشن و صریحی به هیچیک از پیشنهاد های حزب و از جمله آنچه شما "پیشنهاد الحاقی" می نامید نداده است. و هنوز معلوم نیست که آیا کومه له معیارهای پیشنهادی حزب دمکرات را پذیرفته است یا نه؟ و شما بدون آنکه حزب دمکرات را از مضمون پاسخ کومه له مطلع سازید اقدام به نوشتن نامه شدید اللحنی به حزب دمکرات کرده اید، سوم آنکه شما که گویا پسرای وصل کردن آمده اید نه برای فصل کردن چگونه است که چند روز تاخیر در ملاقات را "عدم تصالیح" حزب دمکرات به قطع درگیریها و برقراری صلح تلقی "می کنید و در مقابل حزب دمکرات جیبها می گیرید. آیا این امر نشانه آشکاری از نقض اصل بیطرفی و بی انصافی نیست؟

در پایان نامه میخواهیم يك واقعیت دیگر را نیز به دوستان گوشزد کنیم. حزب دمکرات در طی هشت سال جنگ خونین با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در برابر مردم هوشیار کردستان و همه خلقهای ایران ثابت نموده است که نه از هیچ التیما تومی واهمه دارد و نه بخاطر هیچ تهدیدی سیاست اصولی خود را تخیر میدهد. حزب دمکرات مانند همیشه آماده است به سخنان و توصیه های دوستان و جریانهای سیاسی دارای حسن نیت گوش فرا دهد لیکن هر نوع تهدید و التیما تومی را تندپا رد میکند. بجا است جریانهای سیاسی و کسانی که علاقه دارند با حزب دمکرات روابط دوستانه داشته باشند این حقیقت را هرگز از یاد نبرند.

امید داریم که شما با حسن نیت و برخورد مسئولانه به اقدامات صلح جویانه خود پیگیرانه ادامه دهید:

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران

امضا

به ضمیمه پیشنهاد های مشخص ما برای پایان دادن به درگیریها با کومه له تقدیم میگردد

دفتر سیاسی حزب دمکرات در نامه خود مدعی گشته است:

۱- جریان "ظاهرا" نقش "میانجگری" را بعهده گرفته اند و بجای "پایان بخشیدن به درگیریهای مسلحانه" قصد "افشاکاری" دارند.

برخلاف این ادعا، حرکت عملی ۶ جریان پخویی بیانگر آن است که کوشش ما نه "ظاهرا" بلکه واقعا برای قطع درگیریها صورت گرفته و هدف حل مسئله بوده است، نه افشاکاری. علیرغم برخورد های غیر اصولی حزب دمکرات تاکیدات مکرر ۶ جریان بر مذاکرات حضوری با دفتر سیاسی حزب دمکرات خود گویای این واقعیت است.

۲- ۶ جریان سیاسی قبل از تهیه قطعنامه "بارها" با نمایندگان کومه له مذاکره نموده است. حال آنکه حزب دمکرات اساسا "پس از اتمام کار" در جریان قرار گرفته است.

برخلاف این حکم بی پایه و اساس حزب دمکرات، ۶ جریان و کمیسیون منتخب، قبل از آماده شدن قطعنامه، هیچ مذاکره رسمی و یا غیر رسمی با کومه له نداشتند، و همانطور که قبلا پسه اطلاع همگان رسیده است هر دو طرف درگیر پس از آماده شدن قطعنامه، همزمان از مفاد آن مطلع گشته اند.

۳- ۶ جریان از "دیدگاههای کومه له" دفاع می کنند، از همان "آغاز کار بیطرف" نبوده اند و در قطعنامه مشترك ۶ جریان نیز "تنها و تنها دیدگاههای کومه له منعکس است و کوچکترین توجهی" به دیدگاههای حزب دمکرات نشده است.

این اولین بار نیست هنگامی که جریانات سیاسی به تحقیق و بررسی در مورد درگیریهای میان

حزب دمکرات و کومه له می پردازند و یا برای پایان دادن به این درگیریها اقدام می نمایند، از طرف حزب دمکرات مورد چنین اتهامی قرار می گیرند.

این حقیقت که قطعنامه مشترک نه از دیدگاه یکی از دو طرف درگیر، بلکه از زاویه نیازهای جنبش خلق کرد و مواضع اصولی نسبت بآن حرکت کرده است، ضرورتی به اثبات ندارند. حتی خود حزب دمکرات در اولین نامه اش عینا مضمون قطعنامه مشترک را پشاه به مواضع اصولی و قابل قبول تلقی کرده است. (رجوع شود به نامه مورخه ۱۰/۲/۶۶ - شماره ۱۵۰۳ حزب دمکرات)

حزب دمکرات امروز در حالی قطعنامه مشترک ۶ جریان را منطبق با مواضع کومه له ارزیابی میکنند، که در نامه اخیر خویش همه آنچه را که "ظاهرا" در نامه قبلی پذیرفته بود، پس گرفته است.

۴ - برخی از امضاکنندگان قطعنامه، بعلمت "جانبداری از مواضع کومه له" و یا "عدم وجودشان" بعنوان جریان سیاسی، صلاحیت میانجیگری را نداشتند و ندارند.

گذشته از مضمون غیر سیاسی چنین برخوردی که در عین حال نقض موضع قبلی حزب دمکرات در رابطه با پذیرش میانجیگری ۶ جریان سیاسی است، هیچ معنایی جز رد صریح میانجیگری ۶ جریان نداشته و در عمل بیانگر عدم تمایل حزب دمکرات، برای تداوم تلاش جهت دستیابی به صلح است. چنین موضعی حتی با دعوت پایانی این نامه جهت تداوم "اقدامات صلح جویانه" شش جریان در تناقض قرار دارد و نشاندهنده آن است که چنین دعوتی "ظاهری" است.

۵ - حزب دمکرات مدعی است که به "اقدامات صلح جویانه" ۶ جریان سیاسی پاسخ "مساعد" داده و با "انعطاف" برخورد کرده است.

بر خلاف این ادعا، ملاقاتهای مکرر و برخوردهای یکجانبه حزب دمکرات نشاندهنده انعطاف ۶ جریان نسبت به مواضع انعطاف ناپذیر حزب دمکرات است که مدام پیشنهادات خود را تفسیر داده و از پاسخ صریح و روشن به کمیسیون منتخب و ۶ جریان سیاسی طفره رفته است. آخرین پاسخ حزب دمکرات که ماده الحاقی پیشنهادی خود را نقض میکند، گویای این واقعیت است.

۶ - بخاطر چند روز تاخیر نامه مورخه ۱۶ تیرماه، "التیاتوم گونه" و "شدیداللحن" نوشته شده است.

اولاً: تعیین زمانبندی برای دریافت پاسخ قطعی حزب دمکرات، در نامه مورخه ۱۶ تیرماه نه بر اساس تاخیر چند روزه پاسخ حزب دمکرات، بلکه در ادامه پیگیری مسائل از تاریخ ۲۰ خرداد که جوابیه کومه له در اختیار حزب دمکرات قرار داده شد، صورت گرفته است و هدف آن ترمیم در دریافت پاسخ پس از یکماه بوده است.

ثانیاً: اگر تعیین تاریخ برای دریافت پاسخ "التیاتوم گونه" است، چرا تعیین تاریخ برای دریافت اولین پاسخ به قطعنامه مشترک "التیاتوم گونه" تلقی نگردید. بنابراین روشن است که بعد از سپری شدن دو ماه و نیم از تحویل قطعنامه و یکماه بعد از تحویل جوابیه کومه له به حزب دمکرات، و تحمل سیاست دفع الوقت حزب دمکرات طی این مدت، توسل به "التیاتوم" بهانه ای پیش نیست.

ثالثاً: با توجه به روند طی شده در دو ماه و نیم گذشته، نامه کمیسیون منتخب شدیداللحن نیست متن نامه که در زیر می آید این مسئله را بروشنی بیان می کند:

دوستان گرامی دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران  
پس از رودهای فراوان

با توجه به اینکه جوابیه کومه له از تاریخ ۲۰ خرداد تا کنون در اختیار شما قرار داده شده است و طی دیدار کمیسیون در دوم تیرماه با نمایندگان دفتر سیاسی پذیرفته شده است که نظر قطعی شما

ابراز گردد ، و همچنین با توجه به تاکید شما بر ارائه پاسخ در مذاکرات نهم تیرماه با نمایندگانی  
 کمیسیون منتخب و تاکید مجدد ما طی نامه مورخه ۱۵ تیرماه ، خواستار تسریع در ارائه پاسخ  
 قطعی شما به جوابیه کومه له تا تاریخ ۲ / مرداد ۶۶ هستیم .  
 نظر به اهمیت مسئله ، بدیهی است که پس از انقضای تاریخ فوق ، عدم دریافت پاسخ ، از جانب  
 ما به معنای امتناع شما از پاسخگویی به جوابیه کومه له و عدم تعالی حزب دمکرات به قطع درگیریها و  
 برقراری صلح تلقی میگردد .

در انتظار پاسخ شما  
 و با درود های مجدد  
 کمیسیون منتخب ۶ جریان سیاسی  
 چریکهای فدائی خلق ایران  
 سازمان چریکهای فدائی خلق ایران  
 سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر )  
 ۲۶ / تیر / ۱۳۶۶

۷ - " هنوز کومه له جواب روشن و صریحی به هیچیک از پیشنهادات حزب دمکرات و از جمله  
 پیشنهاد الحاقی نداده است " و " هنوز معلوم نیست که آیا کومه له معیارهای پیشنهادی حزب  
 دمکرات را پذیرفته است یا نه " و اینکه ۶ جریان " حزب دمکرات را از ضمنون پاسخ کومه له مطلع  
 نکرده اند .

اولا ؛ همانطور که طی گزارشی کوتاه به اطلاع همگان رسید کومه له به پیشنهاد الحاقی حزب  
 دمکرات جواب کتبی مثبت داد و ما هم آنرا در ۳۰ خرداد در اختیار حزب دمکرات گذاشته ایم .  
 ثانيا ؛ حزب دمکرات نه مجموعه ای از پیشنهادها ، بلکه تنها يك پیشنهاد داشت که آنرا  
 بصورت ماده الحاقی به قطعنامه اضافه نمود که در دو بند تنظیم شده بود و از نظر حزب دمکرات  
 پذیرش یکی از آنها از جانب کومه له برای حصول به توافق کافی بوده است . ( رجوع شود به  
 پیشنهاد الحاقی حزب دمکرات به قطعنامه ۶ جریان ) . کومه له از دو بند پیشنهاد الحاقی حزب  
 بند الف یعنی " توافق دو جانبه روی قانون واحد را پذیرفت ، حال اگر حزب دمکرات با  
 گرفتن پیشنهاد الحاقی خود آنرا غیرقابل قبول میدانند این امر نمیتواند به معنای جواب نا روشن  
 و غیر صریح کومه له تلقی گردد .

۸ - ۶ جریان آشکارا " نقض بیطرفی نمود " و با " بی انصافی " در مقابل حزب دمکرات  
 " جبهه " گرفته اند .

لازم است بار دیگر تاکید کنیم ، همانگونه که روال حرکت ۶ جریان سیاسی نشان میدهد ، اقدامات  
 ما همواره در جهت دستیابی به صلح و حل مسئله درگیریها بوده است و علیه هیچیک او د و جریان  
 " جبهه " گرفته نشده است .

حال با توجه به آنچه که گفته شد به اعتقاد ما طرح مجموعه این مسائل از سوی  
 دمکرات ، در حقیقت طفره رفتن از موضوع اصلی و منحرف کردن اذهان



عمومی به منظور پوشیده داشتن عدم تسایل خود به قطع درگیریها و برقراری صلح است .

۷ / مرداد / ۶۶

شیخ عزالدین حسینی  
چریکهای فدائی خلق ایران  
چریکهای فدائی خلق ایران ( ارتش رهاشیش خلقهای ایران )  
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران  
دفتر سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر )  
کومه له یکسانی کردستان - ایران

تکثیر از چریکهای فدائی خلق ایران ( ارتش رهاشیش خلقهای ایران )

www.iran-archive.com

تکثیر از : مواد ارجحیتهای فدائی خلق ایران (ارتش‌رهبانیبخش خلقهای ایسران)  
حافظان دانشجوی ۱۹ بهمن در آمریکا

زندگی باد جنگ خلق! زندگی باد ارتش خلق!

انتشارات : چریکهای فدائی خلق ایران  
(ارتش‌رهبانیبخش خلقهای ایران)